



حیات

نویسنده : ژوزف ایمبری
برگردان: ج. معافی پور

راه حیات

اصول کلی ایمان مسیحی

نوشتہ:

ژوزف ایمبرگ

برگردان:

ج - معافی پور

پیش گفتار

وقتی این کتاب کوچک در مورد ایمان مسیحی منتشر شد بر آن شدم سپاسی گفته باشم به کلیسای آفریقا و مسیحیانی که سال‌های خوشی را با آنان به سر بردم.

و می‌خواهم سپاسی گفته باشم به همکاران گرامیم در کمیته ادبیات مسیحی که مرا در انتشار این کتاب یاری دادند و هم چنین خانم پاتریکا اسکولد که زحمت ویرایش این کتاب را تقبل کرد.

کلام خدای ما تا ابدالابد استوار خواهد ماند. اشعیا ۴:۸

سوئد - الوستا - آگوست ۱۹۸۷

ژوزف ایمبرگ

در این کتاب می‌خوانیم

- ۱- در مورد خدا چه می‌دانیم ۵
- ۲- خدا خود را در کلامش آشکار کرده است ۱۳
- ۳- خدا خود را در عیسی مسیح آشکار کرده است ۲۰
- ۴- خدا خود را در تثلیث اقدس آشکار کرده است ۲۸
- ۵- آفرینش، تقدیر و حفاظت ۳۶
- ۶- فرشتگان و واقعهٔ سقوط ۴۴
- ۷- عیسی مسیح و نجات ما ۵۲
- ۸- عیسی مسیح - نبی، کاهن اعظم و پادشاه ۶۰
- ۹- روح القدس - تسلی دهنده انسان ۶۸
- ۱۰- کلیسای مسیح: مکانی که نجات حاصل می‌شود ۷۶
- ۱۱- معنی فیض ۸۴
- ۱۲- تعمید مقدس ۹۲
- ۱۳- مشارکت مقدس ۱۰۰
- ۱۴- ایمان و آمرزش گناهان ۱۰۸
- ۱۵- اعتراف به گناه ۱۱۶
- ۱۶- مسیحیان در جهان ۱۲۴
- ۱۷- دنیای خارج از کلیسا ۱۳۲
- ۱۸- مردم خدا - کسانی که در راه خدا گام برمی‌دارند ۱۴۰
- ۱۹- جنگ مردم خدا ۱۴۸
- ۲۰- زمان‌های انسان ۱۵۶

-
-
- ۲۱- زندگی و مرگ ۱۶۴
- ۲۲- بازگشت مسیح ۱۷۲
- ۲۳- داوری آخر ۱۸۱
- ۲۴- برکت ابدی ۱۹۰

۱

در مورد خدا چه می دانیم

بعضی اوقات مردم چنین سؤال می پرسند: «بالاخره من کیستم؟»، «از کجا آمده ام؟» برای پاسخ به چنین سوالاتی، لازمست که ما به سوال دیگری پاسخ دهیم که بسیار مهم تر است: خدا کیست؟ آیا می شود همه چیز را در مورد خدا دانست که او کیست و چه کاری انجام داده است و با ما چه کار می خواهد بکند؟ ما می توانیم با قطعیت تمام بگوئیم که پاسخ این سوالات را می دانیم، چونکه خدا خود را بر ما آشکار کرده است.

کسانی هستند که می گویند طالب خدا هستند، اما در گام اول خدا طالب ما است. او با آشکار نمودن خود بر ما به نزد ما آمده است: او «از هیچ یک از ما دور نیست.»^(۱) نوعی مکاشفه هست که همه مردم در جهان آن را می دانند. این مکاشفه را مکاشفه عام می نامند. منظور از مکاشفه عام اینست که خدا در حقیقت در تاریخ بشریت و وجدان انسان ها خود را آشکار کرده است. اما در کنار آن خدا خود را از طریق کلامش و در شخص

عیسی مسیح نیز آشکار کرده است. این مکاشفه را مکاشفه خاص می‌نامند.

۱- مکاشفه عام

مکاشفه با خلقت آغاز شده است. هر چه را که می‌توانیم در دنیای اطراف خود مشاهده کنیم نشانه‌ای دال بر عظمت و قدرت خدا می‌باشند. ^(۳) هیچ چیزی از خودش به وجود نیامده است ^(۳). تنها احمقان می‌توانند بگویند «خدائی نیست.» ^(۴)

در سایر ادیان و فلسفه‌ها نیز ایده‌هایی در مورد خلقت جهان وجود دارد، یکی از این ایده‌ها «انفجار بزرگ» می‌باشد. بنابراین اندیشیدن به خلقت جهان محدود به آئین مسیحیت نمی‌باشد. ولی تشابه بین چنین باورها و ایمان مسیحی بسیار کم است و حتی وجود ندارد.

اگر ما نگاهی کلی به فرضیه مسیحیت بیاندازیم متوجه می‌شویم هیچ دینی و هیچ سیستم فلسفه‌ای وجود ندارد که آنچه را که ما در آئین مسیحیت یافته‌ایم، یعنی یک خدای خالق را که در عین حال نجات دهنده است، خدائی که انسان می‌شود، متحمل رنج‌ها می‌شود و بخاطر گناهان جهان می‌میرد، تعلیم دهد. و بیاموزد که این نجات تنها از طریق فیض است، بدون اینکه نجات یافتگان شایستگی و لیاقت آن را داشته باشند.

بدین ترتیب، بدیهی است که تعلیمات مسیحی در مورد خلقت تنها در انوار مکاشفه خاص، قابل درک می‌باشند.

خلقت

بدین ترتیب خدا خود را در خلقتش آشکار کرده است. ولی این

مکاشفه آنچنانکه ما خدا را در فیض او می‌بینیم، نمی‌باشد: «خدا را هرگز کسی ندیده است.»^(۵) این بدین معنی است که خدا را نمی‌توانیم با حواس بیرونی خود بشناسیم، چونکه خدا روح است.^(۶)

اما در این دنیای مخلوق می‌توانیم کار و عمل داستان و ردپای او را مشاهده کنیم. وقتی ما به این دنیای مخلوق نگاه می‌کنیم، رد پای خدا را می‌توانیم ببینیم و اینست مفهوم دیدن «قفای خدا.»^(۷)

وقتی ما به خلقت و یا کار خدا نگاه می‌کنیم از جنبه‌های متفاوت آن، از عظمت‌های بیکران و ریزه‌کاری‌های وصف ناپذیرش، هم خوانی‌اش با قانون شریعت و زیبایی غیر قابل بیانش شگفت زده می‌شویم.

دیدگاه شخصی ما نسبت به این نکات متفاوت است. و این بستگی دارد به اینکه چه مواقعی به آنها می‌پردازیم. ولی سه جنبه بسیار مهم در خلقت وجود دارد که باید بسیار مورد توجه قرار بگیرد: اول اینکه خدا کسی است که از ازل بوده است. خدا پیش از هر وجودی، وجود داشته است: خدا «قبل از همه است.»^(۸) مورد دوم این است که: هنوز آفرینش تمام نشده است، چونکه بخشی از پروسه آفرینش در تمامی زمانه‌ها ادامه دارد. این آفرینش ممتد نیز اینک مکاشفه‌ای است از خدا و وجود خدا، قدرت و جلال خدا. مورد سوم اینست که: هر مخلوقی حیات، حرکت و بودنش را مدیون خداست، کسی که او را حفاظت و حمایت می‌کند: ما «در او (خدا) زندگی و حرکت و وجود داریم.»^(۹)

ولی وقتی ما از این موارد صحبت می‌کنیم می‌باید متوجه یک خطر جدی باشیم: آنچنانکه اخیراً مشاهده کردیم، خلقت و طبیعت می‌توانند چیزهایی را در مورد خدا به عنوان «چشمهٔ حیات»^(۱۰) بر ما آشکار سازند.

اما خلقت و طبیعت خدا نیستند.

اگر خدا را چیزی در حد گنبد آسمان، گل‌ها و درختان زیبا، قله‌های برف گرفته سرفراز و یا آبهای خروشان دریاها، بینداریم، آنگاه مرتکب نوعی تعلیم غلط شده‌ایم که آن را پانته‌ایسم (=pantheism) خدا کائنات است، و کائنات خدا است) می‌نامند.

فرضیه مسیحیت به ما می‌آموزد که خدا نه تنها زمین و جهان را آفریده است، بلکه انسان و مردمان جهان نیز آفریده اوست. او هنوز هم به کار خلقت خود ادامه می‌دهد، چونکه هنوز هم انسان‌های جدید آفریده می‌شوند. از این نظر ما می‌توانیم بگوئیم که در تاریخ هم نوعی مکاشفه وجود دارد، یعنی در زندگی انسان‌ها. خدا به عنوان حافظ خلقت خود انسان را مختار نموده است تا در مناطق مختلف پهنة زمین زندگی کند. حتی اگر انسانها بر این باور باشند که خودشان در تمام راههای زندگی مختار به گزینش می‌باشند، اما این خداست که بر همه چیز حاکمیت دارد و «زمانهای معین و حدود مسکن‌های ایشان [انسان] را مقرر»^(۱۱) فرموده است. این مورد را می‌توان به طریق دیگری دریافت: برای همه انسانها قوانین و محدودیت‌هایی وجود دارد. این محدودیت‌ها ممکن است گاهی اوقات دیده نشوند، اما وقتی خدا چنان اراده می‌فرماید، بخوبی آشکار می‌شوند. حتی قویترین حاکمان جهان هم شاید این را شنیده باشند که خداوند می‌فرماید «تا به اینجا بیا و تجاوز منما، و در اینجا امواج سرکش تو باز داشته شود.»^(۱۲) این حقایق تحقیقاً بر هر کسی که تاریخ جهان را خوانده باشد، آشکار است: خدا ممکن است تا محدوده مشخصی شرارت و بدی را مجاز بدارد ولی سرانجام شرارت و بدی را باز می‌دارد: «... چون گناه

عاصیان به اتمام رسیده باشد...»^(۱۳) آنگاه خدا وارد عمل خواهد شد. وقتی ما در مورد «مکاشفه‌ای در تاریخ» سخن می‌گوئیم باید در نظر داشته باشیم که این مکاشفه بخشی از مکاشفه جهان مخلوق است. به همین ترتیب وقتی که خدا به آفریده‌ها و مخلوقات خود نگاه می‌کند، مقدرات جهان را نیز هدایت می‌کند. ولی باید همچنین بخاطر داشته باشیم که با بررسی این مقدمات، نمی‌توانیم خدا و یا راه نجات را درک کنیم و بیاموزیم. شاید بتوانیم بفهمیم که خدا کیست، حتی گرچه کلام او را نخوانده باشیم. اما وقتی ما شروع به درک کلام خدا می‌نمائیم، کلام خدا آنچه را که در طی خلقت و تاریخ بر ما آشکار شده است، تأیید می‌کند. اما تنها از طریق آموزش کلام خدا این امکان برای ما به وجود خواهد آمد تا شناخت عمیق‌تری از نحوهٔ اجرای حاکمیت خدا بر جهان به دست آوریم.

وجدان

نوع سوم مکاشفه **وجدان** انسان است. وقتی خدا دنیا و انسان را آفرید، به انسان نیز نشان داد که بین امور **درست و غلط، نور و تاریکی** تفاوت‌هایی وجود دارد. ابزاری که انسان را قادر می‌سازد تا این تفاوت‌ها را مشاهده کند، **وجدان** نامیده می‌شود. وجدان یعنی «شناخت همزمان». دارنده وجدان یا انسان دارای شناخت همزمان با خداست. از آنجا که انسان توسط خدا آفریده شده، دارای ابزار شناخت یا شناختی در رابطه با شناخت خدا می‌باشد. این حقیقت در مورد هر طبقه‌ای از انسان‌ها خواه دین دار و خواه بی‌دین صادق است: بی‌دینان هر چند که شریعتی مکتوب ندارند ولی «کارهای شریعت را به طبیعت بجا» می‌آورند. بدین ترتیب نشان می‌دهند

که «عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است.»^(۱۴)

از این نظر انسان با سایر موجودات زنده تفاوت دارد: انسان دارای ابزاری است که او را قادر می‌سازد بین امور درست و غلط، راست و دروغ، داوری کند.

چون انسان بدین ترتیب آفریده شده پس می‌تواند بخاطر آنچه که فکر می‌کند و انجام می‌دهد، مسئول باشد. این مسئولیت همچنین در خشم و داوری خدا بر «بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را درناراستی باز می‌دارند چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت در [وجدان] ایشان ظاهر است. زیرا خدا آن را برایشان ظاهر کرده است»^(۱۵)، دیده می‌شود.

ولی در عین حال وجدان داور کاملاً معتبری برای داوری بین امور درست و غلط نیست. داوری انسان در اثر سقوط **آدم اول** مخدوش و تیره شده است. بدین جهت وجدان او باید تازه و منور گردد. این تازگی و تنویر تنها از طریق یک منبع نورانی قوی‌تر ممکن می‌شود. آنچنانکه ماه تنها از طریق دریافت نور خورشید می‌تواند نور بتابد، به همین ترتیب وجدان انسان تنها می‌تواند با دریافت نور تازه‌ای از کلام خدا، کاملاً منور گردد. در سایر حوزه‌های معرفتی جدای از درستی و نادرستی، وجدان قادر به شناخت یا کشف اسرار مربوط به خدا نیست. اگر انسان بخواهد پای در این حوزه‌های معرفتی بگذارد، باید راه‌های دیگری را برگزیند. آن راه‌های دیگر را **مکاشفه خاص** می‌نامند.

۲- مکاشفه خاص

حتی اگر ما مواردی از عظمت کار خدا در آفرینش جهان چه در تاریخ

انسان و چه از طریق شهادت وجدانها مشاهده کنیم، این شناخت و مشاهده بسنده یک معرفت واقعی از خدا نیست. بنابراین ما مجاز نمی‌باشیم که متکی به ایده‌ها و افکار خود در مورد خدا باشیم. این افکار و ایده‌ها ما را به خدا نمی‌رسانند. آنها فقط کمکی هستند در جهت «طلب» و «تفحص» خدا^(۱۶). حتی درک وجدانی از تمایز بین راست و غلط قابل اعتماد نیست. شناخت ما چنانچه از ناحیه آفرینش جهان و وجدان ما باشد، شناختی محدود است. خدا خودش این خط محدودیت را با مکاشفه خویش به طریق روشن‌تری قائل شده است: او بر زمان‌های غفلت و جهالت ما، حاکم است، ولی خدا «از زمان‌های جهالت چشم پوشیده والان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.»^(۱۷) بنابراین پیام اینست که «وقت تمام شده و حکومت خدا نزدیک است، پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»^(۱۸) از آنجا که انجیل در جهان شناخته شده، روشن است که مکاشفه خاص شامل کلام خدا یا روح القدس و عیسی مسیح، نجات دهنده و خداوند است.

این مکاشفه خاص یک مکاشفه کامل است، چونکه به ما شناخت لازم را می‌دهد و ما را هدایت و کمک می‌کند تا نجات را حاصل کنیم. این واقعیت را می‌توان بدین ترتیب بیان نمود: ما از طریق کلام می‌توانیم شناخت بیشتری از خدا نسبت به آنچه که از طریق آفرینش و وجدان کسب کرده‌ایم، به دست آوریم. ما از طریق عیسی مسیح که او را از کلام خدا شناخته‌ایم، درک کامل و واقعی را از خدا کسب کرده‌ایم: «خدا را هرگز کسی ندیده است، پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.»^(۱۹) ولی این پایان ماجرا نیست. پسر تنها راهی است که

منتهی به نجات می‌شود چونکه او «راه و راستی و حیات»^(۲۰) است و «در هیچ کسی غیر از او نجات نیست.»^(۲۱) بدین جهت لازم است که بدانیم که یک مکاشفه خاص وجود دارد و هم چنین بدان وسیله محدودیتی هست در «زمانهای جهالت.»^(۲۲)

۱- اعمال ۲۷:۱۷	۲- فرامیر ۱:۱۹-۶
۳- عبرانیان ۴:۳	۴- مزامیر ۱:۱۴
۵- یوحنا ۱۸:۱	۶- یوحنا ۴:۲۴
۷- خروج ۲۳:۲۳	۸- کول ۱:۱۷
۹- اعمال ۲۸:۱۷	۱۰- مزامیر ۹:۳۶
۱۱- اعمال ۱۷:۲۶-۲۸	۱۲- ایوب ۱۱:۳۸
۱۳- دانیال ۸:۲۳	۱۴- روم ۲:۱۴-۱۵
۱۵- روم ۱:۱۸-۱۹	۱۶- اعمال ۱۷:۲۷
۱۷- اعمال ۱۷:۳۰	۱۸- مرقس ۱:۱۵
۱۹- یوحنا ۱:۱۸	۲۰- یوحنا ۱:۱۴-۶
۲۱- اعمال ۴:۱۲	۲۲- اعمال ۱۷:۳۰

۲

خدا خود را در کلامش آشکار کرده است

ما فقط از طریق عظمت و زیبایی آفرینش و بررسی تاریخ جهان و یا گوش سپردن به وجدان خویش می‌توانیم خدا و راه نجات را درک کنیم. باید بر ما آشکار شود که خدا کیست و برای نجات انسان چه کاری انجام داده است. این شناخت و آگاهی تنها از طریق کلام خدا که با ما سخن گفته است، به دست می‌آید. ما این سخنان را کلام خدا یا کتاب مقدس می‌نامیم.

کتاب مقدس به ما می‌گوید که این روش، بهترین مکاشفه از خداست.^(۱) ولی این نوع خاص مکاشفه محدود به راههائی که خدا برای شناخت خود به کار برده، یعنی تاریخ، آفرینش وجدان بشریت نیست. اما از سوی دیگر این سه روش شناخت خدا هم، شامل کتاب مقدس نمی‌باشد. از این نظر بدیهی است که روشن‌ترین و کامل‌ترین مکاشفه در مورد خدا، یافتن او در کلام خودش می‌باشد و این کلیدی است برای معرفت کامل او. آنچه که طبیعت و وجدانمان به ما می‌گویند می‌بایست در نور کلام آزموده

و فهمیده و مفهوم شوند.

۱- مکاشفه کلام در طول زمانها گسترده است

خدا خود را بر آدم و حوا پیش آنکه مرتکب گناه شوند، آشکار ساخت.

او به آدم و حوا اجازه داد که گوشه‌هایی از او و اراده‌اش را بدانند. او با آنها صحبت کرد^(۳). این بدین معنی است که مکاشفه از طریق کلام خدا آمد. ولی بعد از آن، بعد از اینکه انسان ساقط شد نیازمند یک نوع مکاشفه خاص شد تا از دست نرود و چنین مکاشفه‌ای از طریق کلام خدا به او داده شد.^(۳)

در روز سقوط قبل از اینکه خورشید غروب کند، خدا با انسان ساقط شده، در مورد وضعیتی او و راه نجات او، سخن گفت و گفت قدرت اهریمنی که موجب سقوط انسان شده است توسط «ذرت زن» که همان مسیح، که نسل زن است^(۴)، مغلوب خواهد شد.

قدم اول در کلام مکتوب در قالب فرامین شریعت به موسی رسید^(۵) و امر به اجرای آن داد.^(۶) آنچه که انبیا بعد از آن نوشتند، توضیحات افزوده شده بر شریعت و وعده‌هایی بود که خدا داده بود.

قدم دوم در زمان عیسی مسیح بود: «زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.»^(۷) و این موید اینست که سخنانی که موسی و انبیا گفتند حقیقت داشتند و عیسی آنچه را که خدا به موسی و انبیا گفته بود، تکرار کرد^(۸) و این یک جمله کلیدی است در عهد جدید که خدا به «طریق‌های مختلف به وساطت انبیا و پدران

به ما تکلم نمود»، ولی این جمله دنبال می‌شود با این بیانیه که «در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد.»^(۹) بنابراین اکثراً و قویاً گفته می‌شود که کلیسا یا مردم خدا «بر بنیاد رسولان و انبیا بنا [شده‌اند] که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.»^(۱۰)

۲- این مکاشفه دارای جنبه انسانی است

بدیهی است که خدا برای دادن کلامش از انسان استفاده نموده است. سهم انسان در رسانیدن کلام خدا در اموری که ساخته خود انسان است یعنی کاغذ و مرکب، آشکار است. به دلیل همین شراکت انسانی در انتقال کلام خدا، غالباً کلام خدا را حقیر و بی‌اهمیت می‌پندارند.

از این نظر، می‌توانیم کلام خدا را با خود عیسی مسیح خداوند مقایسه کنیم. عیسی مسیح از ازل پسر خدا بود ولی در قالب یک انسان به این جهان آمد. او در قالب طفلی کوچک پیچیده در قنداقه در طویل‌ای به این جهان آمد. او علیرغم ظهور فروتنانه‌اش پسر خدا بود و این ظهور مطابق آنچه است که در کلام آمده است - کلامی که از طریق روح‌القدس به ما رسیده است. این کلام آنگاه که انسان آن را آزموده و بررسی کرد و تأیید نمود، تبدیل به کلام خدا نشد، بلکه از همان زمانی که بیان شدند، کلام خدا بودند. اینها سخنان خدا بودند از همان زمانی که به زبان انبیا و مسیح جاری شدند و نوشته شدند و توسط رسولان بشارت داده شدند.^(۱۱) ولی این کلام همچون عیسی مسیح خداوند به سادگی و فروتنی به ما رسید. بله! این کلام خداست، هرچند که ساده و فروتنانه است.

آیه‌ای در کلام خدا هست که مبین کار خدا در امر آفرینش است «او

(خدا) گفت و شد.»^(۱۳) این مورد را نیز می‌توان به کلام خدا اطلاق نمود. این بیانیه مبتنی بر این است که هر گاه خدا سخن می‌گوید چه اتفاقی می‌افتد. بله! چیزهایی واقع می‌شوند، اول اینکه سخن خدا چون سخن انسان غالباً پوچ و بی محتوا نیست، بلکه مقتدر و توانمند است و کارهای عظیمی انجام می‌دهد.^(۱۳) خدا وقتی اراده نمود با ما سخن بگوید از ابزارهای مشهود و ظاهری استفاده نمود. معمولاً سخنان خدا در عباراتی روشن که برای ما مفهوم می‌باشند بیان شده‌اند.^(۱۴) وقتی کتاب مقدس می‌گوید «کلمه جسم گردید»^(۱۵)، در مورد مسیح سخن می‌گوید. ولی می‌توان بر طریق دیگری آن را فهمید، مبنی بر اینکه پیام خدا زنده و برای انسان مفهوم و قابل درک شد، یعنی به بیان و زبان انسانی نوشته شد تا مفهوم باشد. بدین ترتیب زبان‌های متداول ابزارهایی در دست خداوند می‌باشند تا خود را به ما آشکار سازد.^(۱۶)

از سوی دیگر مواردی در کلام خدا وجود دارند که درکشان مشکل و حتی غیر قابل «کاوش»^(۱۷) است این موارد را می‌توان با توجه به آنچه که در کلام واضح و آشکار است، درک نمود، و اگر با این روش هم درک نشوند، فهم آن را موکول به نور ابدیت کنیم، یعنی «آن وقت که خواهیم شناخت.»^(۱۸)

۳- آنچه که در کتاب مقدس آمده است، از سوی خداست

هر چند که انسان‌ها تمامی مطالب کتاب مقدس را نوشته‌اند ولی هر کلمه‌ای از سوی خدا صادر شده است. خدا در طی کلامش خود را بر ما مکشوف نموده است. چگونه این جریان واقع شده است، ما به طور کلی

نمی‌دانیم. ولی خود کتاب مقدس بر این حقیقت شهادت می‌دهد: «مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.»^(۱۹) حقانیت کتاب مقدس توسط خداوند ما عیسی مسیح آنگاه که فرمود «من و پدر یک هستیم»^(۲۱) و «کسی که مرا دید پدر را دیده است... سخن‌هایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند»^(۲۱) و «ایشان را (در دعای تقدیس برای شاگردانش) به راستی خود تقدس نما، کلام تو راستی است»^(۲۲)، به طور قطعی تضمین شده است.

بدین طریق است که کتاب مقدس خدا را بر ما آشکار نموده است و این مرحله مخصوصاً با نشان دادن هویت مسیح، پسر خدا، انجام شده است. ولی مکاشفه خدا بر انسان تنها وظیفه کتاب مقدس است. کتاب مقدس همچنین ابزاری برای فیض، و آفرینش ایمان در ما است. کتاب مقدس با این اهداف به ما داده شده است^(۲۳). ولی در تمامی مراحل این شناخت، همزمان و به همان اندازه، روح‌القدس در کار است.^(۲۴) وقتی عیسی به شاگردانش وعده داد که روح قدوس خود را بر آنان می‌فرستد، بدین منظور بود که آنها را «به جمیع راستی هدایت»^(۲۵) نماید.

کلام خدا و عقل انسان

شعور انسانی ما به درستی قادر به قضاوت کلام خدا نیست. البته عقل هدیه خوبی از جانب خدا است، ولی باید از آن به طریقی که منظور نظر خداست، استفاده نمود. وقتی ما کلام را می‌شنویم و یا می‌خوانیم، باید سعی کنیم که منظور آن را درک کنیم. اگر در گام اول موفق به درک آن

نشویم، باید دوباره تلاش کنیم. دلیل این رفتار فروتنانه در مقابل کلام خدا چیست؟ دلیلش اینست که کلام خدا را به درستی درک کنیم، و این نه از سر دانائی بلکه از فروتنی است.

اگر شعور و استدلال انسانی ما قانع به در خدمت بودن کلام نباشد، بلکه بخواهد بر آن تفوق جوید، آنگاه است که به قضاوت کلام خدا می‌پردازد، و با همین استدلال آنچه را که مقبولش شد می‌پذیرد و آنچه را که بر مذاقش خوش نیاید رد می‌کند. چنین استدلالی توسط کلام خدا رد شده است. پولس رسول می‌فرماید «خیالات و سربلندی که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افزاید، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح، اسیر می‌سازیم.»^(۲۶)

از این نظر کلیسا نمی‌تواند فرایض دیگر را در مورد خدا و یا راه نجات جز آنچه که در کتاب مقدس آمده است، پیروی نماید. این واقعیتی است برای اعتراف کلیسا: «ما ایمان داریم و آموخته‌ایم و اقرار می‌کنیم که تنها قانون و استاندارد که تمامی باورها و آموزه‌های ما بر اساس آن داوری می‌شود، نوشته‌های نبوتی و رسالتی عهد عتیق و عهد جدید می‌باشد» (FC). در نهایت باید بسیار روشن باشد که هیچ «مکاشفه» یا «رویا» و یا «خواب» خصوصی و نه هیچ چیز دیگر، نمی‌تواند چیزی بر کلام خدا بیافزاید و یا چیزی از آن بکاهد.

آنچه که در کلام خدا آمده است برای تمام زمان‌ها و تمامی انسان‌ها لازم، کافی، واضح، موثر و مقتدر می‌باشد.

این حقیقت به روشنی در کلام خدا بیان شده است.^(۲۷) اگر کسی بخواهد

چیزی از خود بر کلام خدا بیافزاید «از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند.»^(۲۸)

نحوه پایداری و رفتار کلیسای مسیح با توجه به مکاشفه‌ای که از کلام خدا دریافت کرده است، بسیار حائز اهمیت می‌باشد. به همین ترتیب نحوه برخورد کلیسا با کلام نیز بسیار امر مهمی است. کلام خدا اساس و بنیاد و سنگ زاویه کلیسا است.^(۲۹) کلام خدا اسلحه کلیسا برای نبردی است که بدان دعوت شده است^(۳۰). کلیسا بدون شمشیر روح نمی‌تواند در این نبرد موفق شود. ولی با کمک کلام خدا می‌تواند دژهای مستحکم دشمنان خدا را نابود کند و حتی «ابواب جهنم [هم] بر آن استیلا نخواهد یافت.»^(۳۱)

- ۱- مزامیر ۱۹: ۷-۱۴ ؛ ۱۰۵: ۱۱۹ ؛ دوم تیموتائوس ۳: ۱۴-۱۵
- ۲- پیدایش ۱: ۲۸ ؛ ۲: ۱۶-۱۷ ۳- پیدایش ۳: ۱۵
- ۴- لوتا ۱: ۲۶-۳۳ ؛ غلا ۴: ۴ ۵- خروج ۲۴: ۱۲ ؛ ۳۱: ۱۸
- ۶- تث ۱: ۲۷ ۷- یوحنا ۱: ۱۷
- ۸- لوتا ۲۴: ۲۵-۲۷ ؛ یوحنا ۵: ۴۶-۴۷ ۹- عبرانیان ۱: ۱-۲
- ۱۰- افسسیان ۲: ۲۰ ۱۱- اول تسالوکیان ۲: ۱۳
- ۱۲- مزامیر ۹: ۳۳ ۱۳- اشعیا ۵۵: ۱۱
- ۱۴- اول قرنطیان ۱۴: ۹-۱۱ ۱۵- یوحنا ۱: ۱۴
- ۱۶- اول یوحنا ۱: ۱-۳ ۱۷- روم ۳۳: ۳۶
- ۱۸- اول قرنطیان ۱۳: ۱۲ ۱۹- دوم پطرس ۱: ۲۱
- ۲۰- یوحنا ۱۰: ۳۰ ۲۱- یوحنا ۱۴: ۹-۱۰
- ۲۲- یوحنا ۱۷: ۶-۱۹ ۲۳- یوحنا ۲۰: ۳۱
- ۲۴- یوحنا ۶: ۶۳ ۲۵- یوحنا ۱۶: ۱۳
- ۲۶- دوم قرنطیان ۱۰: ۵ ۲۷- غلا ۱: ۶-۹ ؛ روم ۱۶: ۱۷-۱۸
- ۲۸- اول تیموتائوس ۳: ۶-۵ ۲۹- افسسیان ۲: ۲۰
- ۳۰- افسسیان ۶: ۱۳-۱۷ ؛ عبرانیان ۴: ۱۲ ۳۱- متی ۱۶: ۱۸

۳

خدا خود را در عیسی مسیح آشکار نموده است

۱- مکاشفه توسط کلام و توسط عیسی مسیح کاملاً با هم

مرتبط می‌باشند

در کتاب مقدس مرز مشخصی در بین عهد عتیق و عهد جدید وجود دارد. این مرز ناشی از آمدن عیسی مسیح و زندگی او و کار او در این جهان است. از این نظر او موضوع اصلی کتاب مقدس است و مندرجات این عهد بیش از هر موضوع دیگری به او پرداخته است. موقعیت عیسی در کلام خدا چنان است که هیچ کس دیگری نمی‌تواند مدعی آن باشد، نه موسی و نه انبیا و نه رسولان، و نه مبشران.

البته تمام این افراد در کتاب مقدس و ایمان ما جایگاه مهم و خاص خود را دارند، چونکه آنها کاتبان کلام خدا هستند. ولی عیسی مسیح بر همه آنان برتری دارد و مقدم بر همه است، عیسی مسیح کلام خداست،

این بدین معنی است که کلام خدا در مورد او سخن می‌گوید و از تمام جوانب به او پرداخته است. عیسی مسیح دلیل اصلی وجود کتاب مقدس است. وقتی که خدا با انسان‌های اولیه صحبت کرد، وعده مسیحا و نجات از طریق او را به آنان داد. این وعده آنچنان تحقق یافت که مردم توانستند با چشمان خود تحقق آن را مشاهده کنند: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم. جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»^(۱)

بدین ترتیب آشکارترین مکاشفه خدا از طریق کتاب مقدس و عیسی مسیح توأم با ما داده شده نه در هر یک به تنهایی، بلکه در هر دو طریق. اگر ما خدا را از طریق کلام و مسیح بشناسیم، آنگاه خواهیم دانست که خدا کیست، و درباره ما چه فکری دارد و برای ما چه کاری انجام داده است و می‌دهد. این آشکارترین مکاشفه‌ای است که در مورد خدا وجود دارد؛ اما این دو مکاشفه یعنی کتاب مقدس و عیسی مسیح باید توأم باشند. عیسی را تنها از طریق کلام می‌شناسیم، نه از طریق رویاها و تفکرات خودمان. عیسی می‌خواهد خود را توسط شهادتش در کتاب مقدس به ما بشناساند. او همچنین وعده داده است که شهادت شهادتش توسط روح مقدس او حقیقی و قوی خواهد بود و کار او از طریق این کلام تحقق خواهد یافت.^(۲)

۲- هم عهد عتیق و هم عهد جدید از مسیح سخن

گفته‌اند

وقتی خداوند ما عیسی مسیح در این جهان ظاهر شد، خدا اشخاصی را برای تحقق این ظهور برگزید. اعزام نجات دهنده به وقوع پیوست تا

«وعده‌های اجداد را ثابت گرداند و تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او.»^(۳) این وعده‌ها محدوده زمانی بین سقوط آدم تا آخرین کتاب انبیا را پوشش می‌دهد.^(۴) این وعده‌ها به مرور ایام داده شدند. افراد خاصی برای آمدن نجات دهنده یا مسیحا برگزیده شدند. در این دوره عده‌ای منتظر آمدن او بودند و عده‌ای منتظر نبودند، ولی خدا از طریق تعلیمات و راهنمایی‌های خود اراده نمود تا «قومی مستعد... و مهیا سازد.»^(۵)

این وعده‌ها به تدریج و گام به گام داده شدند. وعده اول بیانیه‌ای کلی بود مبنی بر اینکه نجات دهنده از «ذریه (نسل) زن» خواهد بود و سر مار را خواهد کوبید^(۶) و عده بعد به ابراهیم داده شد، مبنی بر اینکه مسیحا از نسل او خواهد آمد و دیگر اینکه کسانی که در ایمان ابراهیم گام بردارند، خود را در نام سلاله ابراهیم متبارک خواهند نمود.^(۷) در قدم بعد اعلام شد که مسیحا از قبیله یهودا خواهد آمد.^(۸) وعده بعد حاکی از این بود که مسیحا رهبری چون موسی و حتی بزرگ‌تر از او خواهد بود.^(۹) و سرانجام، خدا در اوج سلطنت داود، وعده‌ای در مورد تخت داود داد مبنی بر اینکه «سلطنت او (مسیحا) را پایدار خواهیم نمود.»^(۱۰)

انبیا عهد عتیق خطوط اصلی زندگی مسیحا را نشان داده‌اند. آنها مسیحا را نبی، کاهن اعظم و پادشاه نامیده‌اند. همچنین در مورد اجداد او، در مورد اعجاز شفا دادن بیماران توسط او و در مورد کسانی که او را تسلیم می‌کنند، سخن گفته‌اند. آنها در مورد رنج‌ها و مرگ مسیح و چگونگی دفن کردن او در گور مردی ثروتمند و چگونگی برخاستن او از مردگان در روز سوم نوشته‌اند.

تمام این موارد را می‌توان از دیدگاه دیگری مطالعه نمود و آن تحقق تمام این مواعید و پیش‌گوئی‌ها است. وقتی ما آنچه را که اناجیل در مورد عیسی مسیح، مسیح موعود نوشته‌اند، می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که چگونه این مواعید تحقق یافته‌اند. عیسی مسیح در مناسب‌ترین زمان و منطبق با شرایط زندگی مردم در بخشی از این جهان متولد شد و این درست زمانی بود که برای آن منظور توسط خدا مقرر شده بود: «لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زائیده شده»^(۱۱) و «بر حسب تقدیر ازلی ... در خداوند، عیسی مسیح»^(۱۲)

۳- عیسی مسیح چه موردی را در رابطه با خدا آشکار کرد

آنچه که ما از عهد جدید فرا می‌گیریم، کاملاً تازه نیستند، بلکه در بخش‌های مختلف عهد عتیق ذکر شده‌اند، ولی در رابطه با عیسی این اشارات روشن‌تر و دقیق‌تر می‌باشند.

مسیح این موارد رانه‌باگفتار صرف بلکه با زندگی و اعمال خود نشان داد. در عهد عتیق وعده‌های زیادی در رابطه با آینده داده شده است که در عهد جدید بخشی از این وعده‌ها به حقیقت پیوسته‌اند و به تمامی تحقق یافته‌اند. موارد فراوانی در عهد عتیق توسط تصویرها (نمادها) ارائه شده‌اند. این تصویرها چون «سایه» بودند، «زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است»^(۱۳)

خدا حقیقت است

خدا به عنوان وجودی ازلی و کامل، حقیقت مطلق است. یکی از نام‌های او «من هستم» است که به معنی دارنده تمام ارزش‌های کامل است.^(۱۴) همچنین نشان می‌دهد که او حقیقت محض است. بنابراین، او ثابت قدم است، او در حفظ مواعید خود برای انسان و جهان ثابت قدم است. این حقیقت محض در خلال سخنان او آشکار است: «جمله کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابدالابد است.»^(۱۵) آنچه که خدا قبل از آمدن عیسی مسیح گفت در او و از طریق او تحقق یافت. این واقعیت توسط کلمه *alētheia* که در ترجمه یونانی عهد جدید به معنی حقیقت (Truth) می‌باشد، آشکار شده است. معنی این کلمه می‌شود: موردی که پنهان نیست، بلکه برعکس به روشنی نشان داده شده و آشکار گردیده است. این واقعیت با توصیف ظهور عیسی مسیح تأیید شده است: «آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود ... زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.»^(۱۶)

عیسی مسیح به ما نشان داده است که خدا از طریق او، خدای واقعی شده است. ما با شناخت ماهیت مسیح می‌توانیم خدا را بشناسیم.^(۱۷) اینک از آنجاکه مسیح واقعیت محض است، می‌تواند از هر جهت مدعی حقیقت باشد: او راه، راستی و حیات^(۱۸) است. او مَوْ حقیقی، شبان حقیقی و دری است که گوسفندان باید از آن وارد شوند. نجات واقعی از طریق جسم و خون اوست.^(۱۹) از کلیسای او دعوت شده است که «کلیسای خدای حئی و ستون و بنیاد راستی»^(۲۰) باشد، چونکه این موارد در هم تنیده‌اند: ایمان به حقیقت، تقدیس توسط روح و نجات.^(۲۱)

خدا قادر مطلق است

خدا تنها قدرت متعال است.^(۲۲) تفاوت بین خدا و انسان با توجه به قدرت آفرینش است، یعنی که خدا در خودش قدرت وجود دارد، در حالی که قدرت انسان حتی در مقیاس بسیار کوچک برگرفته شده از قدرت خدا است. تنها خدا می‌تواند فرمان دهد و آنچه که بر آن فرمان می‌دهد قایم، گردد.^(۲۳)

وقتی که خداوند ما عیسی مسیح ظاهر شد، قدرتی از خود نشان داد که در انسان یافت نمی‌شود. او کارهایی انجام داد که تنها خدا می‌تواند انجام دهد، یعنی آنچه را که «آیات» یا «معجزات» می‌نامیم.

آیتی هست که می‌بایست به دقت مورد توجه قرار گیرد، چون بزرگترین معجزات است و آن «آیت یونس نبی»^(۲۴) است که به معنی برخاستن مسیح از مردگان است. عیسی نه تنها دارای قدرت برانگیختن مردگان از مرگ است، بلکه خودش نیز از مردگان برخاست. او در مورد خودش می‌فرماید: «من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم. کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم و قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم که آن را بازگیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»^(۲۵) برخاستن از مردگان بزرگترین معجزات پس از آفرینش و قوی‌ترین نشانه قدرت خدائی عیسی مسیح و قوی‌ترین بنیاد امید ما برای نجات است.^(۲۶)

خدا عادل است

عادل بودن دو معنی دارد: عدول نکردن از هر یک از فرامین و انجام تمام فرامین خدا، چنین عدالت و انصافی در هیچ یک از انسان‌ها یافت

نمی‌شود. ^(۲۷)

بدین جهت جهان نیازمند یک مکاشفه و نمایش واقعی از عدالت است، «تا همه واقع شود.» ^(۲۸) این اتفاقی است که در هنگام ظهور عیسی مسیح در این جهان روی داد و چنین عدالتی آشکار شد تا «هر کسی ایمان آورد.» ^(۲۹)

خدا بخشنده و مهربان است

این بدان معنی است که خدا محبت واقعی است. مردم عادی می‌اندیشند که سزاوار محبت می‌باشند. ولی چنین تصویری درست نیست، چون محبت وقتی «محبت» است که متوجه کسانی باشد که شایسته آن نمی‌باشند.

هیچ کس در این دنیا نتوانسته است محبت و فیضی را که مسیح از خود نشان داد، نشان دهد. محبت او متوجه تمام طبقات انسانها بود، خواه غنی، خواه فقیر، خواه بیمار، خواه سالم و حتی مردگان. محبت عیسی یک فیض واقعی است و هیچ انسانی شایستگی برخوردار از آن محبت را ندارد. ^(۳۰)

فیض و محبت خداوند ما عیسی مسیح هرگز جدا از تقدس او نیست. مسیح با محبت خود به روشن‌ترین روش خدا را به ما نشان داده است که کیست. به هر حال در مورد ما انسانها مسئله بسیار متفاوت است. ما ارزش‌های خود را نشان می‌دهیم، بعضی اوقات بیشتر، بعضی اوقات کمتر. تنها خدا می‌تواند ارزش‌های خود را در یک زمان کاملاً نشان دهد.

این درست کاری است که عیسی مسیح انجام داد و به این وسیله خدا

را به ما نشان داد. بنابراین عیسی مسیح روشن‌ترین مکاشفه از تقدس، عدالت و محبت خداست.

- | | |
|---------------------------------|--------------------------|
| ۱- یوحنا ۱:۱۴؛ اول یوحنا ۱:۱-۴ | ۲- یوحنا ۱۶:۱۳-۱۵ |
| ۳- روم ۸:۱۵ | ۴- ملاکی ۳:۱-۴ |
| ۵- لوقا ۱۷-۱ | ۶- پیدایش ۳:۱۵ |
| ۷- پیدایش ۳:۱۲؛ ۱۷:۱-۷ | ۸- پیدایش ۴۹:۱۰ |
| ۹- تث ۱۸:۱۸ | ۱۰- دوم سموئیل ۷:۱۲-۱۶ |
| ۱۱- غلاطیان ۴:۴ | ۱۲- افسسیان ۳:۱۱؛ ۱:۹-۱۰ |
| ۱۳- کولسیان ۲:۱۷ | خروج ۳:۱۳-۱۴ |
| ۱۵- مزامیر ۱۱۹:۱۶۰، اشعیا ۴۵:۱۹ | ۱۶- یوحنا ۱:۹ و ۱۷ |
| ۱۷- یوحنا ۱۴:۹ | ۱۸- یوحنا ۱۴:۶ |
| ۱۹- یوحنا ۶:۵۵-۵۸ | ۲۰- اول تیموتائوس ۳:۱۵ |
| ۲۱- دوم تسالونیکیان ۲:۱۳ | ۲۲- اول تواریخ ۲۹:۱۰-۱۱ |
| ۲۳- مزامیر ۲۳:۹ | ۲۴- متی ۱۲:۳۹ |
| ۲۵- یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸ | ۲۶- اول قرنتیان ۱۵:۱۲-۲۸ |
| ۲۷- روم ۳:۱۰ | ۲۸- متی ۵:۱۸ |
| ۲۹- روم ۱۰:۴ | ۳۰- روم ۱۱:۶ |

۴

خدا خود را در اقنوم ثلاثه آشکار کرده است

۱- خدا یک ذات است در سه شخص

در آئین مسیحیت چیزهای زیادی وجود دارند که این آئین را با سایر ادیان متفاوت می‌سازد، این موارد عبارتند از کلام خدا، مراسم و آئین‌ها، مرگ و رستاخیز مسیح، آشتی با خدا، داوری آخر و حیات جاودانی. تفاوت بسیار مهم دیگری بین مسیحیت و سایر ادیان وجود دارد و آن فرضیه تثلیث است. این فرضیه حاکی از اینست که خدا یکی است و در عین حال هم پدر است و پسر و هم روح القدس. گاهگاهی آئین مسیحیت بخاطر تعلیم باصطلاح پولی‌تزیسم (چند خدائی) مورد انتقاد قرار گرفته است و بعضی از ادیان مدعی هستند که چون فقط یک خدا دارند (مونوتزیسم)، دین برتر می‌باشند. این انتقادهای از آئین مسیحیت، هر چند همیشه تکرار می‌شوند، ناوارد می‌باشند، چونکه مسیحیت تعلیم می‌دهد که تنها یک خدا

وجود دارد.

کلیسا در طول تاریخ مجبور بوده است که برای دفاع از فرضیه ایمانی خود مبنی بر اینکه خدا یکی است، بجنگد. انبیا عهد عتیق به وحدانیت خدا شهادت داده‌اند: «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است.»^(۱) وحدانیت خدا در عهد جدید نیز یک مورد بدیهی است: «می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدائی دیگر جز یکی نیست»^(۲)، «تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکومی‌کنی: شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!»^(۳)

تمام این موارد نشان دهنده یک جنبه از قضیه است. جنبه دیگری وجود دارد و آن کتاب مقدس است.

حتی عهد عتیق از یک خدا در قالب «پدر» و «پسر» و «روح‌القدس» سخن می‌گوید. خدا یک ذات است در سه کس و سه کس است در یک ذات. اینست فرضیه و باور به تثلیث اقدس.

ما روشن‌ترین استدلال را در رابطه با این فرضیه در عصر جدید و در سخنان تشریفاتی مراسم تعمید و دعای برکت رسولان داریم. وقتی که عیسی به کلیسا فرمان داد که مردم را تعمید دهد، گفت که مراسم تعمید باید «به اسم آب و ابن و روح‌القدس»^(۴) انجام شود. عیسی نگفته است «به اسم پدر و به اسم پسر و به اسم روح‌القدس...» تا نشان دهد که اسامی مختلف می‌باشند، بلکه در عوض به یک اسم اشاره کرده است. توضیحش اینست که پدر و پسر و روح‌القدس دربردارنده اسم اعظمی است که تنها برای خدا به کار می‌رود - «نامی که فوق از از جمیع نامها است.»^(۵)

پولس رسول در دعای برکت خود^(۶)، دلیل دیگری بر فرضیه تثلیث

آورده است. تعجب آور است دعایی که بدان اختصار چگونه بیانگر فرضیه نجات می‌باشد: محبت خدای پدر شامل خلقت، حفظ و حراست از خلقت و نجات می‌باشد. فیض عیسی بنیان محکم امید ما به نجات است. شراکت روح القدس موردی است که در کلیسا و در دل‌های ما صورت می‌پذیرد تا با پدر و پسر مشارکت داشته باشیم.

۲- فرضیه تثلیث ارتباط نزدیکی دارد با این ادعا که

مسیح پسر خداست

در اشاره به این مورد مسیح خودش سخنان روشنی بر زبان آورده است. او می‌گوید که قبل از ابراهیم بوده است، یعنی وجود داشته است.^(۷) او بدون گناه است.^(۸) کسی که او را بشناسد، پدرش را شناخته است.^(۹) پسر چون پدر در خودش حیات دارد.^(۱۰) او مجاز است تا جهان را داوری کند.^(۱۱) اینها مواردی بسیار مهم می‌باشند، چون اظهاراتی می‌باشند که نشان دهنده حقیقت تام و تمام در رابطه با پدر و پسر می‌باشند.^(۱۲) پدر و پسر یک می‌باشند. پدر پسر است و پسر پدر.^(۱۳) این یک سوی تثلیث است. افتخار و قدرت و جلال خدای ازلی در مسیح، پسر ازلی خدا ظاهر شده است. برای یافتن سوی دیگر فرضیه تثلیث لازم است به زندگی ظاهری مسیح، نجار و نبی‌ای از ناصره جلیل بنگریم. این زندگی ظاهری نشانه‌ای از فقر و سادگی است. چونکه این بُعد از زندگی مسیح را می‌توان در انجیل خواند و کاملاً قابل فهم می‌باشد، ولی در ضمن سؤال برانگیز نیز می‌باشد: چگونه این مرده ساده زیست می‌تواند متصل به تثلیث باشد، یا این عیسای اهل شهر جلیل چگونه می‌تواند همان مسیحای موعود، پسر

ازلی خدا و شخصیت دوّم تثلیث باشد؟ آیه زیر تنها پاسخ موجود به این ابهامات است: «کلمه جسم گردید و در میان ما ظاهر شد، پسر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»^(۱۴)

طریق‌های مختلف بیان مسئله

در کتاب مقدس ما شاهد تفسیر مهمی در رابطه با تثلیث اقدس می‌باشیم: هرگاه تکیه بر رابطه درونی الوهیت می‌شود، سه شخصیت تثلیث به روشنی از یکدیگر متمایز می‌باشند. بدین ترتیب پدر، پسر را از ازل در برداشته و روح‌القدس از ازل توسط پدر و پسر صادر شده، این سه شخص در یک خدا هستند. اگر از سوی دیگر به قضیه نگاه کنیم، این سه شخص به میان انسانها و جهان آمدند، اما در یک خدا، پس سه شخص تثلیث هم به همان ترتیب قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشند. شاید چند نمونه این مورد را روشن کند: می‌توان گفت که پدر جهان را آفریده است، ولی آفرینش جهان به پسر و روح‌القدس نیز نسبت داده شده است.^{۱۵} به همین ترتیب سه شخصیت تثلیث متصل و مرتبط به نجات جهان از طریق ایمان و تقدیس و غیره... می‌باشند، به همین ترتیب نیز می‌توان آنها را دارای قدرت در همه‌جا حضور داشتن و قدرت مطلق تصور نمود. در دعاها و نیایش‌ها سه شخصیت تثلیث را می‌توان مورد خطاب قرار داد. تمام این موارد نشان می‌دهند که سه شخصیت خدائی را نمی‌توان با توجه به اعمالشان در جهان، تفکیک نمود. ولی در درون ذات خدائی قابل تمیز می‌باشند: ما فقط در مورد پدر می‌توانیم بگوئیم که او پسر را حیات بخشیده است.^(۱۶) از سوی دیگر این پسر نیست که پدر یا روح‌القدس را

حیات بخشیده باشد. در مورد **روح القدس** می‌توان گفت که از پدر و پسر صادر شده است، ولی هرگز نمی‌توان گفت که پدر یا پسر از روح القدس صادر شده‌اند.^(۱۷)

تثلیث اقدس و استدلال انسانی

اگر بخواهیم در راز تثلیث کاوش کنیم، توانائی‌های ما قادر به درک آن نخواهد بود.

الوهیت و آنچه در آن است. «فوق از کاوش»^(۱۸) می‌باشد. اگر ما به یک نکته خاص توجه کنیم این حقیقت آشکارتر می‌شود: همیشه رازی بوده است که هیچ کس تاکنون نتوانسته است آن را تشریح کند و آن اینکه چرا فقط پسر، انسان شد و نه پدر و **روح القدس**؟ کتاب مقدس فقط به ما می‌گوید که پسر ازلی خدا انسان شد: «کلمه جسم گردید.»^(۱۹) چرا خدا را خوش آمد که پروسه نجات را دقیقاً به طریقی انجام دهد که هرگز به ما گفته نشده است. برماست که فقط در مقابل این حقیقت «فوق کاوش» و این شهادت روح القدس خم شویم و مطیع آن باشیم.

۳- از فرضیه تثلیث اقدس باید دفاع نمود

وقتی که عیسی مسیح از اصل سماوی و اتحادش با پدر، مردم را تعلیم می‌داد، بسیاری از شنوندگان شدیداً اعتراض کردند^(۲۰). باور کردن این ادعاها برای ایشان غیر ممکن بود، چونکه آنها عیسی را از همان کودکی می‌شناختند، ولی عیسی بر ادعای خود پای فشرد: «من از خود نیامده‌ام، بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی‌شناسید.»^(۲۱) و

بخاطر ادعای الوهیت بود که یهودیان او را محکوم به کفر گویی کردند.^(۲۲) این ادعا توسط عیسی با ابعاد بیشتری در محضر دادگاه تکرار شد و بر علیه او به کار رفت^(۲۳). وقتی که پنطیوس پیلاتس می‌خواست عیسی را آزاد کند، رهبران یهودی اعتراض کردند: «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که [عیسی] بمیرد، زیرا خود را پسر خدا ساخته است^(۲۴)». آشکارتر از این نمی‌توان نشان داد که عقیده مردم درباره ادعاهای عیسی چگونه بوده است. آنها ادعای عیسی را پوچ می‌دانستند: «مطلقاً غیر ممکن است که کسی در عین حال هم خدا باشد و هم انسان.»

این ادعا صدای اعتراض طرفداران عیسی را نیز بلند کرده و می‌گفتند: «اگر او واقعاً خدا بود پس چرا در مقابل مردم گستاخ چنین مدارائی از خود نشان داد و فروتنانه رفتار کرد؟ چرا قدرت خدائی خود را به روشنی و قدرت به آنان، نشان نداد؟» این سؤال چندین جواب دارد. اگر او خدا بود، که قطعاً بود، اگر او برّه موعود خدا بود که گناهان تمامی جهان را بر خود حمل کرد^(۲۵)، برای او شایسته نبود که قدرت خود را برای نابودی دشمنان خود در تپه جلجتا، بکار برد^(۲۶)، و از صلیب پایین بیاید^(۲۷). اگر چنین می‌کرد پیروزی او یک پیروزی دروغین می‌بود. ولی پیروزی واقعی او درست در لحظه‌ای که از مردگان برخاست، فرا رسید. بدین وسیله او «به حسب روح قدوسیّت پسر خدا به قوت معروف گردید^(۲۸)».

از آنجا که فرضیه مربوط به تثلیث اقدس، غالباً در درون خود دارای تضاد است، همچون سدی در میان ایمان و بی‌ایمانی ایستاده است. چنین مانعی نیز در بین اموری که استدلال انسانی مایل به پذیرش آن نیست و اموری که ایمانداران، مسیحی در تواضع کامل پذیرفته‌اند، وجود دارد. آنچه

که عقل و منطق نمی‌پذیرد در عبارات «لغزش» و «جهالت»^(۲۹) توصیف شده‌اند. استدلال انسانی می‌کوشد تا طرح‌ها و افکار خدا را از خارج بفهمد، هر چند که طرح‌ها و افکار خدا را می‌توان از درون و «نور روح‌القدس» و تواضع در حضور خدا و ایمان، درک نمود. حکمت و دانش خدا دارای چنان عمقی است که غیر قابل کاوش است.^{۳۰}

این بخش از ایمان مسیحی توسط مارتین لوتر در الهیات جامع او، بخوبی تفسیر شده است: «هر چند تمامی جهان تمامی تلاش خود را به کار برده است تا اثبات نماید خدا چیست و چه طرح‌هایی در فکر و عمل دارد، با این وجود به هیچ یک از این ابهامات دست نیافته است. ولی ما در اینجا همه چیز را به فراوانی در اختیار داریم، چون خدا خود را در تثلیث آشکار کرده است و عمیق‌ترین گوشه‌های قلب پدران‌اش و محبت تغییرناپذیرش را برای ما نشان داده است و همه چیز را چه در آسمان و چه در زمین، حتی پسرش و روح‌القدس را به ما داده است و ما را به سوی خود آورده است، چون، هیچگاه جز از طریق مسیح خداوند که آینه قلب پدران‌اش است نمی‌توانیم به معرفت فیض و لطف پدران‌اش پی ببریم. جدای از مسیح هیچ چیز نمی‌بینیم بجز سیمای وحشتناک داوری را، و از مسیح هیچ چیز نخواهیم فهمید، مگر اینکه توسط روح‌القدس بر ما مکشوف شود.»

۲- اول قرن‌تین ۴:۸

۱- تث ۴:۶

۴- متی ۱۸:۲۸-۲۰

۳- یعقوب ۲:۹-۱۱

۶- دوم قرن‌تین ۱۴:۱۳

۵- فیلیپیان ۲:۹-۱۱

- ۷- یوحنا ۸:۵۶-۵۸
- ۹- یوحنا ۸:۱۹
- ۱۰- یوحنا ۵:۲۶
- ۱۱- یوحنا ۵:۲۲
- ۱۲- یوحنا ۱۰:۳۰
- ۱۳- یوحنا ۱۷:۲۱
- ۱۴- یوحنا ۱:۱۴
- ۱۵- یوحنا ۱:۳
- ۱۶- یوحنا ۵:۲۶
- ۱۷- یوحنا ۱۵:۲۶؛ ۱۶:۷
- ۱۸- روم ۱۱:۳۳-۳۶
- ۱۹- یوحنا ۱:۱۴؛ اول تیموتائوس ۲:۳-۶
- ۲۰- یوحنا ۸:۵۷-۵۹
- ۲۱- یوحنا ۷:۲۸
- ۲۲- یوحنا ۱۰:۳۳
- ۲۳- متی ۲۶:۶۲-۶۶
- ۲۴- یوحنا ۱۹:۷
- ۲۵- اشعیا ۴:۱۲-۵۳
- ۲۶- متی ۲۶:۵۳-۵۴
- ۲۷- متی ۲۷:۴۰
- ۲۸- روم ۱:۴
- ۲۹- ۱:۲۰-۲۵
- ۳۰- روم ۱۱:۳۳-۳۶



آفرینش، تقدیر و محافظت

۱- خدا همه چیز را آفریده است

خدا فرمان داد و همه چیز شروع به «بودن» کرد^(۱). قبل از چنین فرمانی، هیچ چیز وجود نداشت و نه حتی جهانی تهی. هیچ چیز وجود نداشت جز خود خدا. در هنگام آفرینش، خدا چیزی از خود نگرفت، و از هرگونه ماده‌ای استفاده نکرد، او توسط نیروی کلامش شروع به خلق کردن نمود: «او گفت و شد؛ او امر فرمود و قایم گردید.»^(۲)

«خلقت از هیچ» - اینست مفهوم عبارات مسیحی «خلق» و «خلقت»، آنگاه که توسط خداوند به کار رفتند. امر خلقت کاملاً در موقعیت خدا به عنوان خدا و منشاء حیات، در هم تنیده است.

بنابراین فرضیه خلقت بسیار متوجه عظمت و جلال خداست. اگر انسان برای ایجاد چیزی صرفاً می‌گفت «بشود»^(۳)، بدین معنی بود که خود را چون خدا ساخته است، و بر علیه عظمت خدا گناه ورزیده است^(۴).

۲- زمان و فضای آفرینش

کاربرد ابعاد زمان و فضا (مکان) محدود به امور زمینی یا همین جهان مخلوق است. بنابراین ابعاد زمان و مکان وقتی برای ما مفهوم پیدا می‌کنند که در این دنیا زندگی می‌کنیم. زمان و مکان تا قبل از آفرینش وجود نداشته‌اند و در مورد پایان زمان - «انتهای همه چیز»^(۵) - نیز چنین است. وقتی آسمان و زمین پایان یابند، زمان و فضا، آنچنان که اینک هست، دیگر نخواهند بود^(۶)، و آنگاه ابدیت جای آن را خواهد گرفت.

وقتی که کتاب مقدس در مورد آفرینش سخن می‌گوید، چگونگی آفرینش زمان و فضا را برای ایجاد دنیا و انسان، بیان می‌کند. این جریان وقتی واقع شد که جز خدا چیزی وجود نداشت - «در ابتدا»^(۷). این عبارت سه کلمه‌ای در زبان انگلیسی (In the beginnig)، در کتاب مقدس عبری فقط در یک کلمه، آمده‌اند و آن کلمه بقدری در محتوای خود غنی است که اگر ما درک کاملی از آن می‌داشتیم، آنگاه پاسخ تمام ابهامات در مورد کتاب مقدس، مکاشفه، آفرینش و نجات را می‌گرفتیم و همه چیز بر ما آشکار می‌شد. شاید تنها یک دلیل برای این مدعا کافی باشد: وقتی که یوحنا ی رسول شروع به نگارش انجیل خود در مورد خداوند و نجات دهنده ما که در ضمن خالق جهان است^(۸)، نمود، همین عبارت را به کار برد - «در ابتدا»^(۹).

۳- نقش ایمان در آفرینش و نجات

ایمان در آفرینش و نجات کاملاً وابسته به یکدیگرند. خدا از پیش و در هنگام آفرینش طرحی برای نجات جهان داشت^(۱۰). خدا می‌دانست که

انسان در اثر گناه سقوط خواهد کرد. بنابراین طرح او برای نجات، حتی پیش از اینکه دنیائی خلق شود، آماده بود. این طرح شامل گسیل خودش به جهان در قالب «کلمه» و «پسر» بود^(۱۱) و او جهان و انسانهای ساقط شده را خواهد بخشید. اما در مورد «شش روز آفرینش»^(۱۲) چهار تفسیر مختلف وجود دارد. بعضی از مفسرین معتقدند که خدا برای آفرینش جهان نیازی به زمان نداشته است و برای تاکید هر چه بیشتر بر قدرت لایزال و جلال خدا تعلیم می‌دهند که خدا کار آفرینش را در یک چشم به هم‌زدن، انجام داد. ولی آنان با این تعلیمات حرمت کلام خدا را حفظ نکرده‌اند و آموزه کتاب مقدس در این مورد را رها کرده و منکر آن می‌باشند.

مفسرین دیگر عکس آن را می‌گویند. آنها معتقدند که کلمه «روز» احتمالاً اشاره به «یک دوره بسیار طولانی» است که قرن‌ها را پوشش می‌دهد و احتمالاً یک دوره نامحدود است و در بیان این ادعا حتی به این آیه در کتاب مقدس هم استناد می‌کنند: «یک روز نزد خدا هزار سال است و هزار سال چون یک روز»^(۱۳). ولی از این آیه برداشت درستی ندارند. این عبارت نقل شده توسط پطرس رسول ربطی به دوره آفرینش ندارد، بلکه در این آیه سخن از بردباری خدا و نظارت و سروری ازلی و ابدی او بر فضا و زمان است.

اما عده‌ای دیگر هم چنین تفسیر می‌کنند که «شش روز» به عنوان «یک دوره بی‌انتهای» است. آنها با این تفسیر می‌خواهند فرضیه «تکامل» داروین را با آفرینش خدا آشتی دهند. ولی هر کس که چنین تفسیری از «شش روز» دارد و یا هر کسی که فکر می‌کند «ساده‌ترین نوع» (هسته اولیه حیات) احتمالاً «خود به خود» یا توسط «احتمال» به وجود آمده

است، در اشتباه هستند: هر اندیشه‌ای و تفسیری از این نوع خواه عمدی و خواه غیر عمدی، انکار خدا و قدرت او و وجود اوست. از دیدگاه مسیحیت تنها یک راه برای تفسیر آفرینش وجود دارد که کلیسا در تمام زمانها به این تفسیر اکتفا نموده است: دوره آفرینش را می‌بایست بر اساس کلام خدا تفسیر نمود. ما قادر به برآورد طول دوران آفرینش نیستیم، چونکه نویسندگان عهد عتیق ارقام کافی برای برآورد دوره آفرینش به ما نداده‌اند. در رابطه با طول دوران آفرینش شاید بهتر باشد بگوئیم که اگر خدا می‌خواست خلقت را در دوره‌ای بلند یا کوتاه انجام دهد، چنین می‌کرد. ولی وقتی که او به ما می‌گوید جهان را در «شش روز» آفریده است، برماست که به سخن خدا قناعت کنیم.

۴- فرضیه آفرینش در جهان شدیداً مرتبط با ایمان است

این موقعت انسان در آفرینش است. خدا فرمود «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم»^(۱۴). بدین ترتیب بود که انسان عطیه حیاتی جدا از نباتات یا حیوانات یافت. همه حیوانات روی زمین فاقد وجدانند، چونکه حیوانات شبیه خدا نیستند. ولی در مورد انسان می‌توان گفت که انسان «نسل خداست»^(۱۵).

از این نظر و بنابر بسیاری آیات دیگر آفرینش و نجات همراه با یکدیگرند، زیرا وقتی خدا وارد دنیای انسان‌ها شد تا آن را نجات دهد، «به نزد خاصان خود آمد»^(۱۶).

فرضیه آفرینش تنها از طریق ایمان قابل پذیرش است، از این نظر اگر

آن را با سایر فرضیه‌ها مقایسه کنیم، تفاوتی وجود نخواهد داشت. آفرینش جهان توسط خدا تنها بدین دلیل بر ما آشکار شده است که خود خدا در کلامش به آن اشاره نموده است. شاید در اندیشه‌های خود روی این فرضیه کار کنیم و یا وقتی به موجودات طبیعت نگاه می‌کنیم، آن را حس کنیم، ولی می‌توانیم با اطمینان کامل از طریق مکاشفه خدا در کتاب مقدس به آن ایمان بیاوریم. این حقیقت را چون سایر موارد ایمان مسیحی می‌توان با «ایمان» پذیرفت^(۱۷).

انسان تنها موجودی در جهان است که می‌تواند به خدا ایمان داشته باشد. همچنین موقعیت انسان از دیدگاه دیگری قابل توجه است: جهان مخلوق که ناظر سقوط انسان بود، زمان و فرصت‌ها را نیز در اختیار او نهاد تا نوآفرینی خود را باور داشته باشد. اما وقتی دیگر نیازی به این فرصت‌ها نباشد، آنگاه «آسمان و زمین زایل خواهد شد»^(۱۸) و دیگر احتیاجی به آنها نیست چونکه «چیزهای اول درگذشت»^(۱۹).

۵- تدارک و حفاظت

از یک نظر کار آفرینش به پایان رسیده است^(۲۰). ولی از نظر دیگر کار آفرینش در طول تمامی دوران ادامه دارد. این حقیقت را می‌توان هر روز مشاهده نمود: زمین با آفریده‌های تازه به جوش و خروش می‌آید. توضیح اینکه، ما باید تفاوت روشن بین آفرینش را «در ابتدا» و آفرینش را «در امروز» در نظر داشته باشیم. نکته اصلی اینست که آفرینش مداوم از «هیچ» حادث نمی‌شود، بلکه با کمک و توسط ابزارهایی که از پیش و در ابتدا و اصل خلقت، مهیا شده‌اند. وقتی از این طریق به آفرینش بیندیشیم،

آنگاه می‌توانیم بگوئیم که چگونه انسان و حیوانات به‌وجود می‌آیند. البته آنها «متولد» می‌شوند، که تولد هم بخشی از آفرینش است، ولی نه «از هیچ». خدا همچنین «روی زمین را تازه» می‌گرداند: خدا زمین را مستعد کشت نباتات نموده تا انسانها کشت کنند و درو کنند^(۲۱). ولی در ضمن باید بخاطر داشته باشیم که آسمان نیز تازه می‌شود: نباتات هوا را برای منافع حیوانات و انسان تازه و شاداب نگه می‌دارند. ما همچنین می‌توانیم به یاد داشته باشیم که چگونه انوار خورشید بر روی درختان و نباتات اثر می‌گذارد تا بر اساس وعده خدا ثمر بدهند^(۲۲). تمام این مراحل انجام شده در آفرینش جهان را می‌توان با کار فیض و نجات مقایسه نمود: «چنانچه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد، بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر تخم خورنده را نان می‌بخشد، همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. آنچه را فرستادم کامران خواهد گردید^(۲۳)».

آنچنانکه در آفرینش چنین بود، برای تدارک حفاظت نیز چنین خواهد بود:

خدا «به کلمه قوت خود حامل همه موجودات» است^(۲۴). اما این حفاظت نیز یکی از آئین‌های اوست و با ابزارهای خارجی صورت می‌پذیرد. بزرگترین قطعی‌ترین وسیله کلام اوست، ولی با این وجود از سایر ابزارهای دیگر استفاده می‌کند.

خدا در این جهان انسانها را دعوت کرده است تا یکدیگر را خدمت کنند. آنچنانچه نباتات و حیوانات در خدمت انسان هستند، به همان ترتیب اعضاء یک جامعه باید یکدیگر را خدمت کنند. بنابراین انسان به خدمت

دعوت شده است نه بیهودگی و یوچی و غیر فعال بودن. اما با این وجود کار انسان ابزاری در دستان خداست چونکه خدا به تمام اعمال انسان نظارت دارد.

وقتی که نظم معمولی مختل می شود

چیزهائی ممکن است اتفاق بیافتند که معمولاً اتفاق نمی افتند؛ حتی گاهی اوقات فکر می کنیم وقوع این چیزها در این جهان کاملاً غیر ممکن است. ولی از اینکه بگوئیم هرگز اتفاق نمی افتند، کمکی به ما نمی کند. شرایطی هست که ما می توانیم چنین تردیدها و داوری هائی را از فکر خود برانیم و این موجب می شود که بپذیریم گاهی اوقات ارزیابی ما درست نیست. ما باید بپذیریم که «در اشتباه بوده ایم. ما فکر می کردیم چنین نخواهد شد، اما شد.» ما باید قصور خود را در درک و فهم پاره ای از مسائل بپذیریم. گذشته از آن خدا فرموده است: «هیچ امری نزد خدا مشکل^(۲۵)» یا «هیچ امری نزد خدا محال» نیست^(۲۶).

بنابراین ما نمی توانیم بگوئیم فلان کار برای خدا ممکن است و یا ممکن نیست و یا وقتی کلام خدا از آیات و معجزات سخن می گوید، آیا واقعیت دارد؟ هر کسی چنین رسالتی برای خود قائل شود خود را حکیم تر از خدا می پندارد^(۲۷). اعجازها در خدمت جلوه دادن جلال خدا می باشند^(۲۸).

معجزات بدین ترتیب به انسان کمک می کنند تا بدانند خدا کیست و چگونه انسان را نجات می بخشد^(۲۹).

- | | |
|------------------------|----------------------------|
| ۱- پیدایش ۱:۳ و ۶ | ۲- مزامیر ۳۳:۹ |
| ۳- پیدایش ۱:۳ | ۴- پیدایش ۳:۵ |
| ۵- اول پطروس ۴:۷ | ۶- متی ۲۴:۳۵ |
| ۶- پیدایش ۱:۱ | ۸- یوحنا ۱:۳ |
| ۹- یوحنا ۱:۱ | ۱۰- افسسیان ۱:۳-۱۰؛ ۳:۱-۲۱ |
| ۱۱- یوحنا ۱:۳ و ۹ و ۱۴ | ۱۲- پیدایش ۱:۳-۳۱ |
| ۱۳- دوم پطرس ۳:۸ | ۱۴- پیدایش ۱:۲۶ |
| ۱۵- اعمال ۱۷:۲۸ | ۱۶- یوحنا ۱:۱۱ |
| ۱۷- عبرانیان ۱۱:۳ | ۱۸- متی ۲۴:۳۵ |
| ۱۹- مکاشفه ۲۱:۴ | ۲۰- پیدایش ۲:۲ |
| ۲۱- مزامیر ۱۰۴ | ۲۲- پیدایش ۱:۳۰ |
| ۲۳- اشعیا ۵۵:۱۰-۱۱ | ۲۴- عبرانیان ۱:۲ و ۳ |
| ۲۵- پیدایش ۱۸:۱۴ | ۲۶- لوقا ۱:۳۷ |
| ۲۷- ارمیا ۸:۹ | ۲۸- یوحنا ۲:۱۱ |
| ۲۹- روم ۱۵:۱۸-۱۹ | |

۶

فرشتگان و واقعه سقوط

۱- فرشتگان و نحوه آفرینش آنان

کتاب مقدس در مورد فرشتگان سخن گفته است. آنها نیز مانند انسان «در ابتدا» آفریده شدند. برای آفرینش آنها ذکر از روزی خاص نشده است، ولی آفرینش آنها احتمالاً در یکی از آن «شش روز» بوده است، چون قبل از آن شش روز فقط خدا وجود داشته است و در روز هفتم کار آفرینش را پایان داده است.

«فرشته» به معنی پیام‌آور و یا کسی است که توسط خدا فرستاده شده تا کاری انجام دهد - «فرستاده می‌شوند»^(۱). یک نبی یا انسان در ترجمه یونانی کتاب مقدس، فرشته نامیده شده است^(۲). ملاکی نبی، خداوند ما عیسی مسیح و پیشگامان او را فرشته نامیده است^(۳).

در بیشتر موارد کلمه «فرشته» اشاره به موجودی است که «در ابتدا» توسط خدا آفریده شد، اما چون وجودی روحانی است، با انسان فرق دارد. فرشته بدن ندارد، اما در عین حال که بدن ندارد مانند انسان یک موجود

کامل است. این تفاوت بین فرشته و انسان، بسیار مهم است. عیسی به زبان خود به این اهمیت اشاره نموده است^(۴).

در مواردی چند کتاب مقدس از ظهور فرشته در جسم صحبت می‌کند که با انسانها می‌نشیند و با آنها غذا می‌خورد و آب می‌نوشد و غیره ... این‌گونه تجلی برای فرصت‌های خاص مورد قبول واقع شده است. وقتی که فرشته‌ها را «ارواح» می‌نامیم و خدا نیز «روح» است^(۵)، در واقع در یک مورد مشترک می‌باشند و آن اینکه، بدن ندارند، بجز این مورد خاص تفاوت بزرگ دیگری بین خالق و مخلوق وجود دارد.

۲- سقوط بزرگ

وقتی که اولین انسانها آفریده شدند، مانند خدا بودند: آنها «به صورت خدا و شبیه خدا»^(۶) آفریده شده بودند. البته این تشابه بدین معنی نیست که آنها دارای تمام ارزش‌های خدائی، نظیر قدرت مطلق و قدرت حضور در همه جا باشند. ولی تشابه آنها با خدا این بود که عادل و چون خدا بی‌گناه بودند. آنها می‌توانستند فرامین خدا را حفظ کنند. بنابراین لزومی نداشت که به ورطه گناه سقوط کنند و اگر گناه می‌کردند، می‌بایست مسئولیت آن را نیز بپذیرند و آن مجازات مرگ بود^(۷).

تمام فرشتگان در ابتدا موجودات خوبی بودند، چونکه همه چیز نیکو آفریده شده بود^(۸)، اما هم فرشتگان و هم انسان در معرض آزمایش قرار گرفتند. آنها مختار شدند بین اطاعت و تمرد از خدا، یکی را انتخاب کنند و بدین ترتیب بود که سقوط - سقوط بزرگ، فرا رسید. این سقوط از یک فرشته شروع شد، و سایر فرشتگان هم او را پیروی کردند. اشاره‌ای در

کتاب مقدس هست مبنی بر اینکه علت سقوط اول غرور و تکبر بود.^(۹) و در اینجا بود که «در آسمان جنگ شد.»^(۱۰) از آن زمان به بعد «ابلیس مانند شیر غرآن گردش می کند و کسی را می طلبد تا ببلعد»^(۱۱).

خشم او در مرحله اول متوجه خداست، ولی از آنجا که نمی تواند آسیبی به خدا برساند، یورش خود را متوجه انسان کرده است. او نخست با آدم و حوا شروع کرده^(۱۲) و بعد از آن هم برای همیشه به کارش ادامه داد. سقوط بزرگ یکی از سرنوشت سازترین وقایع در طول تاریخ بشریت است. این واقعه را تنها می توان با دو اتفاق دیگر مقایسه نمود: آفرینش جهان و کار نجات بخش خدا توسط عذاب و مرگ مسیح و رستاخیز او. واقعه سقوط یک سند بنیادی در اقرارنامه ایمان مسیحیان است. این واقعه شامل بیان سقوط انسان در گناه و موقعیت او بعد از سقوط است.

انسان می کوشد خود را از خدا پنهان کند، تا خدا او را نبیند. این یکی از احمقانه ترین کاری است که انسان می تواند انجام دهد^(۱۳). وقتی انسان می فهمد که نمی تواند خود را از خدا پنهان کند، بهانه های بیجا می آورد^(۱۴) و سرانجام به خدا تهمت می زند که مسئول سقوط اوست، چون هم او را آفریده است و هم او را آزمایش کرده است. چنانچه ما رفتار امروز انسانها را نسبت به خدا و نسبت به یکدیگر بررسی کنیم، آنگاه ارزش مندرجات کتاب مقدس به روشنی آشکار می شود.

در بسیاری از ادیان بیگانه تفاسیر متفاوتی بر وجود مرگ آمده است. تنها آئین مسیحیت است که تعلیم می دهد که مرگ ارتباط مستقیمی با سقوط انسان دارد^(۱۵).

مرگ همانطوری که بسیاری از انسانها فکر می کنند یک مورد طبیعی

نیست، بلکه واقعه‌ای غیر طبیعی و کاملاً در تضاد با طبیعتی است که خدا از ابتدا به انسان داد. مرگ توسط سقوط یک آدم به جهان آمد و توسط آدم دیگری مغلوب شد، و این آدم دیگر عیسی مسیح نجات دهندهٔ ما است.^(۱۶)

۳- موقعیت انسان پس از سقوط

کتاب مقدس برای تشریح موقعیت انسان پس از سقوط، از دو تعریف استفاده کرده است: گناه وابسته به شیطان و وابسته به انسان است. این تعریف دو جنبه از یک موضوع را به ما نشان می‌دهد: وقتی که شیطان کار خود را در دل انسان انجام می‌دهد، خوبی و بدی با هم ترکیب می‌شوند و انسان به آنچه که خدا گفته شک می‌کند و دروغگوی بزرگ یا شیطان را بر خدا ترجیح می‌دهد^(۱۷). گاهی انسان به درستی از آنچه که انجام می‌دهد آگاه نیست و دچار سردرگمی می‌شود. اما گاهی اوقات هم به درستی از آنچه که انجام می‌دهد، آگاه است. او می‌داند کاری که انجام می‌دهد غلط است، ولی با این وجود انجام می‌دهد، بنابراین از این نظر او متجاوز یا خطاکار می‌شود. ما شاید در نگاه دیگران آدم‌های خوبی جلوه کنیم و عیسی هم فرمود که ما به طریقی ممکن است خوب جلوه کنیم^(۱۸). اما وقتی همهٔ جوانب را در نظر بگیریم با قاطعیت می‌توان گفت، همهٔ ما در ذات خود و در اعماق قلب خود، شریر هستیم^(۱۹).

گناه اصلی

ما برای تشریح موقعیت انسان پس از سقوط، غالباً از عبارت «گناه

اصلی» استفاده می‌کنیم. این عبارت شامل جرم و فساد می‌باشد. گناه درست از ابتدای زندگی با ماست. بنابراین نمی‌توان صرفاً به گناهان عملی اتکا نمود. گناه اصلی یعنی اینکه چیزی از آدم به ما انسانها سرایت کرده است^(۲۰). فساد بدین معنی است که تمام انسان‌ها بعد از آدم در چنان وضعیتی به دنیا می‌آیند که از همان ابتدا، خودپسند، شریر و پشت کرده به خدا، به خصوص در حضور خدا ناتوان از انجام آنچه که واقعاً خوب است، می‌باشند.

بنابراین دو عبارت «جرم» و «فساد» در خودشان و موقعیت انسان ساقط شده تعریف شده‌اند.

ولی در ضمن دو بیانیه دیگر در کتاب مقدس وجود دارد که مبین موقعیت انسان پس از سقوط می‌باشند: یکی «جسم» و دیگری «طبیعت» (ذات). وقتی که در این رابطه از «جسم»^(۲۱) صحبت می‌شود، اشاره به بدن یا زندگی جسمانی به عنوان عاملی متناقض با «روح» یا «زندگی روحانی» نیست. در رابطه با انسان، حتی روح او سقوط کرده و گناهکار است. عبارات «جسم» و «جسمانی»، انسان ساقط شده و متحول نشده، در جسم و جان و روح را در عمل و فکر، بیان می‌کنند. بنابراین همه انسانها «جسمانی» هستند و نیاز به تولدی تازه دارند، تا فکرشان تازه شود^(۲۲). با ذکر عبارت «طبیعت»^(۲۳) همان مفهوم مورد نظر است که با عبارت «جسم» برداشت می‌شود. «طبیعت» یا ذات در این رابطه به معنی سقوط ذاتی انسان است. و این چیزی است که همه انسانها که بعد از آدم متولد شده‌اند، با خود دارند. آنها نیاز به یک «طبیعت» یا ذات متفاوت دارند تا «شریک طبیعت الهی [گردند] و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی [یابند]»^(۲۴)

دو راه برای اندیشیدن و سخن گفتن

فرضیه مربوط به **گناه اصلی** می‌گوید که انسان نادان و ناکارآمد است. انسان هنوز هم دارای عطایای نیکوئی از سوی خالق خود می‌باشد. انسان در سایر فضاهای زندگی دارای اراده آزاد است، ولی اراده او در حوزه عدالت و محبت به خدا آزاد نیست. وقتی که کلیسا کلام خدا را پیروی می‌کند و می‌آموزد که چیزی به نام «گناه اصلی» وجود دارد، این تعلیم شامل انکار عطا‌های بزرگ خلقت نمی‌باشد. بلکه فقط به تعلیم کلی آنچه که در آفرینش و بعد از آفرینش واقع شد، می‌پردازد.

این جریان هر روزه که انسان‌ها عطایای عظیم از خدا می‌گیرند و آن عطایا را می‌شناسند، اما از آن عطایا به طریق غلط استفاده می‌کنند، و با این وجود هنوز هم فکر می‌کنند دانا و زیرک می‌باشند، اتفاق می‌افتد. ولی آنها در مقایسه با حکمت خدا، نادان می‌باشند^(۲۵).

فرضیه مربوط به سقوط انسان غالباً، سه سؤال را موجب می‌شود. سؤال اول اینست که: «آیا خدا بدی را آفریده است؟»، «چرا خدا دنیائی آفرید که شرارت در آن ظاهر شود؟»

هر چند پاسخ به سئوالاتی از این نوع ماورای حکمت و دانش ما است، ولی یک جواب مفید برای آنها وجود دارد: اگر انسان مطلقاً وابسته به خدا می‌بود و اراده خدا را انجام می‌داد، آنگاه آزاد نبود، بلکه یک برده و زندانی بود. یک آفرینش خوب می‌بایست همراه باشد با آزادی کامل. مفهومی اینست که هر چند ممکن است باورش مشکل باشد ولی آزادی بخشی از یک آفرینش خوب است، حتی آزادی ساقط شدن.

سؤال دوم اینست که: چرا خداوند شرارت و بدی را اجازه عمل می‌دهد؟

ما کاملاً نمی‌دانیم که خدا چگونه جهان را اداره می‌کند، ولی فهمیده‌ایم که خدا به قدرتهای شریر اجازه داده است که باشند و کار کنند، اما فقط تا یک مرز مشخص چنین اجازه‌ای دارند. به هر حال خدا از طریق حکمت و قدرت عظیم خود و بر اساس اراده‌اش می‌تواند شرارت شریران را به نیکویی بدل کند^(۲۶).

سؤال سوم اینست که: آیا خدا دخالتی در آنچه بد است دارد؟ خیر خدا هرگز دخالتی در شرارت و بدی‌های این جهان ندارد. اما زندگی شریران را حفظ و حمایت می‌کند و به آنها اجازه نفس کشیدن، راه رفتن و فعالیت می‌دهد، «زیرا که آفتاب خود را به بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.»^(۲۷) پس به چه دلیل خدا ارتکاب گناه را توسط انسان مانع نمی‌شود؟ چونکه خدا انسان‌ها را تحمل می‌کند و نمی‌خواهد کسی هلاک شود، باشد که همگان توبه کنند^(۲۸). اما اگر بدکاران و شریران از این دوره فیاض زندگی خود در جهت مقاصد شریرانه استفاده کنند، آنگاه مکافات خود را خواهند گرفت.

۴- کار فرشته‌های خوب

فرشتگان خوب، موجوداتی متبارک می‌باشند. بهترین نشانه آن اینست که آنها همیشه «روی» خدا را می‌بینند^(۲۹). کار آنها ستایش همیشگی خدا و انجام فرامین اوست^(۳۰) و بدان شادی می‌کنند. اراده آنها، با اراده خدا در هماهنگی کامل است. وظایف فرشتگان خوب متوجه چند هدف خاص است: پیشبرد ملکوت و اراده خدا و تکمیل پروسه نجات انسان فرشته‌های خوب دارای وظیفه خاصی در رابطه با کودکان و آن دسته

از افرادی که می‌توان آنان را «صغار^(۳۱)» یا «برادران کوچکترین^(۳۲)»، و در نهایت ایمانداران نامید، می‌باشند. این وظیفه محدود به زمانی که ایمانداران دعوت به ترک این جهان و ورود به ملکوت ابدی می‌شوند^(۳۳)، نیست. فرشتگان خوب در آنچه که مفید است برای صلاح انسان و نجات جاودانی او، شراکت دارند. بنابراین آماده‌اند تا هر کسی را بر حسب اراده خدا در این راه کمک کنند.

- | | |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱- عبرانیان ۱۳-۱۴ | ۳- مرقس ۱:۱-۴ |
| ۳- ملاکی ۱:۳ | ۴- لوقا ۲۴:۳۹ |
| ۵- یوحنا ۴:۲۴ | ۶- پیدایش ۱:۲۶ |
| ۷- پیدایش ۲:۱۵-۱۷ | ۸- پیدایش ۱:۳۱ |
| ۹- اول تیموتائوس ۳:۶ | ۱۰- مکاشفه ۱۲:۷-۹ |
| ۱۱- اول پطرس ۵:۸ | ۱۲- پیدایش ۳:۱-۲۴ |
| ۱۳- مزامیر ۱:۱۳۹-۲ | ۱۴- پیدایش ۳:۹-۱۳ |
| ۱۵- پیدایش ۲:۱۷؛ ۵:۵ | ۱۶- روم ۵:۱۲؛ ۶:۲۳ |
| ۱۷- یوحنا ۸:۴۲-۴۴ | ۱۸- متی ۷:۹-۱۱ |
| ۱۹- متی ۱۰:۱۵-۲۰ | ۲۰- روم ۵:۱۸-۱۹ |
| ۲۱- کولسیان ۲:۱۸ | ۲۲- یوحنا ۳:۶-۷ |
| ۲۳- افسسیان ۲:۳ | ۲۴- دوم پطرس ۴:۱ |
| ۲۵- اول قرنتیان ۱:۱۷-۳۱ | ۲۶- پیدایش ۵۰:۲۰؛ روم ۸:۲۸ |
| ۲۷- متی ۵:۴۵ | ۲۸- دوم پطرس ۳:۹ |
| ۲۹- متی ۱۸:۱۰ | ۳۰- مزامیر ۱۰۳:۱۹-۲۲ |
| ۳۱- متی ۱۸:۱۰ | ۳۲- متی ۲۰:۴۰ و ۴۵ |
| ۳۳- لوقا ۱۶:۲۲؛ متی ۱۳:۳۷-۴۳ | |



عیسی مسیح و نجات ما

۱- همهٔ انسانها به نجات دهنده نیاز دارند

گناه با وجود و ذات شریر انسان و در دل خشم آلود انسان نسبت به خدا، عجین شده است^(۱). نتیجه گناه موت است و موت بر تمام انسانها اثر نهاده است. در این رابطه می‌توان به سه نوع مرگ اشاره کرد: مرگ روحانی، مرگ جسمانی و مرگ ابدی.

مرگ روحانی یعنی اعلام استقلال از خدا و در نتیجه خصومت با خدا. انسان می‌تواند در طول زندگی از مرگ روحانی از طریق رستاخیز دوباره‌ای برای حیات، توسط تعمید، ایمان و عادل شدن و تحوّل و تقدس همیشگی و روزانه، بپرهیزد. نوع دوم مرگ مربوط به جسم است. این مرگ وقتی صورت می‌گیرد که اتحاد بین جسم و جان گسسته می‌شود. به هر حال این اتحاد گسسته شده، در روز رستاخیز و داوری دوباره احیاء می‌شود. مرگ ابدی عبارتست از جدائی ابدی از خدا. اینست نتیجه سقوط بزرگ و ذات گناه آلود انسان: همهٔ انسانها در چنان شرایطی قرار دارند که نیاز به یک نجات دهنده دارند.

۲- وعده‌هایی در مورد نجات دهنده

وقتی که نجات دهنده ما عیسی مسیح به این جهان آمد، آمدن او تحقق وعده‌هایی بود که خدا داده بود. این وعده‌ها زمانی را بین روز سقوط^(۲) تا زمان ملاکی آخرین نبی شناخته شده عهد عتیق، پوشش می‌دهند. این وعده‌ها تقریباً غیر قابل شمارش‌اند. یهودیان که در کتاب مقدس متبحر بودند، به خوبی این وعده‌ها و نتایج آنها را می‌دانستند، بنابراین تعجب‌آور نیست که یک جوّ کلی حاکی از انتظار در زمانی که مسیح ظاهر شد، بر جامعه یهودی حاکم بود. به عنوان نمونه می‌شود به رفتار شمعون و حنّا در معبد^(۳)، و واکنش مردم نسبت به دعوت یحیی تعمیددهنده^(۴)، اشاره نمود. پیشگوئی‌ها راجع به مسیحای موعود در عهد عتیق، شامل اشاره به شخصیت او می‌باشند. این پیشگویی‌ها به روشنی اشاره دارند که مسیحا یک انسان حقیقی و واقعی است. همچنین حاکی از این هست که این عضو قبیله یهودا و وابسته به خاندان داود به طریقی قطعی ارتباط دارد با ایالت جلیل ... و غیره... علاوه بر آن این پیشگوئی‌ها حاکی از رنج‌های مسیحا است در قالب یک انسان واقعی، رنجی که از نظر اهمیت و ابعاد آن بر رنج‌های بشری تفوق می‌جوید.

اناجیل به ما می‌گویند که چگونه این نبوت‌ها تحقق یافتند. عیسی مسیح خداوند، مسیحای موعود، در مناسب‌ترین زمان ممکن برای انسان‌ها و مناسب‌ترین شرایط تاریخی به این جهان آمد و آن زمانی بود که خدا مقرر کرده بود^(۵). همه این امور «بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی بود^(۶)» انجام پذیرفت.

۳- اسامی گوناگون نجات‌دهنده، بیانگر ماهیت اوست

در میان اسامی نجات‌دهنده ما، نام‌هایی که بیشتر استفاده می‌شوند عبارتند از «عیسی» و «مسیح» که در غالب اوقات باهم استفاده می‌شوند. «عیسی» نام شخصی نجات‌دهنده ما است^(۷). عیسی نامی بوده است که از کودکی به آن مسمی شده است^(۸). نام «عیسی» به معنی «خداوند نجات می‌دهد» و یا «خداوند نجات است» می‌باشد. این نام دارای یک مفهوم متداول و یک مفهوم خاص است. بر اساس مفهوم متداول آن، هر کسی می‌تواند نامش «عیسی» باشد^(۹). ولی بر اساس مفهوم خاصش تنها خدا را می‌توان «نجات‌دهنده» نامید: «من، من یهوه هستم، و غیر از من نجات‌دهنده‌ای نیست»^(۱۰).

هرگاه که نام «عیسی» در مورد عیسی ناصری به کار می‌رود، تأکید بر اینست که او نجات‌دهنده موعود است. وقتی که این نام به او اطلاق شد، تضمینی بود مبنی بر اینکه «او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهایی»^(۱۱). و همچنین از طریق تأکید بر ارتباط فشرده شخصیت او با عهد عتیق، اولین کسی که این نام را داشت یوشع می‌باشد. (عیسی = در زبان عبری می‌شود «یوشا» یا «یوشع»).

همانطور که آن «یوشع» (عیسی) اول مردم خود را به سوی سرزمین موعود کنعان هدایت کرد، یوشع دوم نیز مردم خود را به سرزمین موعودشان، کنعان آسمانی هدایت خواهد کرد^(۱۲).

عنوان «مسیح» مانند «عیسی» یک نام شخصی نیست. «مسیح» نامی است که دلالت دارد بر وظیفه و مأموریت او: که مسیحا باشد. او وقتی کودکی در ناصره بود «مسیح» نامیده نمی‌شد. او وقتی رسالت خود را آغاز

کرد به این نام مسمی شد، و بعد از آن توسط کسانی که او را به عنوان «مسیحا» پذیرفته بودند، «مسیح» نامیده شد. عبارت «مسیح» یعنی «کسی که مسح» یا تدهین شده باشد برای پادشاهی. «مسیح» و «مسیحا» یک معنی دارند، مسیح (Christ) یونانی و «مسیحا» (ماشیه . Messiah) عبری می‌باشند، بنابراین نام مکرر «عیسی مسیح» (Jesus Christ) به معنی «عیسای پادشاه» یا «عیسای مسیحا»^(۱۳) می‌باشد.

عیسی مسیح نام‌های دیگری هم دارد و هر نامی از او اشاره به تحقق یک وعده یا مقام یا خدمتی است. پس می‌توان او را با بعضی از صاحبان مقام در میان انسانها مقایسه نمود. نام «عیسی» اشاره به این واقعیت است که در شخصی به نام «عیسی» تمام آنچه که وعده شده است تحقق می‌یابد.

۴- نجات دهنده ما هم خدای واقعی و هم انسان واقعی

است

مسیح، پسر ازلی خدا، می‌بایست به صورت انسانی واقعی به این جهان می‌آمد و در قالب یک انسان واقعی زندگی می‌کرد و می‌مرد. این کار را می‌بایست انجام می‌داد تا آدم دوم باشد. آدم اول با تمرد خود گناه و مرگ را برای بشریت آورد^(۱۴). موقعیت انسان می‌بایست توسط آدم دوم یا آدم آخر دوباره نظم خود را باز می‌یافت. آنچنانچه آدم اول نماینده تمامی انسانها بود، اینک آدم دوم، پس از اعاده اوضاع به نظم سابق، نماینده تمام انسانها است. نجات دهنده به عنوان یک انسان تمام عیار و حقیقی می‌بایست برای همه انسانها رنج می‌کشید و می‌مرد تا بدهی آنها را

بپردازد و آنها را با خدا آشتی دهد^(۱۵). با این وجود او همزمان با این اقدام می‌بایست خدا باشد، چونکه عدالت یک نفر انسان برای تسویه بی‌عدالتی تمامی انسانها، کافی نخواهد بود.

کتاب مقدس نمونه‌های زیادی در مورد انسان بودن مسیح به ما ارائه داده است.

او می‌توانست گرسنه و تشنه شود، افسرده و عصبانی شود. او وقتی خسته بود در قایق خوابید. او می‌توانست گریه کند. او می‌توانست اندوه عمیق در خود احساس کند. زانوان او چون یک انسان در زیر فشار صلیبی که حمل می‌کرد خم شد. همچنین کتاب مقدس «جسم» و «جان» و «روح» را به او نسبت داده است - عناصری که فقط در مورد انسان صادق است^(۱۶)، نه در مورد خدا یا فرشتگان. چنین انتساباتی در عباراتی دیگر نیز آمده‌اند: «و از ایشان (نژاد او، پدران) مسیح به حسب جسم شد^(۱۷)».

۵- هر چند که مسیح انسان واقعی است، اما با سایر

انسانها فرق دارد

وقتی که مسیح در قالب انسان به این جهان آمد، زندگی انسانی او با حامله شدن مریم باکره توسط روح‌القدس، آغاز شد. نحوه تولد او پیش از آن، پیشگوئی شده بود. همچنین بارها و بارها در عهد جدید بیان شده که عیسی بی‌گناه است^(۱۸). و این نشان می‌دهد عاری بودن او از گناه شرط لازم و کافی است برای اینکه بتواند گناهکاران را کمک کرده و نجات دهد. در اقرارنامه رسولان آمده است که «ما ایمان داریم به عیسی مسیح، که توسط روح‌القدس در بطن مریم باکره قرار گرفت.» این مورد آنطوریکه

عده‌ای می‌گویند «کم اهمیت» نیست. نبوت‌ها در مورد «ذریّت زن»^(۱۹) و «باکره» ای که «حامله شده و پسری خواهد زائید»^(۲۰) در زمره آن دسته از پیشگوئی‌های دقیق از جمله پیشگوئی محل تولد او در بیت لحم^(۲۱) می‌باشند. الوهیت عیسی مسیح در رفتارش که عین رفتار پدر بود^(۲۲)، تجلی نمود.

در اینجا به روشنی اشاره به اموری شده است که انجامشان توسط پدر ممکن است و برای انسان غیرممکن. وقتی کتاب مقدس به ما می‌گوید که عیسی دقیقاً اعمال پدر را انجام داده است، این دلیل روشنی بر الوهیت اوست - انجام چنین اعمالی نظیر خلقت و نگهداری دنیا^(۲۳) - اضافه کنید به این اعمال خدائی، قدرت شفای بیماران و زنده کردن مردگان را. بالاترین دلیل الوهیت مسیح رستاخیز خودش از مردگان است. اگر او زنده نمی‌شد، ادعای او مبنی بر پسر ازلی خدا بودن، دروغ محض می‌بود. اینک قیام او از مردگان دلیل قطعی بر الوهیت او واقعیت ایمان مسیحی است^(۲۴).

دو تصویر از مسیح

اینک، از آنجا که عیسی مسیح خدای واقعی و انسان واقعی است. کتاب مقدس زندگی او را در این جهان با دو تصویر متضاد ترسیم کرده است که هر دو تصویر درهم می‌گنجند و یک تصویر را تشکیل می‌دهند. عیسی در طول زندگیش در این جهان هم فقیر بود و هم غنی، هم ضعیف بود و هم قوی، هم رنج کشید و هم پیروز شد، هم فانی بود و هم ابدی. منطق ما این تضادها را نمی‌پذیرد، اینها مواردی هستند که درهم نمی‌گنجند. به هر حال کتاب مقدس با بیان **حقارت و تعالی** مسیح، تنها

تعریف ممکن را از او به ما ارائه داده است؛ ولی ما نیز باید به خاطر داشته باشیم که ذلت و عزت او مربوط به طبیعت انسانیش بود، نه طبیعت خدائیش.

ذات خدائی نمی‌تواند ذلیل باشد، چونکه خدا با توجه به وجودش و ارزش‌هایش نمی‌تواند حقیر باشد. خدا همیشه و همواره همان است که بود^(۲۵). ارزش‌های خدائی و انسانی در مسیح، درهم تنیده‌اند، یا در واقع در بین آنها اتحاد تنگاتنگی وجود دارد، ولی در عین حال نه آمیخته شده‌اند و نه تبدیل.

حقارت مسیح، دارای دو هدف است. نخست فراهم کردن امکان نجات انسان ساقط شده و این هدف آنگاه که پسر خدا به این جهان آمد و صورت انسان را پذیرفت و به نمایندگی همهٔ انسان‌ها در حضور خدا مرد، تحقق یافت. دوم، او می‌بایست نمونه‌ای می‌شد برای انسان‌ها در ارتباط و خدمت به یکدیگر^(۲۶). چنین فروتنی را تنها می‌توان در مسیح یافت. هرچند او خدا بود، اما بدون هیچ اجباری و کاملاً مشتاقانه خود را از آن قدرت و جلالی که از ازل متعلق به او بود، محروم نمود.

چنانچه قرار بود مسیح یکی از ما و نماینده ما شود، و اگر قرار بود او کسی باشد که «زیر شریعت متولد» شود، «تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیة کند»، این حقارت لازم بود^(۲۷).

تعالی مسیح نقطه مقابل حقارت اوست. وقتی مسیح متعال شد، توانست دوباره استفاده از تمامی قدرت‌های خدائی را که در دوران حقارتش از داشتن آنها محروم بود، از سر بگیرد.

تعالی یافتن یعنی: زنده شدن، بازآفریده شدن قابل رویت (تبدیل

هیئت)، صعود به آسمان و نشستن بر دست راست پدر.

عیسی مسیح با همین طبیعت انسانی متعال شد به قدرت و جلال و کبریائی خدائی. او به عنوان انسان الوهی در جلال، قادر متعال، حاضر در همه جا و دانای مطلق است، آنچنانکه او خداوند ملکوت قدرت و فیض و جلال است. او بدین ترتیب کلیسای خود را رهبری می‌کند و بر مردم خود نظارت دارد^(۲۸) و برای آنان، وساطت می‌کند^(۲۹).

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------|
| ۱- کولسیان ۲۱:۱ | ۲- پیدایش ۱۵:۳ |
| ۳- لوقا ۲۵:۲-۳۸ | ۴- لوقا ۳:۱۵ |
| ۵- غلاطیان ۴:۴ | ۶- افسسیان ۱۱:۳ |
| ۷- متی ۲۱:۱؛ لوقا ۳۱:۱ | ۸- لوقا ۲:۳۴؛ یوحنا ۶:۴۲ |
| ۹- داوران ۳:۹ و ۱۵ | ۱۰- اشعیا ۴۳:۱۱ |
| ۱۱- متی ۲۱:۱ | ۱۲- عبرانیان ۴:۱-۱۱ |
| ۱۳- متی ۱۶:۱۳-۲۰؛ ۲۶:۶۳-۶۴ | ۱۴- روم ۵:۱۲-۲۱ |
| ۱۵- اول تیموتائوس ۲:۵ و ۶ | ۱۶- لوقا ۲۳:۴۶؛ ۲۴:۳۹ |
| ۱۷- روم ۵:۹ | ۱۸- لوقا ۱:۳۵؛ کولسیان ۲:۹ |
| ۱۹- پیدایش ۱۵:۳ | ۲۰- اشعیا ۷:۱۴ |
| ۲۱- میکا ۵:۲ | ۲۲- یوحنا ۵:۱۷ |
| ۲۳- کولسیان ۱:۱۵-۱۷ | |
| ۲۴- روم ۱:۳-۴؛ اول قرنتیان ۱۵:۱۴-۲۰ | |
| ۲۵- عبرانیان ۱:۷-۱۲؛ ۱۳:۸ | ۲۶- فیلیپیان ۲:۵-۱۱ |
| ۲۷- غلاطیان ۴:۴-۵ | ۲۸- افسسیان ۳:۱۴-۲۱ |
| ۲۹- روم ۸:۳۴ | |



عیسی مسیح – نبی، کاهن اعظم و پادشاه

تنها یک راه نجات هست و آن هم در عیسی مسیح است؛ و این مورد را می‌توان در اشارات و دیدگاه‌های مختلف مشاهده نمود. بر اساس کتاب مقدس این نجات را می‌توان در سه وظیفه بیان نمود: نبوتی، کهناتی و پادشاهی. رسالت نبوتی در دوران عهد عتیق انجام گردید. بعضی افراد وظیفه آموزش در مورد نجات را به عهده داشتند و گاهی هم نجات را از طریق روش زندگی خود نشان می‌دادند، حتی گرچه تنها تأثیرات اندکی بجا نهادند. مسیح با تمامی آنها تفاوت دارد، نخست اینکه هر سه وظیفه را به عهده داشت، دوم اینکه وظایف و کارهای خود را به کمال رسانید.

۱- عیسی مسیح – نبی

آموزش، بخشی از رسالت نبی است، مخصوصاً آموزش اراده خدا.

عیسی مسیح خداوند ما با توجه به ژرفا و شفافیت تعلیماتش بزرگترین نبی است. رسالت یک نبی گاهی اوقات «آیات» یا «اعجاز» است، ولی عیسی هرگز از چنین قدرت‌هایی برای اثر نهادن و یا متعجب نمودن مردمان و منافع شخصی، استفاده نکرد.^(۱)

وقتی عیسی اعجازی انجام می‌داد هدفش کمک به مردم بود و بدان وسیله به مردم کمک می‌کرد و به آنها نشان می‌داد که توسط پدرش فرستاده شده و همان مسیحای موعود است. آیات و معجزات انجام شده توسط عیسی هیچگاه جدای از کلام و یا ایمان نبود.

اعجاز یک کلام مشهود خداست و در کلام ایمان می‌آفریند، ولی تنها در شخصیتی چون عیسی مسیح معجزات خدا انجام می‌پذیرد. تنها روح‌القدس می‌تواند چنان ایمانی را در کلام و در اعمال خدا، به انجام رساند.

عیسی بخشی از رسالت نبوتی خود را مستقیم و بخشی را غیرمستقیم انجام داد. او رسالت خود را، آنگاه که در قالب عیسی ناصری در بازارها، کوچه‌ها، معبد و خانه‌ها در میان مردم می‌خرامید و در مورد خدا و ملکوتش مردم را تعلیم می‌داد، مستقیماً انجام داد.^(۲) عیسی در زمانی کوتاه بین رستاخیز و صعودش، هنوز هم رسالت خود را به طریق مستقیم انجام می‌داد و بعد از برخاستنش از مردگان در طول چهل روز خود را به افراد بسیاری نشان داد و در مورد ملکوت خدا صحبت نمود.^(۳) بعد از صعود مسیح به آسمان این وضعیت تغییر یافت و از آن به بعد عیسی رسالت خود را به طریق غیرمستقیم انجام داد، یعنی رسالت خود را از طریق خادمانش که ابزار کار او بودند، انجام داد. او قبلاً سفارشات لازم را به شاگردان نموده بود^(۴) و چنین فرمود «آنکه شما (شاگردان) را بشنود، مرا

شنیده است.»^(۵) اولین کسانی که چنین مأموریتی یافتند، شاگردان او بودند، و سپس دیگران هم توسط شاگردان یا رسولان مسیح بدین مأموریت برگزیده شدند و این دسته از مأموران برگزیده نیز، شاگردانی تازه تربیت و مأمور بشارت نمودند.^(۶)

۲- عیسی مسیح - کاهن اعظم

در اینجا به قلب ایمان مسیحی می‌رسیم: ما آموخته‌ایم و ایمان داریم که خدا «پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود.»^(۷) این فدیهای است برای تمامی جهان و تمامی بشریت.^(۸) این فرضیه و عقیده تنها از طریق ایمان پذیرفته می‌شود.^(۹)

پولس رسول وقتی می‌گوید «عزیمت نکردم که چیزی در میان شما داشته باشم، جز عیسی مسیح و او را مصلوب»^(۱۰)، از چنین عقیده و ایمانی صحبت می‌کند.

اندیشه نهفته در پشت این سخن این است که عدالت و صداقت خدا تخطئه شده است و طرف متجاوز می‌بایست برای پاک شدن قربانی و فدیہ بگذراند. در عهد عتیق قانونی است مبنی براینکه «بدون ریختن خون، آمرزش نیست.»^(۱۱) قربانی‌های مختلفی در آن دوران گذرانیده می‌شد. این قربانی‌ها توسط کاهنانی عرضه می‌شدند که تحت ریاست کاهن اعظم بودند.^(۱۲) کاهن اعظم دو وظیفه داشت: گذرانیدن قربانی و دعا کردن برای قومش. قربانی‌ها به منزله پیام مشهودی از فیض و رحمت خدا برای مردم بودند. اما علاوه بر آن قربانی‌ها یادآور کسی بودند که می‌بایست بیاید و آن کس «مسیحا» بود.^(۱۳) بدان طریق مردم عهد عتیق می‌توانستند وعده‌های

خدا را با ایمان ببینند: «زیرا که به این موضوع برای قدمای شهادت داده شد.»^(۱۴) وظیفه دوم کاهن اعظم دعا کردن برای قومش بود، دعا کردن توسط کاهنان اعظم دیگری و براساس عطایایشان انجام می‌شد. اما حتی اگر افراد خوب و تأثیرگذاری بودند می‌بایست خود را در زمره گناهکاران، بدانند که در ایشان قربانی گذرانیده و دعا می‌شد. دعائی که آنها می‌نمودند، دعای نهائی نبود و اگر کسی از آن میان وفات می‌کرد، نفر دیگری جایش را می‌گرفت.

بزرگترین کاهن اعظم

ما از عهد جدید می‌آموزیم که چیزی کاملاً تازه توسط کاهن اعظم بزرگ، عیسی مسیح، حادث شد. او مقدم بر تمام انبیا پیش از خود بود که نمادی از او بودند. و این بدین جهت بود که قربانی منحصر به فردی عرضه داشت که برای تمامی انسان‌ها در تمامی اعصار معتبر و ارزشمند بود.^(۱۵) ولی این قربانی که عرضه داشت چیزی جز خودش نبود.

سایر کاهن‌های اعظم همیشه قربانی‌های مختلف می‌گذرانیدند، ولی این کاهن اعظم بزرگ، خود را عرضه داشت، یعنی زندگی خود، بدن و خون خود را عرضه داشت تا بتواند در واقع مردم را نزد خدا کفاره کند و تمامی گناهان جهان را بر دارد.^(۱۶) از آنجا که این قربانی تمام و کامل بود دیگر نیازی به تکرار آن نیست.

وقتی که عیسی مصلوب شد، قربانی شایسته‌ای بود به خاطر خطایای تمامی بشریت در پیشگاه خدا. او به عنوان نماینده نوع بشر متحمل رنجی شد که شایسته آن بود به خاطر تمام خطایا و گناهان بشریت، متحمل شود. بنابراین خشم خدا بر او وارد آمد و تسلائی نیافت.^(۱۷) بنابراین از

شخصیت خدائی محروم شد. او در تاریکی محض فرو رفت. او متروک شد، چرا که شایسته انسان این بود که متروک خدا باشد. عیسی بر صلیب فریاد زد «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟»^(۱۸)

این یک واقعیت محض بود. بنابراین او متروک شد، یعنی خدا او را ترک کرد، چونکه حامل گناهان تمامی جهان بود، خشم خدا بر او وارد آمد. عیسی مسیح هم چنین «آشتی‌دهنده» نیز نامیده شده است. عمل آشتی شامل دو بخش است. نخست اینکه شرارت انجام شده **جبران** شود. این عمل شامل **پرداخت بدهی** است. وقتی که **جریمه** پذیرفته شد، آشتی کامل صورت می‌پذیرد و تمام این مراحل در عهد عتیق به طرق مختلف نشان داده شده است. روشن‌ترین نمونه آن **روز کفاره** بود.^(۱۹) ولی این روز خاص در جمعه‌الصلیب به اوج شکوه خود رسید؛ آن روز که عیسی مسیح، اعظم کاهنان اعظم مرد.^(۲۰) روزی که پرده‌ی معبد از بالا تا پائین دوپاره شد و زمین متزلزل شد و سنگ‌ها شکافته شدند.^(۲۱) این روز، روز واقعی کفاره بود، روزی که «خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه داد.»^(۲۲)

بعضی اوقات عیسی «نجات‌دهنده» نامیده می‌شود، یعنی کسی که زندانیان را بازخرید می‌کند تا آزاد شوند. در اینجا تأکید روی قیمت است - قیمت یا «خونبها». کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که این بهاء چیست. این بهاء چیزی فانی نیست. این بهاء طلا و نقره نیست، چونکه بهائی است «گرانبها چون خون برّه بی‌عیب و بی‌داغ، یعنی خون مسیح.»^(۲۳)

بدین جهت است که ما در نیایش خود می‌گوئیم: «عیسی مسیح، مرا نجات داده است، مرا که مخلوقی گم شده بودم خریده است و از همه‌

گناهانم و از مرگ و از قدرت شیطان رهانیده است، نه با طلا و نقره بلکه توسط خون مقدس و گرانبهای و قربانی معصومانۀ خود.»

۳- عیسی مسیح - پادشاه

عیسی به عنوان پسر ابدی خدا، پادشاه نیز می‌باشد. ولی وقتی در هیئت انسان آمد، قدرت و جلال لایزال او در حد عیسای انسانی تقلیل یافت. بنابراین می‌توان گفت که عیسای بشری که در بیت‌لحم زاده شد و در ناصره رشد کرد و در جلجتا بر صلیب مرد و در روز سوم از مردگان برخاست، «تا ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»^(۲۴) ولی او در طول زندگی انسانیش از بکار بردن قدرت و جلالش محروم بود^(۲۵). ولی در فرصتهائی چند قدرت خدائیش را به کار گرفت و نمونه‌ای که می‌توانیم بدان اشاره کنیم تبدیل هیئت او در کوه مقدس بود^(۲۶) و همچنین اعجازهائی که انجام داد. به هر حال به‌کارگیری تمامی قدرت و جلالش در زمان تعالی یافتنش شروع شد^(۲۷).

براساس کتاب مقدس سه قلمرو مختلف پادشاهی وجود دارد. این سه قلمرو بسیار با یکدیگر فرق دارند، ولی در واقع یکی می‌باشند. این سه قلمرو عبارتند از قلمرو قدرت، قلمرو فیض و قلمرو جلال، و مسیح برآن سه قلمرو پادشاه است. قلمرو قدرت در این جهان حتی خارج از قلمرو کلیسا وجود دارد و قلمروی پایدار و ماندنی نیست. وقتی که پیام انجیل به تمامی انسان‌ها برسد، این نظم به پایان می‌رسد^(۲۸)، و دیگر نیازی به حکومت یا قلمرو قدرت نخواهد بود. این قدرت مرتبط با حکومت یا کشور خاصی نیست، بلکه ملکوتی بدون محدوده و مرز است. در این ملکوت مسیح بر خورشید، باد، باران و آب‌ها سلطنت خواهد نمود. او دست خود را

بر درختان و گل‌ها، حیوانات و انسان‌ها خواهد نهاد. او از طریق پادشاهان، حکومت‌ها، پارلمان‌ها سلطنت خواهد کرد. هیچ آفریده‌ای خواه خیلی بزرگ، خواه خیلی کوچک خارج از کنترل او نخواهد بود. ما شخص دیگری را جز عیسی مسیح نمی‌شناسیم که «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین»^(۲۹) به او داده شده باشد. بدین جهت او «رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان»^(۳۰) نامیده می‌شود. در رابطه با ملکوت فیض، قوانینی غیر از قوانین دنیائی حاکم است. مسیح بر این ملکوت پادشاهی می‌کند و آن را توسط کلام و روح خود اداره می‌کند. این کلام و روح در قالب مسیحیانی تجلی می‌یابد که در این جهان تحت هدایت و تعلیمات او که می‌فرماید «اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید بود»^(۳۱)، زندگی می‌کنند.

ملکوت قدرت شامل همه انسان‌ها است، بنابراین همراه با ملکوت فیض نیست. این ملکوت تنها شامل کسانی است که تولد تازه یافته‌اند،^(۳۲) و بدان وسیله «لایق بهره میراث مقدسان در نور» می‌شوند و اینچنین می‌شوند چونکه پدر «ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل» ساخته است.^(۳۳)

یک روز ملکوت فیض به پایان می‌رسد. مرگ پایان زندگی هر موجود زنده‌ای است. این انتها برای جهان بشریت وقتی فرا می‌رسد که دیگر زمانی و فیضی نخواهد بود. سپس دیگر امکانی برای شنیدن انجیل و یا مژده بخشش گناهان نخواهد بود. این انتها با «داوری» مشخص خواهد شد. وقتی این واقعه صورت گیرد ملکوت جلال، جایگزین ملکوت فیض خواهد شد.

در رابطه با ملکوت جلال، کتاب مقدس توضیحاتی روشن اما محدود دارد. نکات اصلی عبارتند از فقدان کامل شرارت، دیدن خدا آنچنانکه

هست^(۳۴) و سرانجام سرود ستایش جلال خدا و بره. آنگاه هیچگاه خشم و بی‌حرمتی متوجه ملکوت خدا یا مردم خدا نخواهد بود. تمام استهزاءکنندگان خاموش خواهند شد. اما بر سر تمام کسانی که در طول زندگی خودشان متوکل به خدا بودند، اما فاقد نور و عدالت بودند، چه خواهد آمد؟ آیه زیر مصداق چنین افرادی است: «چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.»^(۳۵)

- | | |
|------------------------|--------------------------------------|
| ۱- متی ۱:۴-۱۱ | ۲- یوحنا ۱۸:۲۰ |
| ۳- اعمال ۱:۳ | ۴- متی ۲۸:۱۸-۲۰ |
| ۵- لوقا ۱۰:۱۶ | ۶- دوم تیموتائوس ۱:۶-۱۴؛ تیتوس ۱:۵-۹ |
| ۷- رومیان ۸:۳۲ | ۸- اول یوحنا ۲:۲ |
| ۹- رومیان ۴:۲۳-۲۵ | ۱۰- اول قرنتیان ۲:۲ |
| ۱۱- عبرانیان ۹:۲۲ | ۱۲- لائویان ۲۱:۱۰-۱۲ |
| ۱۳- اول قرنتیان ۱۰:۱-۴ | ۱۴- عبرانیان ۱۱:۱-۲ |
| ۱۵- عبرانیان ۷:۲۳-۲۸ | ۱۶- یوحنا ۱:۲۹ |
| ۱۷- اشعیا ۵۳:۵ | ۱۸- متی ۲۷:۴۶؛ مرامیر ۱:۲۲ |
| ۱۹- لائویان ۱۹ | ۲۰- عبرانیان ۹:۱۱-۱۲ |
| ۲۱- متی ۲۷:۵۱ | ۲۲- دوم قرنتیان ۵:۱۹ |
| ۲۳- اول پطرس ۱:۱۸-۱۹ | ۲۴- لوقا ۱:۳۱-۳۵ |
| ۲۵- فیلیپیان ۲:۵-۱۱ | ۲۶- متی ۱۷:۱-۸ |
| ۲۷- متی ۲۸:۱۸ | ۲۸- متی ۲۴:۱۴ |
| ۲۹- متی ۲۸:۱۸ | ۳۰- مکاشفه ۱۷:۱۴ |
| ۳۱- یوحنا ۸:۳۱ | ۳۲- یوحنا ۳:۳-۸ |
| ۳۳- کولسیان ۱:۱۲-۱۳ | ۳۴- اول یوحنا ۳:۲ |
| ۳۵- کولسیان ۳:۴ | |

۹

روح القدس – تسلی دهنده انسان

۱- روح القدس خداست

خدا یکی است، ولی در عین حال دارای سه شخصیت در ذات خدائی است: پدر، پسر و روح القدس. روح القدس روح پدر و پسر است. در اعتقادنامه Nicene ما اعتراف می‌کنیم که ایمان داریم به روح القدس، خداوند دهنده زندگی ... که همراه با پدر و پسر قابل پرستش و مجلس است.

کتاب مقدس به ما می‌گوید که عیسی چگونه وعده آمدن روح القدس را به شاگردانش، در قالب تسلی دهنده آنان، می‌دهد.^(۱) به هر حال نباید از این آیه چنین برداشت شود که روح القدس تا قبل از بیانیه مسیح ناشناخته و غیرفعال بوده است.

آنچه که عیسی می‌گوید راه تازه‌ای برای کار در کلیسایش می‌باشد. روح القدس از ازل وجود داشته و در تمام زمان‌ها در کار بوده است. قبل از پیدایش آسمان‌ها و زمین، روح القدس وجود داشته است و در کار بوده

است. در آغاز آفرینش روح خدا بر سطح آب‌ها در حرکت بوده است.^(۲) بعد از آفرینش روح خدا در جهان و در میان انسان‌های اولیه شخصاً در کار بوده است. ولی در هنگام ساقط شدن انسان وضعیت جدیدی حاکم شده است، و بدان ترتیب روح خدا از انسان برگشته است.^(۳) ولی انسان‌ها را کلاً ترک نکرده است. آن روح خدا بود که وعده آمدن نجات را داد و ایمان را در کسانی که نجات یافته بودند، در طول عهد عتیق، آفرید.^(۴)

در عهد عتیق رابطه خاصی بود بین روح‌القدس و کسانی که رهبران دینی بودند - رؤسا و شیوخ، داوران و انبیا و سایر مردان خدا. آنها روح خدا را به عنوان عطای ویژه و ابزار کار در اختیار داشتند. در کتاب مقدس از تعدادی از این افراد نام برده شده است. آنها انبیائی می‌باشند که کتب عهد عتیق را برای ما آوردند. عیسی از الهامی که به داود داده شده، یاد کرده است: روح به داود کمک کرد که به مسیحا به عنوان خداوند خود به راستی شهادت دهد.^(۵)

پطرس رسول نیز نشان می‌دهد که چگونه تعلیمات نبوتی در کتاب مقدس ممکن می‌شود: «زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.»^(۶) در دوران عهد جدید نیز روح‌القدس قبل از پنتیکاست در کار بوده است.^(۷) با توجه به تاریخ زندگی شاگردان اولیه می‌شود دریافت که روح‌القدس چگونه در میان آنها کار کرده است.^(۸) اگر روح‌القدس در آنها کار نمی‌کرد غیرممکن بود که به عیسی ایمان بیاورند. در پاره‌ای از اوقات روح‌القدس خود را بیشتر آشکار می‌کرد. نمونه نخست آن حضور روح‌القدس در تعمید یافتن عیسی بود.^(۹) در آن موقعیت از سه شخصیت

خدائی نام برده شده است: پدر از آسمان از خوشنودی خود سبب به پسر صحبت می‌کند، پسر کسی است که برای نجات جهان فرستاده شده است، و اینک به رسالت و کار خود پرداخته است، و روح القدس مانند کمپوتری فرستاده می‌شود تا تأیید نماید که عیسی همان مسیح‌های موعود است، و اینک زمان موعود رسیده است - فرصت دیگر حلول روح القدس به روستنی بسیار در روز پنتیکاست است. ^(۱)

کار روح القدس ادامه کار عیسی مسیح بر روی زمین است. وقتی که عیسی آن بخش از کار نجات‌بخش خود را تکمیل کرد، تماس مرئی خود را با شاگردان و مردم از دست داد. ولی این بدین معنی نیست که آنها را بدون یاور ترک کرد. او به آنها گفته بود: «شما را یتیم نمی‌گذارم، نزد شما می‌آیم ... من از پدر سؤال می‌کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند.» ^(۱۱) این وعده در اولین پنتیکاست تحقق یافت و بعد از آن کلیسای مسیح تحت هدایت دائمی روح القدس فرار گرفت.

۲- روح القدس کلام خدا را به ما داده است و توسط سلام

خدا کار می‌کند

خدا خود را از طریق خلقت خود و وجدان ما به ما شناسانیده است. اما گذشته از آن او خود را بسیار روشن‌تر به آن دسته از اسرائیلیانی که انبیا نامیده می‌شوند، آشکار کرد. بزرگترین وظیفه این انبیا اعلام وعده مسیح‌های نجات دهنده به قوم خود و تمامی جهان و آماده کردن جهان برای آمدن او بود.

هدایت نمود. (۱۶)

بعضی اوقات روح القدس این مردان را وادار می کرد تا از مرزها بگذرند و وارد کشورهای دیگر شوند و پیام انجیل را اعلام نمایند و بعضی اوقات هم آنها را باز می داشت. (۱۷)

و به همین ترتیب روح القدس در رسولان و مبشرین با توجه به مندرجات کتاب مقدس کار کرده است.

وقتی که خدا از طریق روح خود نویسنده‌ای را به نوشتن وا می داشت، در مورد محتویات نوشته‌اش او را هدایت می کرد. حتی یک اشاره کوچک هم در کتاب مقدس مبنی بر اینکه نویسندگان نسبت به آنچه که می نوشتند شک کنند و یا چیزی بنویسند متفاوت با آنچه که خدا به آنها گفته باشد، وجود ندارد. هدایت روح القدس همچنین زبان را هدایت می کند. هم نوشته‌های عهد عتیق و هم نوشته‌های عهد جدید شاهد بر این مدعا است که نویسندگان نسبت به خودشان مطمئن بوده‌اند که خدا زبان‌هایشان را و قلم‌هایشان را هدایت می کند. (۱۸)

فرضیه الهام توسط روح القدس نمی گوید که نویسندگان وقتی که تحت هدایت روح القدس قرار داشتند، فاقد اراده شخصی بوده‌اند، بلکه هر کاتبی اراده و خواست ویژه خود را داشت و از زبان و روش شخصی خود پیروی می کرد. اما عطا و توانائی شخصی او کاملاً توسط روح القدس به کار گرفته می شد. هر خواننده تیزبینی می تواند در هنگام خواندن کلام خدا، این حقیقت را مشاهده کند.

نویسندگان کتاب مقدس دارای عطایای معنوی و روحانی خاص خود بوده‌اند که از تمامی این عطایا در هنگام نوشتن تحت رهبری روح القدس،

استفاده می‌کردند. حتی در مورد نویسندگان معمولی دنیائی نیز گاهی گفته می‌شود که وقتی کتاب خاصی را نوشته‌اند، «ملهم» شده‌اند. این بدین معنی است که کلمه «الهام» برگرفته شده از کتاب مقدس است برای بیان فشاری قوی‌تر از خارج و درجه بالاتری از تمرکز. ولی در حوزه مسیحیت دلایل بیشتری وجود دارد که کاتبان از طریق فشار و تمرکز و هدایت روحی، سخن گفته‌اند.

ملهم شدن محدود به امور عادی در رابطه با نوشتن کتاب‌ها و موارد مشابه نمی‌باشد: نویسندگان کتاب مقدس برای نوشته‌های خود به منابع مختلف مراجعه و یادداشت می‌نوشتند و برای یافتن حقیقت کارهای پژوهشی انجام می‌دادند. همچنین از زمان‌های بسیار قدیم روشن است که این کاتبان از منابعی که در دسترس داشته‌اند، نقل قول می‌کردند.^(۱۹)

کاتب کتاب مقدس وقتی که مواد لازم را از طریق شهادت معتبر و یا جمع‌آوری شده توسط خود را در اختیار داشته است، دلیلی نداشته است که منتظر مکاشفات شخصی خود باشد.^(۲۰)

۳- روح‌القدس هنوز هم در کار است

حتی گرچه کار نجات توسط شخص عیسی مسیح و برای یکبار و برای تمامی بشریت انجام گرفته است، می‌توان گفت که این پروسه تا پایان جهان ادامه دارد.

چنین پروسه‌ای وقتی که هر فردی توسط روح‌القدس مکلف می‌شود، انجام می‌پذیرد. این جریان وقتی روی می‌دهد که کسی کلام خدا را می‌شنود و روح‌القدس کلام خدا را تشریح می‌کند و او را کمک می‌کند تا

کلام را بفهمد و در یابد. وقتی شنونده از طریق ایمان این هدیه را می‌پذیرد، آنگاه با خدا آشتی می‌کند.^(۲۱) بدین ترتیب وقتی که روح‌القدس از طریق کتاب مقدس کار می‌کند، در او ایمان می‌آفریند و این دلیل دیگری است که کتب مقدس تنها نوشته‌هایی معمولی و ادبی نمی‌باشند، بلکه نشان‌دهنده اینست که محتویات کتاب مقدس «روح و حیات»^(۲۲) می‌باشند و «ممکن نیست که کتاب محو گردد.»^(۲۳)

تفسیر کلی‌تری هست مبنی بر اینکه چگونه فیض خدا از طریق کلام و روح عرضه و با ایمان به خدا پذیرفته می‌شود و چگونه این مرحله منجر می‌شود به آشتی انسان با خدا. این تعریف را می‌توان در تعلیمات دینی جامع‌مارتین لوتر، وقتی که به روح‌القدس پرداخته است، مشاهده نمود: «ما باید توجه خود را معطوف به عبارت روح‌القدس بنمائیم، چونکه این عبارت به قدری جامع و فراگیر است که نمی‌توانیم عبارت دیگری به جای آن به کار ببریم، چون در کنار آن در کتاب مقدس سخن از انواع روح رفته است، مانند روح انسان، روح آسمانی، و ارواح شیطانی. ولی تنها روح خدا، روح‌القدس نامیده شده است، یعنی کسی که مقدس است و در عین حال ما را تقدیس می‌کند.

برای ما «پدر» خالق نامیده می‌شود، پسر «رهاننده». بنابراین روح خدا را با توجه به وظیفه‌ای که دارد می‌بایست تقدیس کننده، و یا کسی که مقدس می‌کند، نامید... چون نه شما و نه من در صورتی که روح به ما موعظه انجیل را عرضه نمی‌داشت و در دل‌های ما نمی‌نشانید هرگز نمی‌توانستیم چیزی راجع به مسیح بدانیم و به او ایمان آوریم و او را به عنوان خداوند خود بپذیریم. اینک چنین مرحله‌ای انجام و تکمیل شده

است، چونکه مسیح با رنج‌های خود و با مرگ خود و رستخیز خود گنجی برای ما به دست آورد. اما اگر کار مسیح پنهان می‌ماند و هیچ کس چیزی از آن نمی‌دانست، آنگاه حاصل کار بیهوده بود و ما از دست رفته بودیم. ما این گنج را نباید پنهان کنیم، بلکه با شایستگی آن را به دست آوریم و به آن شاد باشیم. خدا موجب شده است که کلامش پیشرفت کند و اعلام شود، و در این طریق است که او روح خود را عطا می‌کند که این گنج را به خانه‌های خود آورده و با شایستگی با آن رفتار کنیم.»

۱- یوحنا ۱۴:۱۵-۱۷؛ ۱۶:۱۲-۱۵ ۲- پیدایش ۲:۱

۳- پیدایش ۶:۵ و ۶

۴- عبرانیان ۲:۱۱ و ۷، ۱۳-۱۶، ۳۲-۴۰

۵- متی ۲۲:۴۱-۴۶ ۶- دوم پطرس ۱:۲۱

۷- لوقا، ۱:۴۱؛ ۲:۲۵-۲۷ ۸- یوحنا ۱:۴۵-۵۱؛ ۲:۱۱

۹- متی ۳:۱۳-۱۷ ۱۰- اعمال فصل دوم

۱۱- یوحنا ۱۴:۱۶ و ۱۸ ۱۲- لوقا ۴:۱۶-۲۱؛ یوحنا ۴:۲۵-۲۶

۱۳- متی ۲۸:۱۸-۲۰

۱۴- یوحنا ۱۴:۲۵-۲۶؛ ۱۶:۱۲-۱۵؛ ۲۰:۳۰-۳۱

۱۵- لوقا ۲۴:۲۴-۲۷؛ ۱۰:۱۶؛ اعمال ۱:۱-۳

۱۶- اعمال ۱۴:۸، ۲۸ ۱۷- اعمال ۱۹:۲۱؛ ۱۶:۷

۱۸- دوم سموئیل ۱:۲۳-۴

۱۹- یوشع ۱۰:۱۳؛ دوم سموئیل ۱۸:۱

۲۰- لوقا ۱:۱-۴ ۲۱- دوم قرنتیان ۵:۱۸-۲۰

۲۲- یوحنا ۶:۶۳ ۲۳- یوحنا ۱۰:۳۵

۱۰

کلیسای مسیح: مکانی که نجات حاصل می‌شود

عده‌ای می‌گویند مادام که مردم نیاز به نجات دارند، کلیسا وجود داشته است و دارد. این بدان معنی است که کلیسا از روز سقوط بزرگ وجود داشته است.^(۱) در آن روز بود که نجات وعده داده شد. با ایمان به آن وعده «مردان قدیم» توانستند در دوران عهد عتیق نجات یابند.^(۲) ما نیز در یافته‌ایم که شرایط و مقدماتی برای ایمان و نجات وجود دارد، هرچند که انواع مختلف آن را می‌توان در عهد جدید یافت.

۱- کلیسا مرکز مشارکت ایمانداران

اینست که ما همزبان با اعتقادنامه رسولان اقرار می‌کنیم... «کلیسای مقدس جامع، شراکت مقدسین.» ولی مردم چگونه می‌توانند عضوی از این جامعه باشند؟ عضو شدن در این جامعه بدون کلام خدا و آئین‌های آن غیرممکن است. در این مورد گفته‌اند: «کلیسا محل گردهم‌آئی مقدسین

است و انجیل در آن تعلیم داده می‌شود و آئین‌ها به درستی انجام می‌شوند»* (CA). از آن زمان که خداوند ما عیسی مسیح در میان انسان‌ها در این دنیا بود، چنین ترتیبی داده شد که او بخشی از کلیسای خود را توسط انسان هدایت می‌کند و بخشی از آن را از طریق کلام و روح. اما این بدین معنی نیست که بگوئیم برای هدایت کلیسا دو راه وجود دارد، خیر، فقط یک راه است. کسانی که در موضع خود در ادامه حیات کلیسای مسیح خدمت می‌کنند، نمی‌توانند متمرثر واقع شوند، مگر اینکه بر اساس کلام و آئین حرکت کنند.

عکس آن هم صادق است: وقتی خدا کلیسای خود را مجاز می‌شمارد تا از کلام و سنت استفاده کند، این مرحله همیشه با خدمات انسانی صورت می‌پذیرد.

بدین ترتیب روشن می‌شود که چه کسی متعلق به کلیسای مسیح است. اینان افرادی هستند که توسط مراسم تعمید در کلیسا پذیرفته شده‌اند و به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده و خداوندشان ایمانی زنده دارند. ایمان به عیسی مسیح همیشه شامل ایمان به خدا به عنوان خالق و پدر ماست و ایمان به روح‌القدس به عنوان تقدیس کننده. این مورد از اقرارنامه رسولان آشکار است. بدین ترتیب فرضیه مربوط به کلیسا به روشنی مرتبط است با ایمان نجات بخش در پدر و پسر و روح‌القدس.

آنچه که منظور نظر است به هر حال صرفاً طریق اندیشیدن و دانستن نیست. آنچه که منظور نظر است نوعی ایمان می‌باشد که شامل وعده خدا

مسیحیان را متفاوت از دیگران ببینیم. قبل از هر چیز منظور این فرضیه مسیح است. او تنها کسی است که در خود مقدس و عادل، کامل و جامع است. تمام مسیحیان واقعی از طریق ایمان با او متحد و از طریق فیض خدا در تقدس و عدالت مسیح، سهیم می‌باشند. آنها در ایمان به مسیح در حضور خدا، عادل اعلام شده‌اند.^(۷) بعد از آن روح خدا از آنان کار می‌کشد، باشد که زندگی ظاهری آنان گفتار و رفتار آنان، مقدس شود، یعنی براساس قانون مسیح و زندگی جدید است که دعوت شده‌اند تا ملکوت مسیح را، رهبری کنند. تنها و تنها در این زمینه است که مسیحیان را می‌توان «مقدسین»، «مقدسین در مسیح عیسی» یا «برادران مقدس»^(۸)، نامید.

بدین ترتیب فرضیه مربوط به تقدس کلیسا در گام اول مرتبط است با تقدس مسیح و سپس با کار روح القدس. اگر مسیح انسان را در ایمان عادل بگرداند، این مرحله انجام پذیرفته است و این کار، تا آن زمان که مسیح ایشان را هدایت کند در جهت پی‌گیری اهداف متبارک که همانا عدالت کامل در ملکوت خداست، ادامه دارد. بدون چنین تحوّل «هیچ کس خداوند را نخواهد دید»^(۹)

علاوه بر آن، کلیسا جامع است «کاتولیک» یک واژه یونانی است که معنی «عوام»، «شامل همه بودن» و همچنین «تمامی جهان» را می‌رساند. از این دیدگاه کلیسا جامع است، چونکه برقراری ارتباط و نجات که حاصل کار مسیح است، به جهت تمامی جهان است. بنابراین تنها یک راه برای نجات وجود دارد:^(۱۰) «اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه به جهت تمام جهان نیز»^(۱۱) و چنین است، چونکه خدا

«می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.»^(۱۲) کلیسا همچنین **رسالتی** است، کلیسا از سه راه مرتبط است با کلام خدا. نخست کلام که توسط رسولان خداوند به ما رسیده است. در غیر اینصورت کلیسا نمی‌توانست وجود داشته باشد و کار کند. مسیح همچنین به ما گفته است که او از طریق سخنان رسولان ما را آموزش می‌دهد و راهنمایی می‌کند.^(۱۳) دوم، روح‌القدس تنها از طریق کلام خدا، در کار است. برای انسان غیرممکن است بدون سخنان رسالتی ایمان آورد یا نجات یابد. سوم، کلام خدا تنها معیار ایمان و حیات در کلیسا است. اگر کسی از کلام برگردد و صرفاً عضوی از کلیسا باشد، مفهومی اینست که اساس رسالتی را ترک کرده است: «ما ایمان داریم، تعلیم می‌دهیم و اقرار می‌کنیم که تنها قانون و استاندارد است که براساس آن تمام عقاید دینی تخمین زده و داوری می‌شود، نوشته‌های نبوتی و رسالتی عهد عتیق و عهد جدید است» (FC)*.

۲- کلیسا وسیله‌ای در دست روح خداست

وقتی که در اینجا راجع به مسیح، کلیسا و کلام صحبت می‌کنیم در مورد روح‌القدس نیز صحبت می‌کنیم. مسیح کار خود را از طریق روح‌القدس انجام می‌دهد، چونکه روح و کلام از یکدیگر و از مسیح نمی‌توانند جدا باشند. هرچیزی که در میان ما توسط مسیح صورت گرفته

است، و هرچیزی که در میان ما توسط کلام انجام گرفته است، توسط روح‌القدس بوده است.^(۱۴) این پروسه به طریق زیر تعریف شده است: «روح‌القدس توسط عوامل زیر برای تقدس ما در کار است، یعنی توسط شراکت مقدسین یا کلیسای مسیح و بخشش گناهان و قیام مردگان و زندگی جاویدان؛ یعنی روح نخست ما را به مجمع مقدس خود هدایت می‌کند و ما را در آغوش کلیسا قرار می‌دهد، و در آنجا برای ما موعظه می‌کند و ما را به مسیح دعوت می‌کند» (LC)*.

۳- پرداختن به وظایف و خدماتی خاص لازمه زیستن در

کلیسا است

«بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح»^(۱۵) این وظایف تنها نمونه‌هایی می‌باشند از آنچه که در عهد جدید بدانها اشاره شده است.^(۱۶) اما تمام این خدمات می‌باید به خاطر جلال خدا و خدمت به برادران و خواهران در مسیح و بنای بدن مسیح باشد، باشد که ارگان‌های مختلف این هیکل، یکدیگر را خدمت کنند.^(۱۷) ما مخصوصاً لازم است به دو مورد خاص در میان این وظایف و خدمات اشاره کنیم.

خدمت اول را غالباً «کهنات عام» نامیده‌اند و بدان معنی است که هر

شخص مسیحی به طریقی دعوت شده است که کاهن باشد.^(۱۸) قبل از هر چیز به هر شخص مسیحی این حق و امکان تفویض شده است که مواظب زندگی روحانی خود باشد. چنین کاری توسط دیگران انجام نمی‌شود و بنابر این او را می‌توان کاهن خود نامید. این مورد از این حقیقت ناشی شده است که او بدون وساطت شخصی دیگر مجاز به ورود به پیشگاه خداست. ولی این نوع کهانت نیز شامل یک مسئولیت قطعی نسبت به همسایه‌اش می‌باشد. وقتی که مسیحیان کلام را می‌خوانند و دعا می‌کنند و یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند و مراسم را اجراء می‌کنند، این گواهی خواهد بود به دنیای اطرافشان. هر کسی در خانه‌اش و در مشاغل دنیائی‌اش، توسط خدا دعوت شده است که برادران خود را خدمت کند، چونکه خدمت به برادران به منزلهٔ خدمت به خداست.^(۱۹)

«کهانت عام» با «کهانت خاص» فرق دارد. «کهانت خاص» از «کهانت عام» مشتق نشده است. در کلیساهای بشارتی لوتری «کهانت خاص» غالباً «خدمت خاص» و یا «خدمت آموزش انجیل و اجراء مراسم» یا «خدمت کلام و مراسم» نامیده می‌شود. همچنین آن را در عبارت «اقتدار یا فرمان خدا به جهت موعظهٔ انجیل، بخشش گناهان باقی‌مانده و اجرای مراسم» تعریف کرده‌اند (CA)*.

براساس شهادت روح القدس این خدمت یا کهانت توسط شخص عیسی مسیح بنیاد نهاده شد.^(۲۰) شاگردان با قدرت رسالتی خود، بعضی از همکاران خود را به عنوان «شبانان» و «معلمان» یا «اسقفان» و «رهبران»

برای مجمع کلیسایی، منصوب می نمودند. چنین انتصابات با همراه بود با دعا و دست گذاری (مسح).^(۲۱)

بدین ترتیب است که خدمت از نسلی به نسل دیگر تا زمانه ما منتقل شده است و تا «پایان زمان» ادامه خواهد یافت.

در این خدمت تنها از اسلحه روحانی استفاده می شود. خادمان مجاز نیستند در این طریق از شمشیر و سلاح و یا قدرت های دنیائی استفاده کنند، بلکه تنها از شمشیر «روح که کلام خداست»^(۲۲) استفاده می کنند.

۱- پیدایش ۱۵:۳

۲- یوحنا ۸:۵۶؛ غلاطیان ۷:۳؛ عبرانیان ۲:۱۱، ۷، ۳۲-۴۰

۳- یوحنا ۳:۱۷ ۴- اعمال ۱۲:۴

۵- کولسیان ۱۸:۱ ۶- افسسیان ۴:۴-۶

۷- روم ۳:۲۱-۲۶؛ ۵:۱۲-۱۹ ۸- فیلیپیان ۱:۱؛ اول قرنتیان ۱:۲؛

عبرانیان ۱:۳

۹- عبرانیان ۱۴:۱۲ ۱۰- اعمال ۳۱:۱۶

۱۱- اول یوحنا ۲:۲ ۱۲- اول تیموتائوس ۴:۲

۱۳- لوقا ۱۰:۱۶؛ یوحنا ۱۶:۱۲-۱۵؛ ۲۰:۱۹-۲۳

۱۴- یوحنا ۱۶:۱۲-۱۵ ۱۵- افسسیان ۴:۱۱-۱۲

۱۶- اول قرنتیان ۱۲:۲۷-۳۱ ۱۷- روم ۳:۱۲-۸

۱۸- اول پطرس ۲:۵ و ۹ ۱۹- متی ۲۵:۴۰

۲۰- متی ۲۸:۱۸-۲۰؛ یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳؛ ۲۱:۱۵-۱۹

۲۱- اول تیموتائوس ۳:۱-۱۳؛ ۴:۴؛ دوم تیموتائوس ۲:۲؛ تیطس ۱:۵-۹

۲۲- افسسیان ۶:۱۷؛ دوم قرنتیان ۱۰:۳-۴

۱۱

معنی فیض

۱- معنی فیض جایگاه کلیسا را نشان می‌دهد

به خاطر شرایطی که بر جهان حاکم است، کلیسای مسیح نامرئی است. ایمان به مسیح نیز نامرئی است: «ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست، زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.»^۱

ولی علیرغم این حقیقت که کلیسا نامرئی است، ما می‌توانیم مفهوم ظاهری کار خدا را آنگاه که ایمان زنده را در مسیح می‌آفریند و رهبری می‌کند، از کلیسا، مشاهده کنیم. ما می‌توانیم شکل ظاهری کلام مکتوب را، یعنی جلد کتاب، اوراق کتاب، حروف و مرکب را مشاهده کنیم. همچنین می‌توانیم آب مخصوص تعمید و نان و شراب عشاء مقدس را ببینیم. اما ایمان را که با روح‌القدس از طریق این مفاهیم خارجی فیض یا نجات کار می‌کند، هیچ یک از ما نمی‌توانیم مشاهده کنیم. البته مواردی هستند که می‌توانیم بیازمائیم و از آن نتایجی به دست آوریم تا به

بررسی ایمان دیگران بپردازیم: ایمان قلبی و اقرار به زبان به جهت عدالت و نجات.^۲

اما کلیسا با اعضاء غیرخدائی خود چکار می‌تواند بکند و موضع آنها در رابطه با کلیسا چگونه است؟ ما می‌توانیم پاسخ این سؤال را چنین بدهیم: تنها کسانی که به عیسی مسیح خداوند ایمان واقعی دارند، متعلق به کلیسای او هستند، در حالی که بی‌خدایان و منافقان خارج از کلیسای راستین قرار دارند، دیگر مهم نیست در جوامع ظاهری انسان چه مقام و موقعیتی دارند.^۳

نظر به نامرئی بودن کلیسا می‌بایست چندین نتیجه قطعی از حیات و کار کلیسا در جهان، وجود داشته باشد. البته دسته‌بندی تمامی مسیحیان دروغین غیرممکن است. مسیح به این واقعیت اشاره دارد: ما باید حتی آنچه را که متعلق به خداست، دسته‌بندی کنیم.^۴ دیگر چکاری می‌توانیم انجام دهیم؟ ما باید باور داشته باشیم که یک نفر، چه می‌گوید، آنگاه که «به لب‌هایش» ایمان خود را به عیسی مسیح اقرار و خواهان پیوستن به کلیسا است.^۵ البته این مرحله مشروط بر اینست که دلایلی در دست نباشد که نشان دهد او قصد فریفتن ما را دارد. اما در مورد محروم کردن مردم از شرکت در جماعت و کلیسا چه باید گفت؟ تنها در صورتی که شخصی علناً الوهیت مسیح را انکار کند^۶ یا به وضوح از ایمان مسیحی فاصله بگیرد، یعنی «به ارواح مُضَل و تعالیم شیاطین اصغا»^۷ نماید، ما البته این حق را داریم او را از مشارکت مسیحی اخراج کنیم، و این اخراج تنها اختطاری است مبنی بر اینکه توبه کند، باشد که نجات یابد.^۸

نامرئی بودن کلیسا، همچنین موجب سؤالات مشکلی می‌شود. یکی از

این سؤالات اینست که: «پس کلیسا در کجا قرار دارد؟» شاید پاسخ ما این باشد که: در همه جا، در هر جا که «انجیل به درستی تعلیم داده می‌شود و آئین‌ها به درستی اجراء می‌شوند» (CA). این پاسخ احتمالاً این ایراد را موجب می‌شود که مشکل است کلیسائی را اداره کرد و حدود واقعی‌اش را برایش تعریف نمود، در حالی که بسیار مشکل‌تر است خطی دورش کشید و محدودش نمود.

تنها پاسخ درست به این ایراد اینست که: این موضوعی مربوط به خود خداوند است. خود خداوند نیز به ما گفته است دسته‌بندی واقعی در زمان درو، یعنی در داوری آخر^۹، انجام خواهد شد.

۲- برای زیستن واقعی در کلیسای مسیح، نیاز به درک

مفهوم نجات داریم

کلیسای مسیح جایگاه و تشکیلاتی است که نجات در آنجا به دست می‌آید. این قاعده در تعریف نجات می‌گنجد که: «انسان نمی‌تواند با قدرت و شایستگی و یا اعمال خود نزد خدا عادل شمرده شود، اما مجاناً به خاطر مسیح عادل شمرده می‌شود، از طریق ایمان...»

اما این نجات چگونه شناخته و توسط مردم پذیرفته می‌شود؟ «به اینکه به این ایمان دست یابیم و خدمت آموزش انجیل و اجراء آئین‌های مقرر شده. چونکه از طریق کلام و آئین‌های دینی، آنچنانکه از طریق ابزارها، روح‌القدس داده می‌شود و ایمان را می‌آفریند، هر وقت و هر جا که مورد پسند خدا باشد» (CA).

روح‌القدس از ابزارهای خاصی استفاده می‌کند. این مورد بارها و به

روشنی در اعتقادنامه‌های ما بدین طریق بیان شده است: «روح‌القدس خدا... ایمان را بدون وسیله نمی‌آفریند، بلکه برای ایجاد و ایمان از موعظه کلام و شنیدن کلام خدا استفاده می‌کند. و البته بسته به اراده خدا است که کلام او مسموع باشد یا نباشد، و دیگر اینکه گوش‌ها کر و دل‌ها سخت نباشد (مزامیر ۸:۹۵). روح‌القدس با کلام حضور دارد، و دل‌ها را می‌گشاید تا اینکه انسان‌هایی نظیر لیدیا در اعمال رسولان ۱۴:۱۶ بدان بپیوندند و تنها از طریق فیض و قدرت روح‌القدس که کارش متحوّل نمودن انسان‌ها است، متحوّل شوند» (FC).

در اعتقادنامه دیگر نیز چنین بیان شده است، ولی در آنجا بیشتر روی اهمیت مراسم تأکید شده است. بدین ترتیب مشاهده کردیم که چگونه کتاب مقدس حاوی تعلیمات روشن در مورد ابزارهایی است که مورد استفاده روح‌القدس قرار می‌گیرند تا در انسان کار کند. ولی علیرغم این مورد باوری متداول در میان مردم وجود دارد مبنی بر اینکه «روح‌القدس می‌بایست آزادانه و بدون ابزار ظاهری کار کند تا اینکه واقعاً «روحانی» باشد.» آنها برای گفته خود به این قاعده کلی استناد می‌کنند که «روح به ابزار و وسیله احتیاج ندارد.» در روزگار ما نیز این باور بدین صورت بیان می‌شود که «ایمان از طریق هیچ ابزار خارجی حاصل نمی‌شود، نه از کلمات در کتاب‌ها و نه از وسائل در آئین‌ها، بلکه تنها از طریق تماس شخصی با یک حقیقت تاریخی.» چنین سخنانی چه مفهومی دربر دارند؟ اینها ممکن است فقط سخنانی صرف و اندیشه‌هایی واهی باشند. ولی واکنشی است بر علیه اندیشه‌ها و سخنانی که در کتاب Smalcald Articles نوشته شده بود. آنها می‌خواهند بگویند که مسیح و ملکوت خدا، آمرزش

گناهان و حیات جاودان، تنها از طریق کلام خدا و آئین‌ها ما به ما رسیده است و نه از هیچ طریق دیگری. آنچه که خارج از این طریق به ما رسیده است، مواردی بی‌فایده و یا خطرناک می‌باشند، خواه تفکری ناب باشند و خواه کاملاً بیگانه با مسیح.

اما در مورد انبیا چه باید گفت؟

این سؤالی است که بسیاری می‌پرسند: «آیا انبیا در ارتباط مستقیم با خدا نبوده‌اند؟ آیا چیزهایی گفته‌اند که قبلاً شنیده نشده باشد؟ آیا فراسوی آنچه که باید می‌نوشتند نرفته‌اند؟» این یک مقایسه بسیار خطرناک است! لازم است که تمایزی آشکار بین چنین افرادی که دعوت به نبوت شده‌اند و رسولان با کسانی که به چنان رسالتی دعوت نشده بودند، بلکه تنها با توجه به مکاشفاتی که گرفته‌اند و بنابراین مکاشفات به مسیح ایمان آورده‌اند، قائل شویم. کتاب مقدس در مورد بعضی از انبیا و رسولان گفته است که رویاها و مکاشفاتی داشته‌اند. این رویاها و مکاشفات به سایر انبیا و رسولان داده شده، اما نه رویاها و مکاشفاتی که معمولاً از انسان مخفی می‌باشند. ولی در هر دو حالت این دسته از رویاها مواردی مربوط به هدایت خدا و الهام می‌باشند.^{۱۰} آنچه که انبیا و رسولان از این دیدگاه به ما می‌گویند، کلام خدا برای تمامی زمان‌ها است. ولی شخصی که نبی یا رسول نیست نمی‌تواند منتظر رویا یا مکاشفه‌ای باشد و نه اینکه می‌تواند اعتماد کند به چنین «مکاشفاتی» که فکر می‌کند تجربه کرده است. برای مردم عادی پرداختن به چنین تجربیاتی در تضاد با آنچه هست که خدا در کلامش به ما داده است: «پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان

نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورده‌اند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند، بدون واعظ؟ و چگونه وعظ کنند، جز اینکه فرستاده شوند. لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.^{۱۱}

همراه با کلام لازم است ذکر از آئین‌ها بنمائیم: «آگوستین چه به‌جا گفته است که آئین کلام مشهود است چونکه می‌توان مراسم را با چشم مشاهده کرد و به منزله تصویری از کلام می‌باشند، و همان مفهومی را می‌رسانند که کلام می‌رساند. بنابراین اثرات هر دو، یکسان است» (ACA).

۳- کاربرد کلام و آئین‌ها

ما در کلیسای مسیح به کلام و آئین‌ها رجوع می‌کنیم تا تعلیم یابیم و تربیت شویم و ایمان آوریم. «آمدن به سوی مسیح» را می‌توان در این جملات تعریف نمود:

«پدر مرحله ایمان آوردن را بدون وسیله و ابزار انجام نخواهد داد، بلکه برای این هدف کلام و آئین‌ها را مقرر و به عنوان ابزار کار از آنها استفاده می‌کند و نه پدر نه پسر اراده ندارند که انسان کلام را نشنود و کلام را تحقیر کند و منتظر باشد که پدر بدون کلام و آئین‌ها او را به سوی خود بکشد.

چونکه پدر در واقع با قدرت روح مقدس خود، کسی را به سوی خود می‌کشد، به هر حال براساس نظم معمول، با شنیدن کلام مقدس خدائی، روح‌القدس با کلام و با قدرت خدا همراه خواهد بود و توسط آن کار خواهد کرد، و اینست کشش پدر» (FC).

عبارت «آئین‌ها» در کتاب مقدس پیدا نمی‌شود، اما اشاره شده است به اعمال مقدس که بعداً «آئین‌ها» نامیده شده است و هر دو در کلام خدا تشریح و فرمان داده شده‌اند. می‌توان این اعمال را به طریق دیگری تعریف کرد. یک روش اینست که، اعمال مقدس چندی در کلیسا وجود دارند، اما اعمالی که «آئین‌ها» نامیده می‌شوند نیاز به یک واسطه قابل رویت دارند تا انجام شده و معتبر باشند، مانند آب در تعمید و نان و شراب در مشارکت مقدس. اینک اگر ما بگوئیم وجود این واسطه‌های مشهود لازم است و اگر قرار است عمل مقدسی «آئین» نامیده شود، تنها تعمید و عشاء ربانی را می‌توان «آئین» نامید. تعریف دیگر اینست که: اگر ما روی واسطه‌ای مشهود در اعمال مقدس تکیه نکنیم، آنگاه به یک عمل مقدس دیگری می‌رسیم که اساسش توسط عیسی مسیح بنا نهاده شده و آنهم عبارت از آمرزش گناهان می‌باشد. این عمل مقدس توسط عیسی مسیح بنیاد نهاده شد، آنگاه که فرمود «روح‌القدس را بیابید. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»^{۱۳} تعریف متداول‌تری از عبارت «آئین» در این اعتقادنامه آمده است: «اگر ما آئین‌ها را مراسمی تحت فرمان خدا بنامیم، و وعده فیض را بدان بیافزاییم، آسان‌تر می‌شود تعیین نمود کدام یک آئین‌های درستی می‌باشند. چونکه مراسم بنیاد نهاده شده توسط انسان، در زمره آئین‌های باصطلاح درست نیست، زیرا انسان این حق را ندارد که وعده فیض بدهد. بنابراین نشانه‌های بنیاد نهاده شده، بدون فرمان خدا، نشانه‌های فیض نمی‌باشند... اما تعمید، شام خداوند و آمرزش گناهان که مراسم توبه می‌باشد، آئین‌های واقعی هستند. چون این مراسم ناشی از فرمان خدا و حاوی وعده فیض‌اند که ویژه عهد

جدید می‌باشند» (ASA).

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱- لوقا ۱۷:۲۰-۲۱ | ۲- روم ۱۰:۱۰؛ متی ۷:۱۵-۲۳ |
| ۳- دوم تیموتائوس ۲:۱۹ | ۴- متی ۱۳:۲۴-۳۰ |
| ۵- روم ۱۰:۱۰ | ۶- اول یوحنا ۲:۲۰-۲۳؛ دوم یوحنا |
| ۷- اول تیموتائوس ۴:۱ | ۸- اول قرنتیان ۵:۵ |
| ۹- متی ۱۳:۲۴-۳۰ | |
| ۱۰- اشعیا ۶:۱۳-۱۳؛ عبرانیان ۱:۳۷-۱۴؛ مکاشفه ۱:۱-۳؛ دوم قرنتیان | |
| ۱۱- روم ۱۰:۱۴-۱۷ | ۱۲- یوحنا ۲۰:۲۲-۲۳؛ متی ۱۸:۱۸ |

۱۲

تعمید مقدس

۱- تعمید مقدس چیست؟

تعمید یک عمل مقدس است، بنیاد نهاده شده توسط خداوند ما عیسی

مسیح:

«این یک فرمان پرشکوه و اکید از سوی خداوند است مبنی بر اینکه ما تعمید بگیریم، و گرنه نجات نمی‌یابیم ... پشتوانه این فرمان کلام و فرمان خداست.

دیگر اینکه آنچه که خدا بنیاد نهاده است و فرمان داده است، از بین نخواهد رفت، بلکه می‌بایست ارزش نهاده شود، هر چند که در ظاهر امر اهمیتی نداشته باشد» (LC).

بعضی اوقات گفته می‌شود که تعمید فقط یک نماد است، یک نشانه است و یا نمایش یک عمل روحانی صرف. ولی علیرغم تمامی این بحث‌ها، برماست که به تعلیمات کتاب مقدس رجوع کنیم. تعمید عبارتست از: «غسل تولد تازه.» خدا ما را نجات داد «نه به سبب اعمالی که ما به عدالت

کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد، غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است.»^(۱) آنچه که در تعمید اتفاق می افتد و آنچه که انسان انجام می دهد، مهم نیست، مهم کاری است که خدا انجام می دهد. در این عمل مردن انسانیت کهنه و تولد انسان جدید، همزمان صورت می گیرد. همچنین تعمید به معنی اینست که ما بخشش گناهان خود را می بایم، و در بدن عیسی مسیح متحد می شویم و حیات تازه ای توسط روح القدس به ما ارزانی می شود.

۲- تعمید چگونه اجرا می شود؟

آب، لازمه یک تعمید واقعی است. در تعمید مذکور در عهد جدید، آب مورد استفاده قرار گرفته است ولی اشاره ای به مقدار لازمه آب نشده است، هر چند دلایلی در دست هست که باور داشته باشیم غوطه ورشدن در آب اکثراً مورد نظر بوده است. قانون و قاعده بر اینست که آب همراه با کلام خدا باشد. چون «بدون کلام خدا آب صرفاً آب است و تعمیدی صورت نمی گیرد» (SC).

یک تعمید واقعی مسیحائی می بایست در نام اقنوم مقدس سه گانه، یعنی نام پدر، پسر و روح القدس، اجراء شود. این فرمان شخص عیسی مسیح است: «پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.»^(۲) در سایر بیانیه های مربوط به تعمید در عهد جدید ذکری از بیاناتی رسمی نشده است، بلکه شامل آنچه می باشند که در تعمید واقع می شوند، یعنی عباراتی نظیر «تعمید در مسیح»^(۳) «تعمید در موت مسیح»^(۴)، یا «تعمید در عیسی مسیح به جهت آمرزش

گناهان.»^(۵)

اصل اِقنومِ ثلاثه یعنی سه کس در یک ذاتِ خدائی لازمهٔ یک تعمید واقعی مسیحائی است. دیگر تن صدا، ادای درست واژه‌ها و چنین چیزهایی مهم نیست، آنچه که مهم است مفهوم و محتوای کلمات است. عیسی مسیح هم خودش و هم رسولانش ما را در این موارد راهنمائی کرده‌اند. بنابراین نمی‌توانیم و دلیلی در دست نداریم که از این تعلیمات عدول کنیم.

۳- در تعمید چه اتفاقی می‌افتد؟

خداوند ما عیسی مسیح توسط رنج‌ها و مرگ خود کفارهای جهت گناهان تمامی بشریت تدارک دید. این کفاره به هر انسانی عرضه شده است و این کفاره در تعمید پذیرفته شده است که عنصری از فیض می‌باشد و به این منظور بنیاد نهاده شده است.

«تعمید آئین یا مراسم یا اقدامی است که در آن خدا عرضه می‌دارد به ما وعده‌ای مرتبط با آئین هدایا؛ آنچنان که تعمید یک عمل است، عملی که در آن ما به خدا چیزی عرضه نمی‌داریم، اما در تعمید خداست که ما را تعمید می‌دهد، یعنی در واقع کسی به نمایندگی خدا؛ و در اینجا خدا بخشش گناهان را به ما براساس وعده مرقس ۱۶:۱۶ که می‌گوید: «هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد»، عرضه می‌دارد» (ASA).

در اینجا عبارت «آمزش گناهان» چکیده هر آنچه هست که خدا در تعمید مقدس به ما می‌دهد. در عهد جدید عطایای تعمید به طرق مختلف تعریف شده‌اند. عهد جدید می‌گوید: «همهٔ شما که در مسیح تعمید یافتید،

مسیح را دربرگرفتید.»^(۶) پس مفهومی اینست که کسی که تعمید می‌گیرد انسانیت کهنه و گناه‌آلود خود را مانند جامه‌ای کثیف و مستعمل از تن می‌کند و به جایش مسیح و عدالت او را در برمی‌کند. این عمل می‌تواند انجام شود فقط به خاطر اینکه مسیح رنج کشید و موفق شد.

این اقدام یا عمل فقط به خاطر این صورت می‌گیرد که مسیح رنج کشیده و به جلال خود رسید: «یا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نمائیم.»^(۷)

ما باید این دو جنبه تعمید را به خاطر داشته باشیم: مردن انسانیت کهنه و تولد انسانیت تازه. تعمید انسان را از نو می‌آفریند، یعنی حیات تازه به انسان می‌دهد. حتی اگر این فرضیه به مرور زمان فراموش و متروک شده باشد، ولی ما در کلیسای مسیح باید آن را حفظ کنیم. چونکه تعمید معتبر عبارتست از: «غسل تولد تازه»^۸ و دیگر اینکه تعمید «دلالت می‌کند بر اینکه انسانیت کهنه ما توسط توبه و ندامت هر روزه همراه با تمامی گناهان و شهوات شیطانی، مرده و بیرون افکنده می‌شود، و بار دیگر به صورت آدمی تازه، کسی که می‌بایست با عدالت و خلوص در حضور خدا زیست کند، متولد می‌شویم» (SC).

تعمید مقدس همچنین روح‌القدس را عرضه می‌دارد: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید بگیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.»^(۹) بدین ترتیب عطای روح‌القدس ارتباط نزدیک دارد با تعمید مقدس.

دو نوع تعمید وجود ندارد، فقط یک تعمید هست، در این تعمید خداوند ما عیسی مسیح روح خود را به ما عطا می‌کند باشد که ما در زندگی خود در روح گام برداریم.

۴- قدرت تعمید مقدس از کجا می‌آید؟

قدرت تعمید برآمده از آنچه ما انجام می‌دهیم نیست و نه ناشی از انواع تشریفات ظاهری خاص تعمید می‌باشد و نه ناشی از آبی است که بدان تعمید می‌یابیم. هم در اعتقادنامه جامع و هم مختصر آمده است که آب لازمهٔ یک تعمید واقعی است، اما قدرت تعمید از آب نیست: «این آب نیست که تعمید را تبدیل به موردی بزرگ می‌کند، بلکه کلام خداست که در و با آب است... چون بدون کلام خدا آب، فقط آب است و تعمیدی صورت نمی‌گیرد. اما همراه با کلام خدا، تعمید واقعی است، یعنی آب فیاض حیات و غسل تولد تازه در روح القدس» (SC).

«این صرفاً یک آب معمولی نیست، بلکه آبی متبارک شده در کلام و فرمان خداست، و بنابراین تقدیس شده است، و چیزی نیست جز آب خدائی، نه آبی که در خود اصیل‌تر آب دیگر باشد، بلکه به خاطر اینست که کلام و فرمان خدا بدان افزوده شده. چونکه هستهٔ اصلی آب کلام و فرمان و نام خداست، که گنجی بزرگتر و اصیل‌تر از آسمان و زمین است.

اگر فرق این دو نوع آب را در تعمید بدانید آنگاه است که تعمید چیزی است کاملاً غیر از آب، البته نه با احتساب کیفیت طبیعی، بلکه به خاطر چیزی اصیل‌تر که بدان افزوده شده؛ چون خود خدا جلال، قدرت و نیروی خود را در آن به داو گذاشته است. بنابراین فقط یک آب طبیعی نیست، بلکه آبی خدائی، آسمانی، مقدس و متبارک است، و در هر عبارتی

می‌توانیم آن را بستائیم» (LC).

۵- چه کسی بایست تعمید بگیرد؟

نخست لازمست که ما به این فرمان بزرگ و عام که توسط خداوند ما عیسی مسیح داده شده، توجه کنیم.^(۱۰) به دلیل ویژگی عمومی کلام خدا، امکان اینکه کودکان را از تعمید مستثنی نمائیم، وجود ندارد، مگر اینکه در خود فرمان امکان تعمید از آنان سلب شده باشد. به خاطر اینکه بدانیم چرا این امکان وجود ندارد، می‌باید وضعیت عهد عتیق را به یاد داشته باشیم. در عهد عتیق کودکان در عهد با خدا پذیرفته می‌شدند، پس چرا باید در عهد جدید مستثنی باشند؟

در اینجا مقایسه‌ای با زمانه ما نشده است، بلکه صحبت از دوران عهد جدید است: «در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست، یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح، و با وی در تعمید مدفون گشتید...»^(۱۱)

علیرغم این مسئله غالباً این بحث مطرح شده است که در عهد جدید اشاره‌ای به تعمید گرفتن کودکان نشده است. این بحث زمینه‌ای ندارد. در مواردی چند آمده است که مردان با «اهل خانه» و «همه کسان»^(۱۲) و غیره... تعمید می‌یافتند. علیرغم این حقیقت بسیاری راجع به «سکوت عهد جدید در مورد تعمید کودکان» سخن گفته‌اند. اگر ما در عبارات «اهل خانه» و «کسان» دقت کنیم، معنی و مقصود در آن عبارات نهفته است. ما باید به یاد داشته باشیم که غیریهودیان، یعنی کسانی که از نژاد کافران بودند از مدت‌ها پیش در جامعه یهودی پذیرفته شده بودند و تشریفات

چنین پذیرشی شامل ختنه مردان و تعمید زنان و کودکان بود. چنین مراسمی همراه با تعمید کودکان تا حدود یکصد تا دویست سال و تا زمانی که عیسی و رسولانش شروع به تعمید دادن نمودند، ادامه داشت.^(۱۳) بدین ترتیب تعمید کودکان یک حقیقت کاملاً شناخته شده در میان یهودیان آن زمان بود. بنابراین ما باید یک نتیجه قطعی بگیریم: اگر عیسی می‌خواست فقط افراد بالغ در کلیسایش تعمید بگیرند، می‌توانست نظر خود را بگوید و درواقع این یک تعهد اخلاقی برای او محسوب می‌شد که این مورد را صراحتاً اعلام کند.

بنابراین «سکوت عهد جدید» را باید به طریق دیگر تفسیر نمود: تعمید کودکان قبلاً مورد پذیرش یهودیان و عیسی و رسولان قرار گرفته بود. باتوجه به همین پذیرش است که ما می‌توانیم مفهوم عبارات «اهل خانه» و «تمام کسان» و غیره را بفهمیم. این نتیجه‌گیری همچنین موافق با بیانات مسیحیان قدیم است مبنی بر اینکه تعمید کودکان از زمان رسولان اجراء می‌شده است. این دیدگاه با حقایق دیگر تأکید شده است: انجیل یوحنا ی رسول، بنیاد تعمید را ذکر نکرده است - چونکه آن امور از طریق اناجیل قدیمی‌تر شناخته شده بوده است. - اما صراحتاً در مورد ورود به ملکوت خدا سخن گفته است^(۱۴). اگر ورود به ملکوت خدا فقط از طریق «آب» و «روح» است، پس می‌شود گفت که ورود به ملکوت خدا مستلزم تعمید گرفتن است. پس چگونه می‌توان کودکان را از تعمید گرفتن محروم نمود؟ راه دیگری برای ورود آنها به ملکوت خدا وجود ندارد و این از سخنان مسیح که می‌گوید «تعمید دهید - تعلیم دهید»^(۱۵) آشکار است. اناجیل حتی با یک کلام به ما نیاموخته‌اند که کودکان باید رشد کنند تا انسان

بالغ محسوب شوند تا بتوانند وارد ملکوت خدا شوند. تعلیمات عهد جدید برخلاف آن است: مردمان رشد یافته باید مانند طفل کوچک شوند تا وارد ملکوت خدا شوند.^(۱۶) این سؤال که کودکان می‌توانند ایمان بیاورند نیز توسط شخص عیسی مسیح پاسخ داده شده است:

«... هر یک از این صغار که به من ایمان دارند...»^(۱۷)

البته فرضیه مربوط به تعمید کودکان با دقت روحانی بسیار باید بررسی شود. بعضی‌ها معتقدند که کودکان لازم نیست تعمید بگیرند و «تعمید» می‌بایست پس از «تعلیم» باشد. بنابراین می‌توان این نوع تعمید را در خانواده مسیحی پیروی نمود و خانواده مسیحی باید مسئولیت تعلیم کودک را تقبل کنند.

- | | |
|---------------------|----------------------|
| ۱- تیطس ۵:۳ | ۲- متی ۱۹:۲۸ |
| ۳- غلاطیان ۳:۲۷ | ۴- روم ۴:۶ |
| ۵- اعمال ۲:۳۸ | ۶- غلاطیان ۳:۲۷ |
| ۷- روم ۶:۳-۴ | ۸- تیطس ۵:۳ |
| ۹- اعمال ۲:۲۸-۳۹ | ۱۰- متی ۱۸:۲۰-۲۸ |
| ۱۱- کولسیان ۲:۱۱-۱۲ | ۱۲- اعمال ۱۵:۱۶ و ۳۳ |
| ۱۳- یوحنا ۳:۲۲؛ ۴:۲ | ۱۴- یوحنا ۳:۵ |
| ۱۵- متی ۱۸:۲۰-۲۸ | ۱۶- متی ۱:۱۸-۳ |
| ۱۷- متی ۱۸:۵-۶ | |

۱۳

مشارکت مقدس

۱- این آئین، اسامی گوناگونی دارد

در کتاب مقدس، این آئین «شام خداوند»^(۱) یا «مائده خداوند»^(۲)، نامیده شده است، ولی ما نیز از عنوان‌هایی نظیر «مشارکت مقدس»، «آئین قربانگاه» و «عشاء ربانی»، استفاده می‌کنیم. عنوان «شام خداوند» اشاره به این حقیقت است که این آئین در شامگاه قبل از عذاب و مرگ عیسی مسیح بنیان نهاده شده است. عنوان «آئین قربانگاه» مدت‌های زیادی در کلیسای مسیح مورد استفاده قرار گرفته است. این عنوان اشاره دارد به «بالاخانه بزرگ»^(۳) و برمی‌گردد به زمان و مکان معبد اورشلیم. این عنوان تأکید دارد بر اینکه میز مشارکت مقدس مرتبط است با قربانی‌هایی که به مذبح معبد آورده می‌شدند. ولی این نکته‌ای است که باید دقیقاً مطالعه و بررسی شود. از وقتی که عیسی خود را بر صلیب قربانی کرد، دیگر قربانی‌ای در مذبح‌های ما گذرانیده نمی‌شود. ولی در مذبح مشارکت مقدس، ما هر بار به یاد می‌آوریم کسی که خود را به خاطر ما فدا کرد، همان نجات‌دهنده موعود، مسیحا، برّه خدا^(۴) که نماد قربانی‌هایی بود که

هر روزه بر مذبح معبد اورشلیم گذرانیده می‌شد.

۲- مشارکت مقدس بنیان نهاده شده توسط خداوند ما

عیسی مسیح است

مشارکت مقدس نیز مانند تعمید مقدس بنیان نهاده شده توسط عیسی مسیح خداوند است.

ما باید بیاموزیم: «آنچه که دارای بالاترین اهمیت است، یا نکته اصلی، کلام یا کلمه یا فرمان خدا است. چون فرمان خدا نه ابداع شده و نه معرفی شده توسط انسان است، اما بدون دخالت و مشورت هر انسان دیگری، ساخته و پرداخته و بنیان نهاده شده توسط مسیح است» (LC).

بعضی اوقات گفته شده است که مشارکت مقدس مراسمی است برای «یک گردهمایی ساده کلیسای اولیه» و گردهم‌آیی زمانه ما نباید دارای چنان ترتیبات و مراسمی باشد. ولی چنین برداشتی فاقد پشتوانه کتاب مقدسی است، بلکه برعکس نشانه‌ای است حاکی از اینکه سخن عیسی برای تمام زمانها معتبر است. این دیدگاه با بیانات پولس رسول تائید شده است: «زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمائید تا هنگامی که باز آید.»^(۵) به این دلیل مشارکت مقدس در کلیسای مسیحیان تا برگشت مجلل خداوند ما عیسی مسیح برای «داوری زندگان و مردگان»^(۶) نگه داشته خواهد شد.

باتوجه به عناصر مشارکت مقدس، ما با استفاده از چیزهایی دیدنی، این مراسم را نگه می‌داریم و محدود به راهنمایی‌ها و نمونه‌های داده شده توسط شخص عیسی مسیح می‌باشیم. در آغاز تشکیل این آئین، مسیح

اشاره به نان و شراب نموده است. بنابراین ما نمی‌توانیم نان و شراب را در مراسم عشاء ربانی به چیز دیگری تبدیل کنیم.

ما می‌دانیم چگونه و چه وقت مشارکت مقدس بنیان نهاده شد، قبل از عید پاک (Easter) و در رابطه با خوردن گوشت بره فصح، بنابراین می‌دانیم که عیسی و شاگردانش از نان فطیر و شراب واقعی استفاده کرده‌اند. وقتی ما نان فطیر می‌خوریم به یاد می‌آوریم تا چه اندازه مشارکت مقدس مرتبط با عید فصح عهد عتیق بوده است.

بدین ترتیب عیسی این آئین را با نان و شراب بنیان نهاد. در عهد جدید تأکید بر اینست که هر عنصری حاوی نوعی عطایا است. این مورد بخصوص نه فقط در سخنان عیسی، بلکه در سخنان پولس رسول، آشکار است: «پایالهٔ برکت که آن را تبرک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟»^(۷)

بدین ترتیب چنانچه مایل باشیم کلام عیسی و آئینی را که بنیان نهاده است، پیروی کنیم می‌بایست در این آئین از هر دو عنصر استفاده نمائیم.

۳- آئینی بودن مشارکت مقدس چه مفهومی دارد؟

اعتقادنامهٔ جامع می‌گوید: «در نان و شراب، بدن و خون واقعی خداوند ما عیسی مسیح قرار دارد و کلام به ما مسیحیان فرمان داده است نان را بخوریم و شراب را بیاشامیم. و آنچنان که در مورد تعمید گفتیم که این یک آب ساده نیست، بنابراین در اینجا هم می‌گوئیم که هر چند عناصر این آئین نان و شراب است، ولی نان و شراب محض نیست، نظیر آنچه که در میز شام می‌بینیم، بلکه نان و شراب فراگرفته شده و مرتبط با کلام

خداست.»

در تمام این مراحل یک فاکتور اصلی وجود دارد و آن سخن عیسی مسیح است. «عبارت «من می‌گویم» که ممیزه و معرف این آئین است، نشان می‌دهد که این نان و شراب، صرفاً نان و شراب نمی‌باشند، بلکه بدن و خون مسیح نامیده می‌شوند... اگر شما کلام را از آنها بگیرید چیزی ندارید جز نان و شراب محض. ولی وقتی کلام در آنها بماند، آنچنان که هست و می‌ماند، آنگاه دارای چنان خاصیتی می‌باشند و درواقع بدن و خون مسیح می‌باشند. آنچنان که مسیح به زبان خود گفت و او هرگز دروغ نمی‌گوید و فریب نمی‌دهد» (LC).

«کلماتی» که در اینجا بدانها اشاره شد، دارای اهمیت فراوان می‌باشند، اینها کلماتی است که در ضمن مراسم بر زبان می‌آوریم. این سخنان را می‌بایست هرگاه که ما عشاء ربانی را انجام می‌دهیم بر زبان آوریم. چرا چنین است؟ شاید بشود گفت: «در اجرای شام مقدس، سخنان مرتبط با این مراسم قبل از تشکیل شام می‌بایست با صدای بلند خوانده و یا سروده شود و به هیچ‌وجه چیزی از آن کاسته نشود تا فرمان مسیح کاملاً اطاعت گردد:

این روش (که نباید چیزی از آن کاسته شود) و دوم ایمان شنوندگان در رابطه با ماهیت و ثمره این آئین (در رابطه با حضور جسم و خون مقدس مسیح، در رابطه با آمرزش گناهان و تمام منافعی که از طریق مرگ و افشاندن خون مسیح، حاصل می‌شود، و به گواهی و شهادت او به ما ارزانی می‌شود) باید پایدار، قدرتمند و تأکید شده با کلام مسیح باقی بماند و در کنار آن عناصر نان و شراب برای چنین استفاده مقدسی تقدیس شده،

متبارک گردد تا جسم و خون مسیح با آن نمایانده، خورده و نوشیده شود» (FC).

آنگاه از مشارکت مقدس چه نصیبی می‌بریم؟

ما این مراسم را براساس آنچه که عیسی مسیح بنیان نهاده است، برگزار می‌کنیم. ما ضمن دریافت نان و شراب، جسم و خون مسیح را می‌پذیریم. ولی عده‌ای این مورد را قبول ندارند. سخن بر سر اینست که کلمه «است» در عبارت «اینست بدن من و اینست خون من»^(۸) را باید اینطور تفسیر کرد که «اینست نماد...» یا «اینست معرف...».

اما چنین برداشتی درست نیست. کلمه کوچک «است» سدی است در مقابل فرایض دروغین که می‌گویند نان و شراب صرفاً تصاویر یا نشانه‌هایی از جسم و خون مسیح می‌باشند. علاوه بر کلمه «است» سد محکم دیگری وجود دارد: پولس رسول می‌فرماید: «پیااله برکت» «شرکت در خون مسیح» است^(۹). هر کسی باید بداند که ما در نشانه و یا عکس شرکت نداریم، بلکه در چیزهای واقعی.

حضور واقعی مسیح در مشارکت مقدس بارها در اعتقادنامه‌های ما تأکید شده است و اینچنین انجام می‌پذیرد و گفته می‌شود «تا کاملاً فهمیده شود که ما از فرضیه‌ای که به کلیسا رسیده است دفاع می‌کنیم، مبنی بر اینکه در شام خداوند جسم و خون هم واقعی و هم ذاتاً حضور دارند و به درستی با آنچه که دیده می‌شود، یعنی نان و شراب، عرضه می‌گردند. و درواقع سخن ما از حضور زنده مسیح است» (ACA).

۴- شراکت در مشارکت مقدس چه فایده‌ای دارد؟

خداوند ما عیسی مسیح مشارکت مقدس را به همان دلیلی که تعمیم و آموزش را بنیاد نهاد، فرمان داد. این مراسم «ابزار فیض» می‌باشند، یعنی ابزارهایی که ما را در فیض خدا، شریک می‌گردانند و ممکن است به خاطر عیسی مسیح که رنج کشید و برای گناهان تمامی جهان مرد، به ما ارزانی شوند.

تفاوت‌هایی چند در بین تعمیم مقدس و مشارکت مقدس وجود دارد. تعمیم عبارتست از آئین ورود به ملکوت خدا، که بدان طریق مسیحیان توسط روح القدس می‌توانند تقویت و تغذیه شده و به عنوان فرزندان خدا در ملکوت خدا زندگی کنند. آنها در مقام فیاض خود و باور خود مبنی بر اینکه آموزش گناهان را دارند، تثبیت می‌شوند. «با این احتساب، تعمیم در واقع غذای جانها نامیده شده است، که تغذیه می‌کند و قوت می‌بخشد به انسان تازه. چون ما از طریق تعمیم از سر نو متولد می‌شویم؛ اما هنوز هم ذات کهنه جسم و خون انسان پا برجاست و موانع و وسوسه‌های فراوانی از ناحیه شیطان و جهان وجود دارد که غالباً ما را خسته و ضعیف می‌کند و بعضی اوقات هم حتی لغزش می‌دهد. بنابراین این غذای جان برای نگهداری جانهای ما داده می‌شود، باشد که ایمان ما تازه و قوی شود تا در چنان مبارزه‌ای سقوط نکنیم، بلکه هر روزه قوی و قوی‌تر شویم... اینک در پایان تسلائی به ما داده شده که هرگاه دل حس می‌کند بارش بسیار سنگین شده است، ممکن است قدرت و شادایی به دست آورد» LC.

۵- چگونه از این آئین استفاده می‌شود؟

مسیحیان باید مشتاق برگزاری منظم مراسم شام خداوند باشند. ولی

همه چیز موكول به برگزاری منظم مراسم و تعداد دفعات برگزاری نیست. مشارکت مقدس آئینی است به منظور شادبودن و شکرگزاری، ولی داشتن روحی مشتاق و جدی مستلزم شراکت در این مراسم است و این شامل آمادگی شخصی است که به معنی آماده‌سازی خودمان برای ملاقات با خداوند در سر میز مقدس است. این بدین معنی نیست که با روح ترس و شرمندگی در این مراسم شرکت کنیم. مارتین لوتر گفته است که چگونه مردم می‌توانند با روح ترس و اندوه در مراسم شرکت کنند: «در دوران قدیم و قبل از تابش نور انجیل، مردم خود را شکنجه می‌دادند تا کاملاً پاک باشند و خدا نتواند کمترین عیبی در آنان مشاهده کند. از این نظر ما به قدری مرعوب شدیم که هر کسی بهت زده با خود می‌گفت: افسوس، تو شایستگی‌اش را نداری!... بدین جهت در مراسم شاوند خداوند شرکت نمی‌کردند و یا تأخیر می‌نمودند تا خود را آماده کنند و این تأخیر هفته‌ها و سالها ادامه می‌یافت. بدین ترتیب اگر شما هم می‌خواهید میزان نیکی و خلوص خود را بیازمائید، هرگز نمی‌توانید در شام خداوند مشارکت داشته باشید» (LC).

آماده‌سازی درست را می‌بایست به طریق دیگر اجرا نمود. اگر ما زندگی و دلها و افکار، گفتار و اعمال خود را بکاویم و خود را داوری کنیم، اشتیاقی برای درک محبت و عدالت نجات‌دهنده‌مان در دل‌هایمان پیدا می‌شود - احساسی از گرسنگی و تشنگی برای ملکوت خدا. آنگاه باید این را بدانیم که مسیح نیز از جانب خود، نگران ملاقات ما در سر میز شامش می‌باشد: «اینک بر در ایستاده می‌کوبیم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من.»^(۱۰)

- | | |
|-----------------------|-------------------------|
| ۱- اول قرن‌تیاں ۲۰:۱۱ | ۲- اول قرن‌تیاں ۲۱:۱۰ |
| ۳- مرقس ۱۵:۱۴ | ۴- اشعیا ۵۳؛ یوحنا ۱:۲۹ |
| ۵- اول قرن‌تیاں ۲۶:۱۱ | ۶- دوم تیموتاوس ۱:۴ |
| ۷- اول قرن‌تیاں ۱۶:۱۰ | ۸- متی ۲۶:۲۶-۲۸ |
| ۹- اول قرن‌تیاں ۱۶:۱۰ | ۱۰- مکاشفہ ۳:۲۰ |

۱۴

ایمان و آمرزش گناهان

۱- تعمید و ایمان

آیا تعمید لازمه نجات است؟ پاسخ این سؤال مثبت است. تولد تازه لازمه نجات است: «اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.»^(۱) اقرارنامه ایمانی ما می‌گوید: «از سقوط آدم به بعد تمام انسانها ذاتاً در گناه زاده شدند، یعنی بدون ترس از خداوند، بدون توکل به خدا و با تمایلات شریرانه، و این بیماری یا گناه اولیه واقعیتی است به نام گناه که محکوم و مجازاتش موت ابدی است و حتی در این روزگار هم کسانی که توسط تعمید و روح القدس تولد تازه نیافته‌اند، گناهکار و محکوم می‌باشند» (CA).

بنابراین در مورد تعمید چنین تعلیم داده شده که «تعمید لازمه نجات است، و فیض خداوند از طریق تعمید حاصل می‌شود و کودکان باید تعمید بگیرند تا توسط تعمید به خداوند عرضه شده و مشمول فیض خداوند گردند» (CA).

تولد تازه توسط تعمید و کلام خدا نیز چنین است، زیرا در هر دو طریق روح القدس در کار است. بنابراین ممکن است شرایطی به وجود بیاید. مثلاً شخصی توسط کلام وارد ارتباط ایمانی زنده‌ای می‌شود و با همین ایمان می‌میرد بدون اینکه فرصتی به دست آورده باشد تا تعمید بگیرد. در این حالت تعمید نگرفتن او را از نجات محروم نمی‌کند. پس می‌شود چنین نتیجه گرفت که: اگر شخص تعمید نیافته، ایمان آورد، در اولین فرصت ممکن باید تعمید بگیرد، در غیر اینصورت غفلت او موجب محکومیت او می‌شود. از سوی دیگر: اگر کسی بدون اینکه واقعاً ایمان داشته باشد، تعمید یابد، (این مورد ممکن است حتی در میان آن دسته که در بزرگسالی تعمید می‌گیرند، اتفاق بیفتد) اگر بعداً واقعاً ایمان آورد، نیازی به تعمید تازه ندارد. ارزش تعمید در خودش نهفته است، و براساس ایمان شخصی ما نیست.

آیا یک بچه کوچک می‌تواند ایمان داشته باشد؟ پاسخ بیشتر مردم به این سؤال منفی است. ولی هر ایرادی که ما داشته باشیم، حقیقت اینست که این سؤال مدتها پیش از روزگار ما، یکبار و برای همیشه پاسخ داده شده است. باتوجه به این حقیقت که در عهد عتیق بچه‌های کوچک در عهد خدا پذیرفته می‌شدند، عیسی به این سؤال در چندین مورد، پاسخ داده است. او همانطوری که نقل کردیم فرموده است که ما باید از آب و روح، متولد شویم، و دیگر اینکه بدون این تولد تازه نمی‌توانیم وارد ملکوت خدا شویم. علاوه بر آن فرموده است که «ملکوت خدا از امثال ایشان (کودکان) است.»^(۲) و فراتر از آن اگر بزرگسالان می‌خواهند وارد ملکوت خداوند شوند باید چون کودکان شوند و نه اینکه کودکان چون بزرگسالان

شوند.^(۳) اما اگر به این استدلال‌ها قانع نشده‌ایم، به سخن عیسی در مورد ایمان کودکان کوچک گوش فرا دهیم: «تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد»، «کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است. و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد، او را بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد!»^(۴) با چنین سخنانی موضوع فیصله می‌یابد و جای بحث نیست. ما باید چنین بیاموزیم و باور داشته باشیم که خداوند ما عیسی مسیح در مراسم تعمید، مستقیماً با کودکان برخورد می‌کند، نه توسط والدین، حامیان و یا کلیسا. او می‌خواهد که کودکان از آن ملکوتش باشند. او فیض و روح خود را به آنان می‌دهد، «زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»^(۵)

۲- ایمان و مفهوم فیض

این خداست که از طریق فیض کار می‌کند. و کار خود را توسط روح و کلامش و ابزارهای وسیله‌ای انجام می‌دهد. کار خدا کاری ذاتاً واقعی است، کار خدا شامل اندیشه‌ها، ایده‌ها و احساسات صرف نیست. این آموزه در مورد آنچه که واقعیت ذاتی است سدی در مقابل این باور است که کار خدا براساس رویدادی هیجانی یا «تجربه‌های روحانی» می‌باشد.

وقتی ما با این نوع کار خدا سروکار داریم، دو جنبه در آن وجود دارد که باید آنها را دقیق‌تر بیازمائیم، یک جنبه اهمیت کلام خدا و جنبه دیگر ایمان است.

چه عاملی به آئین‌های تعمید، مشارکت مقدس و آمرزش گناهان،

قدرت بخشیده است؟ قدرت این آئین‌ها نه از اعمال ظاهری، نه از ابزارهای ظاهری، بلکه برآمده از کلام است: «درواقع در مراسم تعمید، این آب نیست که این آئین را چنین اهمیت بخشیده، بلکه کلام خدا که در و با آب است... درواقع در مراسم مشارکت مقدس این خوردن و نوشیدن نیست که این آئین را چنین اهمیت بخشیده است، بلکه کلام خدا که در این مراسم حکم فرماست، یعنی افشاندن خون به خاطر شما برای بخشش گناهان» (SC).

اما اینک به بررسی جنبه دیگر که اخیراً بدان اشاره کردیم، بپردازیم: «کسی که به این سخنان ایمان داشته باشد، مشمول آنچه می‌شود که در این سخنان بیان شده است، یعنی آمرزش گناهان» (SC).

بدین ترتیب روی کلام و ایمان به طور یکسان تأکید شده است. ما باید خود را درمقابل آموزه‌هایی مبنی بر اینکه کارهای ظاهری و یا شراکت صرف در مراسم، نوعی شایستگی بر ایمان حاصل می‌کند، محافظت کنیم. از سوی دیگر باید به روشنی آگاه باشیم که: فیض خدا براساس ایمان ما نیست. فیض خدا به خاطر ایمانمان به ما ارزانی نمی‌شود، و این ایمان ما نیست که قدرت فیض را موجب می‌شود. فیض خدا موردی است نظیر آمرزش گناهان، صلح و زندگی جاویدان. خدا این عطایا تنها به خاطر عیسی مسیح بر ما ارزانی خواهد داشت «زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید بوسیله ایمان و این از شما نیست، بلکه بخشش خداست»، به دستانی خالی اما برافراشته که کاملاً ناشایست می‌باشند^(۶).

۳- نظم فیض

وقتی که خدا فیض خود را می‌بخشد و به خاطر عیسی مسیح گناهان را

می‌آمزد و ایمان در انسان می‌آفریند، اینجاست که نظمی به وجود می‌آید، و آن نظم «فیض» است. در این نظم ممکن است ما مشمول دعوت، اشراق، تحوّل، ایمان، عدالت، تولد تازه، تقدیس، حفاظت و جلال شویم. بعضی از این موارد جنبه‌های مختلف یک مورد مشابه می‌باشند، یعنی ایجاد و ادامه ایمان و عمل بسیار به هم نزدیکند. اینک برای روشن شدن موضوع به هر یک از این موارد جداگانه می‌پردازیم.

باتوجه به «دعوت» (به مسیح، و مسیحی‌شدن و تحوّل درونی) لازم است به یک تفاوت روشن اشاره شود در میان کار خدا و آنچه که انسان می‌تواند انجام دهد. انسان نمی‌تواند در مورد زمان دعوت خدا تصمیم بگیرد و نه می‌تواند زمان دعوت خدا را به عقب بیاورد. دعوت ممکن است محدود به زمانی کوتاه باشد، و امکان هم دارد مدتها ادامه یابد. این دعوت ممکن است از یک طریق بیرونی دیده یا شنیده شود و یا ممکن است مانند صدائی آرام در قلب انسان طنین یابد. بعضی اوقات دعوت مرتبط است با احساساتی شیرین و دلنشین، اما لازم است بدانیم که چنین احساساتی نه لازم هستند و نه مواردی هستند که بر آنها تکیه کنیم.

علاوه بر آن لازم به یادآوری است که چنان احساساتی را نباید با ایمان، تحوّل و یا تولد تازه مخلوط نمود.

راههای دعوت خدا از کلام خدا و بیانات صریح، آن بخش از کلام خداست که انجیل نامیده می‌شود.^(۷) وقتی خدا مردم را دعوت می‌کند مشتاق است که آنان فرزندان او و عنصری از ملکوت او باشند.^(۸) خدا «می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت و راستی گرایند.»^(۹)

روشن شدن دل انسان توسط شریعت و انجیل انجام می‌شود.

روح‌القدس خدا توسط شریعت مقدس نور خود را به دل انسان می‌تاباند. سپس انسان ترسان شده و از تقدس خدا و ناپاکی خود، آگاه می‌شود و ملزم می‌شود که اعتراف کند که داوری شریعت واقعی است. اگر سخنان شریعت، سخنان آخر می‌بودند، انسان از دست می‌رفت - اشراق توسط انجیل از نوع دیگر است. انجیل به مسیح، کار او، فیض او و جلال او اشاره می‌کند. فراتر از آنها این یک دعوت ممتد است چونکه اگر انسان ساقط شود روح‌القدس او را کمک و دعوت به بازگشت به سوی مسیح می‌نماید.

متحوّل شدن انسان شامل پشت‌کردن او به زندگی شیرانه کهنه و برگشت به سوی خدا و عدالت و فیض مسیح است. چنین تحوّل هرگز جدای از ایمان صورت نمی‌پذیرد، حتی اگرچه این ایمان ممکن است در مراحل اولیه خود باشد. متحوّل شدن شامل دو بخش عمده است: **توبه** (که همان پشیمانی است) و **ایمان**. توبه به معنی دست کشیدن از گناه است، نه از مجازات احتمالی مورد نظر برای ارتکاب گناه. گناهکار از افکار و اعمال بدی که انجام داده و بدان وسیله با خدا خصومت ورزیده است، احساس پشیمانی می‌کند. روح خدا مایل است در دل انسان چنان «اندوه خدائی» را بیافریند که «منشاء توبه باشد برای نجات.»^(۱۰) چنین نجاتی تنها در عیسی مسیح است. بنابراین توبه راستین همیشه همراه با ایمان به مسیح است. کسانی که با تازیانه شریعت مضروب شده‌اند در مسیح پناه می‌جویند.^(۱۱)

ایمان نجات بخش عملی خاص خداست در دل انسان. ولی همزمان باید در نظر داشته باشیم که ایمان نجات‌بخش جدا از عمل انسان نیست. آن که ایمان می‌آورد خدا یا روح‌القدس نیست، بلکه انسان است که ایمان می‌آورد.

هیچ کس دیگری برای او چنین کاری انجام نمی‌دهد. ولی چنین کاری در او توسط روح القدس انجام می‌شود.

عادل شدن دارای چنان ارتباط نزدیکی با ایمان و تولد تازه است که اکثراً به جای یکدیگر بیان می‌شوند. بدین ترتیب: «تنها توسط ایمان به مسیح، نه از طریق محبت و نه از طریق اعمال، ما می‌توانیم بخشش گناهان را بیابیم، هر چند که محبت نتیجه ایمان است؛ بنابراین توسط ایمان تنها ما عادل می‌شویم و معنی توجیه‌شدن را درک می‌کنیم که به معنی ایجاد انسانی عادل از انسانی ناعادل و یا بازآفرینی تازه است» (ACA). ولی علیرغم این تبادل کلمات، لازم است معنی هر یک از این عبارات را بدانیم. پس «ایمان» ابزاری است که بدان وسیله ما فیض خدا را دریافت می‌کنیم، چونکه «توجیه‌شدن» بیان حضور تازه‌ای در نزد خداست و از آن کسانی است که ایمان می‌آورند. به همان ترتیب تفاوت هست بین عادل شدن و از نو متولدشدن. «تولد تازه» یعنی تولد انسانی تازه^(۱۲) و آغازی تازه در دل و زندگی دگرگون شده انسان و افروخته‌شدن زندگی جدید، پس از مردن انسانیت کهنه.^(۱۳)

از سوی دیگر عادل‌شدن بیانگر آنچه که در دل و زندگی انسان می‌گذرد، نیست، بلکه بیانگر آنچه هست که در آسمان و در بارگاه خدا، انجام می‌شود. «عادل‌شدن» تماماً کار خداست، ولی تنها وقتی واقع می‌شود که انسان فیض خدا را از طریق ایمان به مسیح می‌یابد. این عادل‌شدن هم در مراسم تعمید و هنگامی که گناهکار به خود می‌آید و توبه می‌کند و با قبول‌شدن و ایمان واقعی به سوی خدا بازمی‌گردد، واقع می‌شود.

۱۵

اعتراف به گناه

۱- جایگاه آئین اعتراف در کلیسا

مراسم اعتراف، برائت نیز نامیده می‌شود، اعتراف و برائت دو بخش از عنصر فیض است. به هر نامی که آن را بنامیم مهم اینست که معنی آن را بدانیم. بعضی اوقات این آئین مسیحی در بین مسیحیان آئین بدی تلقی شده است. بعضی اوقات هم گفته شده که این آئین منسوخ شده است. ولی این مورد واقعیت ندارد: «مراسم اعتراف در کلیساها در میان ما مسیحیان منسوخ نشده است. مردم به دقت در مورد ایمان از طریق برائت که قبلاً در مورد آن سکوت شده است، اندیشیده‌اند. مردم ما آموخته‌اند که برائت را به عنوان صدای خدا و اعلام شده با فرمان خدا ارجی والا نهند» (CA).

از این نظر روشن است که اعتراف و برائت، در رابطه با اجرای شام خداوند غالباً مورد استفاده قرار می‌گیرد. این مرحله می‌تواند از دو طریق انجام شود که در اصل تنها یک مرحله بوده است: اعتراف خصوصی توسط تک تک افراد قبل از اجرای مراسم شام خداوند، ولی بعداً به علت کثرت

جمعیت مشارکت کننده الزاماً ترتیب اعتراف به گونه‌ای شد که تمامی جماعت همزمان با هم در آن شرکت کردند. اما تمام مسیحیان باید تشویق شوند که از اعتراف خصوصی غفلت نکنند، حتی در جایی که اعتراف جمعی، غالب است. باید توجه داشت که اعتراف از اجرای مراسم شام خداوند جداست. اعتراف فیضی از سوی خداست و هر شخص می‌تواند در هر زمانی که بخواهد، اعتراف خصوصی داشته باشد.

۲- اعتراف چیست؟

به خاطر بیاوریم آنچه که قبلاً گفته شد: «اعتراف شامل دو بخش است: یکی اینکه ما به گناهان خود اعتراف می‌کنیم و دیگر اینکه از سوی اعتراف نیوش، آنچنان که از سوی خدا، مشمول برائت یا آمرزش می‌شویم، و بدون شک و با ایمانی قطعی می‌دانیم که بدین طریق گناهان ما در حضور خدا در آسمان آمرزیده شده است» (SC). این است نگاه به مراسم اعتراف از بعد انسانی. ما همچنین می‌توانیم اعتراف را در عباراتی نظیر «پشیمانی» و «ایمان» معنی ژرف‌تری ببخشیم. ما «پشیمانی» و «ایمان» را، توبه و متحوّل شدن، می‌دانیم... ما می‌گوئیم که ندامت ترس وجدانی است که احساس می‌کند خدا از گناه عصبانی است و از اینکه گناهی وجود دارد، اندوهناک است. و این پشیمانی در این حالت واقع می‌شود که گناه با مقیاس کلام خدا تقبیح می‌شود، چونکه خلاصه تعلیمات انجیل اینست که گناه محکوم است و آمرزش گناهان و عدالت، و روح‌القدس و حیات جاویدان به خاطر عیسی مسیح در دسترس ما قرار دارد و دیگر اینکه به عنوان انسانی تازه متولد شده می‌بایست اعمال نیکو انجام دهیم. مسیح

چکیده انجیل را در فصل آخر انجیل لوقا آیه ۴۷، بیان کرده است مبنی بر اینکه «توبه و آمرزش گناهان به نام او در میان همه امت‌ها موعظه شود» (ACA).

بخش دوم توبه، ایمان به مسیح است، چونکه «در این گونه ندامت‌ها و ترس‌ها لازم است انجیل مسیح را به وجدانها عرضه داشت - انجیلی که در آن بخشش گناهان وعده داده شده است. بنابراین این ترسندگان باید ایمان بیاورند که به خاطر مسیح گناهانشان آمرزیده و ترس‌هایشان مرتفع خواهد شد» (ACA).

وقتی که کلیسا مردم را به اعتراف دعوت می‌کند، آنگاه هم شریعت و هم انجیل توسط روح‌القدس در آنان کار می‌کند.^(۱) کسانی که شریعت را شنیده‌اند از گناهان آشکار و نهانی خود مطلع شده و ملزم می‌شوند. این حالت فقط در مورد افراد خام، ناهنجار و بی‌خدا نیست. شریعت خدا تمام انسانها را در مد نظر دارد: «همه شما محسوب می‌شوید خواه از دیدگاه خودتان گناهکار و خواه مقدس باشید. همه شما باید دگرگون شوید و کسی شوید غیر از آنچه که اینک هستید و کاری کنید غیر آنچه که اینک می‌کنید. دیگر مهم نیست اینک چگونه شخصی هستید، خواه بزرگ، خواه دانا، خواه قدرتمند و خواه مقدس» (SA).

از سوی دیگر انجیل عبارتست از «فرضیه‌ای که تعلیم می‌دهد انسان به چه چیز ایمان بیاورد تا بخشش گناهان را از خدا حاصل کند، یعنی پسر خدا، خداوند ما مسیح، لعنت شریعت را بر خود گرفته است و جریمه همه گناهان ما را پرداخته است و ما تنها از طریق او دوباره مورد لطف خدا قرار گرفته و از طریق ایمان گناهانمان آمرزیده می‌شود و از موت و تمام

مجازات‌های گناه می‌رهیم و بدین ترتیب نجات می‌یابیم» (FC).

۳- اعتراف ارتباط کاملاً نزدیکی با مشارکت مقدس دارد

فیضی که از ناحیه برائت حاصل می‌شود چون همان فیضی است که در مراسم تعمید ارزانی می‌گردد: «در آئین اعتراف تمامی فرایند تعمید را در تمامی قدرت و عظمتش مشاهده می‌کنید. برائت آئین سوم مسیحیت است که توبه نامیده شده است و درواقع چیزی نیست جز تعمید ... بنابراین اگر شما گام در مرحله توبه بگذارید، درواقع وارد مرحله تعمید شده‌اید، که نه تنها چون حیات تازه مهم است بلکه فرآورنده، آغازکننده و عمل‌کننده، بدان است... بنابراین توبه چیزی نیست جز یک بازگشت و نزدیک‌شدن به تعمید مبنی بر اینک ما آنچه را که قبلاً انجام می‌دادیم، دیگر ترک می‌کنیم» (LC).

بدین طریق می‌توان گفت که اعتراف ارتباط کاملاً نزدیکی با تعمید دارد.

اما اعتراف با مشارکت مقدس هم ارتباط نزدیکی دارد. هرگاه انسان گناه کند، ولی توبه نکند و بخشش خدا را تقاضا نکند، از فیض تعمید ساقط می‌شود. چنان آمرزشی با اعتراف ارزانی می‌شود. این عملی است برای برپا کردن مسیحیانی که در گناه افتاده‌اند. برخاستن دوباره به معنی دوباره واردشدن در عهد تعمید و مشارکت مقدس نشانه‌ی مشهودی است مبنی بر اینکه یک شخص مسیحی دوباره در فیض قائم شده و احتمالاً آمرزش گناهانش را باور کرده است. برائتی که او را دوباره در فیض قائم کرده است، می‌بایست توجه او را معطوف به سفره‌ی شام مقدس نموده و به

او بیاموزد که بطور منظم در این آئین شرکت کند.

۴- اعتراف ارتباط نزدیکی با ایمان دارد

بنیاد آموزش گناهان که در مراسم برائت تفویض می‌شود در صلح و آشتی‌ای است که مسیح آن را تدارک دیده است.^(۳۲) بنابراین شرایط آموزش گناهان در اختیار انسان نیست، بلکه در اختیار خدا «در مسیح» است.^(۳۳) از این نظر می‌توان گفت که ایمان در واقع شرطی برای آموزش گناهان نیست. تنها شرط آموزش گناهان آشتی و صلحی است که توسط مسیح فراهم شده است.

ایمان آوردن در اختیار انسان است برای آن فیضی که عرضه شده است. غالباً گفته می‌شود که آئین اعتراف به عنوان عنصری از فیض، ظاهراً به طریقه غلط اجرا می‌شود. جواب این ابهام اینست که بیشتر عطایا می‌توانند تفویض اما نادرست مورد استفاده قرار گیرند، ولی این حقیقت دلیلی برای خودداری از استفاده درست و یا صرفنظر کردن از آن نیست.

استفاده نادرست باید توسط تعلیمات درست رفع شود. بدین ترتیب می‌توان به مردم آموخت که آموزش گناهان تنها از طریق توبه واقعی، ممکن می‌شود. مردم همچنین باید به خاطر داشته باشند که اعتراف ارتباط بسیار نزدیکی با کلام، تعמיד، مشارکت مقدس و دعا دارد و نباید جدا از این عوامل باشد.

ایراد دیگری که غالباً متوجه مراسم اعتراف می‌باشد اینست که: چگونه اعتراف نیوش، یا کشیش و خادم کلام خدا می‌تواند به اندازه کافی درون شخص معترف را بکاود، قبل از اینکه او را تبرئه نماید؟ اما این سؤال ناشی

از سوء تفاهم است. کشیش قبل از اینکه معترف را بری نماید چه چیزی را باید در او بیابد؟ آیا معترف به عنوان توبه و عوض کردن راه زندگی نزد او رفته است و یا کسی است که به گناهی اعتراف می کند؟ در اینجا ما باید بدانیم که تنها شرط آمرزش و برائت فیض خداست. آنگاه که مسیح برای گناهان جهان کفاره شد، در او می توان کاملاً با خدا آشتی نمود.^(۴)

بنابراین بخشش گناهان به انسان عطاء شده است. وقتی کسی این مورد را بپذیرد و مشتاق دریافت این عطیه شود، برای او کافی است. دیگر موشکافی لازم نیست. شرایط دیگری وجود ندارد که به معترف تحمیل شود.

۵- این آئین چگونه می باید اجرا شود؟

این آئین از طریق «قدرت کلیدها»^(۵) اجرا می شود. «نظر به اینکه خدا از طریق کلامش برانگیزاننده واقعی است، کلیدهای مذکور در متی ۱۶:۱۹ واقعاً گناهان را در پیشگاه خدا محو می کنند (در روی زمین گناهان واقعاً محو می شوند، به همان ترتیب که در آسمان و پیشگاه خدا محو می شوند). براساس انجیل لوقا ۱۰:۱۶: «آنکه شما را شنود، مرا شنیده.»

به چه دلیل صدای کسی را که شما را از گناه بری می کند. با این باور که صدائی آسمانی است باید پذیرفت. و برائت (کلام متبارکی برای تسلی) را می توان به درستی آئینی از جنس توبه نامید» (ACA). برائت را «در صورت لزوم» حتی می توان از یک انسان دروغگو دریافت نمود (PPP)، اما معمولاً این کلیدها در دست خادمی مقرر شده قرار دارند. راه درست استفاده از این کلیدها را می توان بدین ترتیب بیان نمود: «شما باید با

اعتراف نیوش اینگونه آغاز صحبت کند: «جناب کشیش، از شما تقاضا می‌کنم اعتراف مرا بشنوید و به نام خدا برایم تقاضای بخشش کنید.» سپس پیش رفته و بگوئید: «من گناهکار بیچاره در حضور خداوند اعتراف می‌کنم که مرتکب این گناهان شده‌ام، مخصوصاً در حضور شما اقرار می‌کنم که...» و اعتراف نیوش پس از شنیدن اعتراف می‌گوید: «خدا بر شما رحمت آورد و ایمان شما را قوی گرداند. آمین.» و می‌افزاید: «آیا ایمان داری که بخشش من، بخشش خداست؟» در پاسخ باید گفت: «بله جناب کشیش.» و کشیش می‌گوید: «آنچنان که ایمان آوردی برایت انجام شود و من به فرمان عیسای خداوند گناهان تو را می‌بخشم. در نام پدر، پسر و روح القدس. آمین... به سلامت برو» (SC).

آیا ممکن است به تمام گناهان اشاره کرد؟

بعضی اوقات تعلیم داده شده است که برای یک برائت قابل قبول، نام بردن از تمامی گناهان الزامی است. ولی برای انسان کاملاً غیرممکن است که به همه گناهان اشاره کند. این موضوع را می‌توان چنین تعریف نمود: «ما باید در حضور خداوند خود درخواست بخشش برای تمام گناهان را بنمائیم، حتی گناهایی که از آنها اطلاعی نداریم، آنچنانکه در دعای ربانی انجام می‌دهیم. اما ما باید به آن دسته از گناهایی که می‌دانیم و در دل خود احساس می‌کنیم، نزد اعتراف نیوش، اعتراف کنیم ... ولی اگر کسی احساس می‌کند گناهان بزرگتری مرتکب نشده، نباید خود را معذب کند و چنین گناهایی برای خودش اختراع کند و بدین ترتیب اعترافی همراه با

زجر و شکنجه بنماید... بلکه به یک یا دو گناه که شخصاً از آن آگاه است اشاره کند» (SC).

شاید علت ارائه چنین تعلیماتی این باشد که تعلیم داده می‌شود چنان سخنانی، یعنی «برشمردن گناهان ضرورت ندارد و دیگر اینکه نباید وجدانها را با شمارش تمام گناهان معذب نمود، این است که برشمردن تمام گناهان غیرممکن است، آنچنان که در مزامیر داود ۱۲:۱۹، آمده است: **کیست که سهوهای خود را بداند؟... اگر هیچ گناهی غیر از آنچه که ذکر شده آمرزیده نشود، وجدان انسان هرگز آسوده نمی‌شود، چون بسیاری گناهان هستند که نه آنها را دیده و نه به خاطر دارد. نویسندگان قدیم نیز گفته‌اند که برشمردن گناهان ضرورت ندارد» (SC).**

۱- یوحنا ۱۶:۸-۱۱ ۲- دوم قرنتیان ۵:۱۹-۲۱

۳- افسسیان ۱:۱۱-۱۴ ۴- روم ۵:۱۱؛ اول یوحنا ۲:۲

۵- متی ۱۹:۱۶؛ یوحنا ۲۰:۲۲-۲۳

۱۶

مسیحیان در جهان

۱- مسیحیان تحت لوای دو قانون زندگی می‌کنند

این جهان به طرق مختلف بسیار شریر است، بنابراین می‌توان گفت: «تمامی جهان تحت تسلط شیطان است.»^(۱) اما علیرغم این مورد کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا به عنوان خالق جهان، دست خود را بر تمامی جهان نهاده است. خدا تمامی انسانها و کشورهایشان را همانند سایر مخلوقات و جمادات، حمایت می‌کند. حکومت او بر جهان وابسته به جوامع دنیائی و مملکت‌داری است، ولی چنین حکومت‌هایی غیرمستقیم می‌باشند. حکومت حاکمان بر جهان متفاوت است با حکومت مسیح بر کلیسایش و اعضایش. از این نظر ما تمایزی قائل هستیم بین حکومت دنیائی و حکومت روحانی. برای جلوگیری از اغتشاش فکری لازم است این تفاوت‌ها را بررسی نمائیم.

حکومت روحانی مرتبط است با کار نجات که توسط عیسی مسیح اجرا می‌شود. از یک نظر این کار توسط کلیسای مقدس او ادامه می‌یابد. او در

خود و از طریق خود «ارزانی داشته است روح مقدس خود را تا نجات را برای ما توسط کلام مقدسش به سر منزل مقصود برساند و ما را با قدرت خود منور و قوی گرداند» (LC).

حکومت دنیائی، یعنی قدرتهای سیاسی، قدرتهای محلی و غیره... که فقط مختص این دنیا است، و علیرغم آن تمامی مسیحیان باید این قدرتها را بخشی از کار خدا که بر جهان حکومت می‌کند، برشمارند. اگر پادشاهان و حاکمان وظیفه خود را به خوبی انجام دهند، پس حاکمان نیکوئی می‌باشند، حتی اگر ادعای مسیحی بودن نداشته باشند. آنها به عنوان قدرتهای جهانی مسؤل هستند که در این دنیای گناه‌آلود بخوبی عمل کنند و عادل و نیکو باشند.

مسیحیان نیز در این وظیفه با سایر شهروندان چه مسیحی و چه غیرمسیحی سهیم می‌باشند. بهترین ابزار برای این کار امین بودن در وظایف است، همراه با دعا^(۲). وقتی ما برای قدرتهای جهانی دعا می‌کنیم، آرزوی ما اینست که آنها بتوانند وظایف خود را به خوبی انجام دهند و نسبت به مسئولیت‌های خود در پیشگاه ملت‌ها و وجدان خود، امین و صادق باشند. - کلیسا برای وفادار ماندن یک وظیفه نبوتی دارد تا نشان دهد که قانون خلقت و قانون وجدان بشریت از همه ما چه چیزی می‌طلبد. با انجام آنچه که لازم است کلیسا به قدرتهای جهانی کمک می‌کند تا وظایف خود را انجام دهند.

اما شرایطی وجود دارند که کتاب مقدس نه تنها عدم اطاعت از قدرتهای دنیائی را تأیید می‌کند، بلکه حتی نافرمانی را، فرمان می‌دهد. چنان شرایطی ممکن است وقتی به وجود بیایند که حاکمان «کافر»،

«بی تفاوت» و یا «منکر وجود خدا» یا اسماً «مسیحی» باشند. چنان شرایطی وقتی حاکم می‌شود که حاکمان فرامینی صادر کنند که محدود به قلمرو خدا می‌باشند، یعنی فرامینی در قلمرو روحانی، مواردی نظیر ایمان، نجات و غیره.^(۳) قدرت‌های جهانی دربارهٔ این موارد سخنی برای گفتن ندارند. ولی اگر چنین شرایطی پیش بیاید، رهنمود کتاب مقدس اینست که: «خدا را می‌باید پیش از انسان اطاعت نمود.»^(۴)

۲- خانواده و ازدواج

تمامی مردم در دنیائی زندگی می‌کنند که نتیجه خلقت خداست و دائماً تحت حفاظت اوست. خانواده و ازدواج صحنه چنین زندگی اجتماعی است. البته برای همهٔ ما امکان ندارد که ازدواج کنیم. ولی بیشتر مردم خانواده‌ای دارند که در آن رشد می‌کنند و مورد حفاظت خانواده قرار می‌گیرند.

بنیاد خانواده و عشق در بین زن و مرد، در عقد ازدواج بین آن دو، جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند و سوگند وفاداری طرفین به یکدیگر لازمهٔ این پیوند است. و از سوئی چون «خدا ازدواج را آنقدر ستوده است که حتی بدان فرمان داده است، ازدواج را تقدیس و از آن دفاع می‌کند... خداوند همچنین از ما می‌خواهد ازدواج را ارج بنهیم و آن را به عنوان یک امر متبارک و خدائی حفظ کرده و رعایت نمائیم» (LC).

ارتباط بین والدین و بچه‌ها درست مانند ارتباط بین زن و شوهر در ازدواج است. بنابراین «این ارتباط از نظر خدا دارای اهمیت فراوان است. باشد که کودکانی تربیت شوند که به دنیا خدمت کنند و شناخت خدا را،

زندگی خداگونه و تقوا را تعلیم دهند و برعلیه بدی و شرارت بجنگند» (LC). از این رهنمود نتیجه دیگری می‌توان گرفت: «جوانان باید آنچنان راهنمایی شوند که متمایل به ازدواج شوند و بدانند که ازدواج یک امر مبارک است که مورد رضای خداست. چون از این طریق سبب می‌شویم که حرمت ازدواج را اعاده کنیم و از آلودگی‌ها، هرزگی‌ها، بی‌نظمی‌ها که اینک جهان را به آشوب کشیده و سایر ابزارهای ننگین ناشی از غفلت از ازدواج، بکاهیم» (LC). بچه‌ها همچنین دارای مسئولیت‌های خاصی در رابطه با والدین خود می‌باشند: «هر کودکی که وظایف خود را در قبال والدین به خوبی انجام دهد، در درجه اول در قلبش آرامش بزرگی احساس می‌کند، و می‌تواند با شادی و افتخار بگوید: «این کاری که انجام دادم خدای مرا در آسمان خوشنود ساخت، و این را به درستی می‌دانم»» (LC).

۳- مشاغل دنیائی

خدا جهان را آفریده است و انسان را در آن نهاده است تا بر مخلوقاتش «حکومت کند.»^(۵) بنابراین کار ما بخشی ضروری از نظم آفرینش است. اما انسان آفریده شده که برده نباشد، بلکه در کار خود آزاد باشد، او نباید در اثر کار و زحمت فراوان خود را خسته کند، بلکه باید از نعمات زندگی استفاده کند و شاد باشد. اینست آنچه که باید در این جهان حاکم می‌بود. اما در اثر سقوط بزرگ^(۶) وضعیت به کلی دگرگون شد. این دگرگونی نه در جهان بلکه بیشتر در خود انسان آغاز شد. برای انسان تقریباً همه کارها خسته‌کننده است و عرق به چهره‌اش می‌نشانند. او در این وضعیت باقی می‌ماند تا زمانی که از این وضعیت رهائی یابد. این رهائی زمانی فرامی‌رسد

که او «از قید فساد خلاصی یابد» و «در جلال فرزندان خدا، سهیم شود.»^(۷) دسترسی کامل به این موقعیت در این جهان و این زمان، غیرممکن است؛ اما باید برای رسیدن به آن موقعیت، از همین جهان شروع نمود. باشد که این دورنما در جهان تغییر یابد.

باتوجه به کار مسیحیان در این جهان، می‌توان مخصوصاً به دو جنبه اشاره نمود. یک جنبه **کسب و کار** و جنبه دیگر **صداقت** است. اگر یک شخص مسیحی خدا را با شغل دنیائی‌اش خدمت می‌کند و مردم را دعوت به نجات می‌کند، کار خوبی انجام می‌دهد. دیگر مهم نیست که کار او در میان مردم ستوده شود یا نشود، و مهم نیست که کار او اثر بزرگی در میان مردم باقی بگذارد یا نه. آنچه که مهم است صداقت، پایداری و محبت و مباشرت اوست.^(۸)

۴- محبت به هم نوعان

فساد جهان نتیجه عمل انسان است و بنابراین اعاده این جهان نیز باید از او شروع شود.^(۹) باتوجه به مفهوم محبت در کلام خدا، نه کافی و نه درست است که بگوئیم: «البته همه ما محبت می‌ورزیم.» خیر، اینطور نیست: «محبت طبیعی» نظیر آنچه که در این دنیای ساقط شده وجود دارد، محبتی است که فقط متوجه مردم خودمان (و حتی خیلی اندک...) و کسانی که به نحوی در نزدیک ما هستند، یا «کسانی که شایسته محبت هستند» می‌باشد. براساس فرایض مسیحیت و ایمان خدا به ما فرمان داده است که هم خدا و هم هم‌نوعان خود را دوست داشته باشیم. قابل توجه است که «بدین دو حکم، تمام تورات و صحف ابنیا متعلق است.»^(۱۰) ولی

بسیاری هستند که می‌خواهند شانه از زیر این فرمان اولیه خالی کنند و می‌پرسند «همسایه من کیست؟»^(۱۱) آنها فکر می‌کنند «چگونه بدانم در میان این همه انسانها، که برحسب اتفاق ملاقات می‌کنم کدام یک همسایه من است؟» ما باید توجه داشته باشیم که عیسی موضوع را کاملاً برای ما تشریح کرده است: «شما همگی همسایه یکدیگر هستید، دنبال همسایه نگردید!» این دعوتی است برای تمامی انسانها تا بدانند خدا و کلامش، و کسی که محبت را آموخت در هر نیاز و هر مشکلی و هر مصیبتی آماده یاری نمودن است و اگر کسی چنین محبتی داشته باشد می‌تواند ادعا کند «همسایه شخصی است که به دست دزدان»^{*} افتاده است.

۵- محبت به عنوان شهادتی بر خداوند و ایمان ما

ایمان مسیحی خود را در گفتار و رفتار نشان می‌دهد، رفتار شامل دعوت به نجات و محبت نمودن به هموعان است. در صورت درک تمام این واقعیت، به دعوت کلیسا در موقعیتی قرار می‌گیریم که میسیون (مبلغ) و شماس (خادم) نامیده می‌شود: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید»^(۱۲)، دوم اینکه هر شخص مسیحی عضوی از بدنه کلیسا است: «اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با اوبه خوشی آیند.»^(۱۳) تا آن زمان که مسیح در جلال بازگردد^(۱۴)، وظیفه مسیحیان کلیسا اینست که

* - رجوع کنید به مثل سامری نیکو در انجیل لوقا ۱۰:۳۰-۳۷.

انجیل یا «مژده نیکو» را بشارت دهند و مردم را در نجاتی که آماده شده است، سهیم گردانند. اینست کار تبلیغ و بشارت. ولی در کنار آن کلیسا باید محبت را مدیریت کند. ما نمی‌توانیم بین کارهای تبلیغاتی و کارهای خدماتی یکی را برگزینیم. هر دوی این کارها باید انجام شوند. در حالی که ما ادارهٔ این امور را مربوط به کلیسا می‌دانیم، ولی باید توجه داشته باشیم به وظیفه هر فرد مسیحی و سپس در نظر داشته باشیم منابع و عطایای هر یک را: «نعمت‌های مختلف داریم به حسب فیضی که به ما داده شد.»^(۱۵) در این موارد همه چیز موقوف به ارتباط ما با خدا و کلام او و نحوه ایمان ماست. ایمان، اعتراف، دعا، هدایا و فداکاری^(۱۶) ابزار حیاتی برای کلیسا و برای جنگ مسیحی و کار ملکوت خداست.

۶- محبت با برادران و خواهران مسیحی

شخص مسیحی نمی‌تواند به خود رها شود. او باید از جوامع مسیحی محلی و جهانی آگاه باشد. او در شروع مسیحی‌شدن ممکن است از این مسائل غافل باشد. اما لازم است که در این طریق هدایت شود. چون لازمهٔ استفاده از ابزار گردهم‌آئی و کلیسا، یا ابزار فیض، دعا، اعتراف و اعمال محبت، همین است.

اینکه چگونه تمام این مراحل در گفتار و رفتار عملی شود مسئله فرضیه ایمان نیست، بلکه موردی است مربوط به فرضیه کلیسا و برای حفاظت روحانی، اما برماست که به یک جنبه آن در اینجا تأکید کنیم: آن جنبه از شهادت مسیحی که می‌شود آن را رنج کشیدن هم نامید. رنج‌بردن گاهی از ناحیه خودمان است آن هم با ارتکاب گناه و اشتباهاتی

که مرتکب می‌شویم. اما بعضی اوقات هم با تصویب و خواست خداست. وقتی یک شخص مسیحی رنج می‌کشد، نگاه او به رنج کشیدن باید نه تنها به عنوان موردی پذیرفته شده بلکه عملی که باید انجام شود، باشد و وظیفه و جنگی و فرمانی که فرمانده به ما می‌دهد: «چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باشید.»^(۱۷) این موردی از فروتنی و صبر و تحمل است.

بنابراین تنها شخص ایماندار می‌تواند به طریق درستی وارد این مرحله شود. ولی هیچ‌کس نمی‌تواند در تمام این امور خودش تنها باشد. شخص مسیحی می‌تواند در صورتی که تنها در مشارکت با مسیح و کلیسا و سایر مسیحیان، وفادار باقی بماند، بجنگد و پایدار بماند.^(۱۸)

- | | |
|---|--------------------------|
| ۱- اول یوحنا ۵:۱۹ | ۲- اول تیموتائوس ۱:۲ و ۲ |
| ۳- متی ۲۱:۲۲ | ۴- اعمال ۲۹:۵ |
| ۵- پیدایش ۱-۲۸-۳۰ | ۶- پیدایش ۳-۱۹ |
| ۷- روم ۸:۲۱ | |
| ۸- متی ۱۴:۲۵-۳۰؛ لوقا ۱۰:۱۶-۱۲؛ اول قرنطیان ۴-۱:۵ | |
| ۹- روم ۸:۲۰-۲۱ | ۱۰- متی ۲۲:۳۴-۴۰ |
| ۱۱- لوقا ۱۰:۲۵-۳۷ | ۱۲- مرقس ۱۶:۱۵ |
| ۱۳- اول قرنطیان ۱۲:۲۶ | ۱۴- متی ۲۵:۳۱ |
| ۱۵- روم ۱۲:۶ | ۱۶- دوم تیموتائوس ۲:۳-۷ |
| ۱۷- دوم تیموتائوس ۲:۳ | ۱۸- اول قرنطیان ۱۲:۲۶ |

۱۷

دنیای خارج از کلیسا

در اینجا و در رابطه با سایر ادیان و سایر سیستم‌های روحانی و مردمی که به طور عام خارج از مشارکت مسیحی هستند، سؤالی مطرح می‌شود: برخورد کلیسا با این موارد چگونه باید باشد؟ قواعد رفتاری مسیحیان در افکار و کردارشان می‌باید بدین ترتیب باشد که: خدا خالق تمامی جهان و تمام انسانهاست؛ تمام کسانی که توسط عیسی مسیح فرزندان خدا شده‌اند، دعوت شده‌اند که نور و نمک جهان^(۱)، و درنهایت خادمان بشریت باشند و سرانجام اینکه عیسی مسیح مایل است نجات‌دهنده‌ای برای تمام انسانها باشد.

۱- ارتباط با سایر ادیان

براساس کلام خدا، کلیسا می‌آموزد که خدا خود را به تمام جوامع و تمام انسانها شناسانیده است.^(۲)

بدین ترتیب در سایر ادیان هم سطح خاصی از شناخت خدا می‌تواند

وجود داشته باشد. همهٔ مردم در مکاشفهٔ عام خدا که در خلقت، تاریخ و وجدان، تجلی می‌یابد برخوردار می‌باشند.

اما علیرغم مکاشفهٔ عام خدا، ستایش و عبادت مردم بیهوده است، چونکه تنها خدای واقعی برای آنها ناشناخته است. بعضی اوقات عبادت آنان، آنها را به عبادت خدایان بی‌شمار، بطالت، قربانی‌های کفرآمیز و روش‌های غیراخلاقی در زندگی، سوق می‌دهد.^(۳)

در دنیای ادیان اعتقاد به خدایان و ارواح بی‌شمار وجود دارد. در این شرایط وظیفهٔ کلیسا اینست که تعلیم دهد که مکاشفهٔ واقعی خدا تنها در کلام خدا و عیسی مسیح آمده است. وقتی مسیحیان این حقیقت را تعلیم می‌دهند، عمل آنها ناشی از خودستائی و خودپسندی نیست. مسیحیان صرفاً آنچه را که در کلام خدا، و آنچه را که مسیح تعلیم داده است، بر زبان می‌آورند.^(۴)

بعضی اوقات گفته می‌شود که مسیحیت برترین دین در میان ادیان است. بیان چنین اظهاراتی خطرناک است و باید از آن اجتناب نمود. می‌توان از چنین اظهاراتی چنین برداشتی نمود که همچنان که مسیحیت پیشرفت نموده و تبدیل به آنچه شده است که امروز مشاهده می‌شود، سایر ادیان هم می‌توانند بدین ترتیب پیشرفت کنند. ولی اینطور نیست. مسیحیت از درجات کمتر به درجات بالاتر ترقی نکرده است. مسیحیت به خاطر اینکه خدا خود را از طریق انبیا و عیسی مسیح و کلام آشکار کرده است، به ما رسیده است. انواع مختلف ادیان دیگر موجود در جهان عبارتند از: «یک حس خدائی» نه شناخت واقعی از خدا و یا متابعت واقعی از «تنها خدای واقعی».^(۵)

برخورد مسیحیان نسبت با چنین افرادی که به خدایان دیگر اقرار ایمان می‌کنند چگونه باید باشد؟ شاید کافیسست گفته شود بحث و مجادله و داوری فایده‌ای ندارد. یک مسیحی اقرار نموده چیزی ندارد که به خود ببالد. آنچه که در دست دارد اشراق در امور روحانی و امید ابدی است که از طریق فیض خدا به او رسیده است. وقتی که یک شخص مسیحی با یک شخص کافر و یا پیرو ادیان دیگر برخورد می‌کند، باید با روح محبت و اشتیاق و با در میان نهادن آنچه که دریافت کرده است به شخصی که آن را دریافت نکرده است، برخورد نماید. این مرحله بیان برتری او بر دیگران نیست، بلکه طریقی است برای ستایش «خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح فرستاده او.»^(۶)

۲- برخورد با سایر سیستم‌های معنوی

مواردی هستند که همه مردم می‌توانند مشاهده کنند، منجمله خلقت و اصول معنوی، همه مردم و همه افراد می‌باید بسیار نگران این مورد باشند که: امور درست و نادرست چیست، و ما چه کار می‌توانیم انجام دهیم تا این امکان را به وجود آوریم تا همه مردم در یک دنیا با هم زندگی کنند و قدرت واحدی را تشکیل دهند؟ بزرگترین قدرت‌ها در حوزه معنوی عبارتند از: شریعت و وجدان.

از جنبه مسیحیت ما می‌توانیم در مورد شریعت به طرق مختلف سخن گوئیم. یعنی شریعت به عنوان معلم یا «لالایی»^(۷) و یا به صورت خط و خط راهنما یا اصلی است که ما را به سوی مسیح هدایت می‌کند، در صورتی که بخواهیم در ایمان، محبت و تقدس زندگی کنیم.^(۸)

ما این موارد را نمی‌توانیم با غیرمسیحیان در میان بنهیم. سؤال مشترک مسیحیان و غیرمسیحیان اینست که نیکی و بدی در این جهان و جوامع جهانی چیست؟ این موارد باید مورد توجه همگان قرار بگیرد، چونکه همهٔ مردم در این دنیای مخلوق زندگی می‌کنند.^(۹) در این فضا مسیحیان باید وجود سیستم‌های معنوی را در میان کسانی که مسیحی نیستند، تأیید نمایند. این سیستم‌های معنوی وظیفه بزرگی دارند. اگر این سیستم‌ها سازنده باشند، دلیل دیگری است مبنی بر اینکه چشمان خدا نگران جهانی است که خلق کرده است، حتی اگرچه از او برگشته است.

در این فضا، «عقل» در جهت آزمودن و داوری امور دنیائی و زندگی معنوی انسان در این جهان بزرگترین نقش را بازی می‌کند. ولی «عقل» نمی‌تواند بر ایمان غالب آید، که همانا مکاشفهٔ خدا از خودش، نجات، بهشت، حیات ابدی و شادمانی، می‌باشد.

هرگاه بحث از رابطه مسیحیان با غیرمسیحیان می‌شود، ما باید این مورد مهم را در نظر داشته باشیم. ما آموخته‌ایم که مشارکت واقعی تنها می‌تواند در امور دنیائی و در حوزهٔ معنوی وجود داشته باشد، یعنی امور اخلاقی. در آن حوزه‌ها قانون خلقت و «عقل» می‌تواند غالب آید. و در آن حوزه‌ها همهٔ مردم باید با هم کار کنند برای صلاح فردی و جامعه. مشارکت در اموری که موجب شکست معنوی افراد و مسیحیت می‌شود، ممنوع است.

از دیدگاه مسیحیت سیستم‌های معنوی غیرمسیحی عموماً مستوجب محکوم‌شدن نمی‌باشند. قبل از هر چیز ما باید توجه داشته باشیم به تفاوت آشکاری که در میان این سیستم‌ها، وجود دارد. و از سوی دیگر افراد

فراوانی تحت تأثیر ادیان الحادی قرار گرفته‌اند، از دیگر سو سیستم‌های غیردینی یا الحادی هم وجود دارند. نگاه ما به این سیستم‌ها باید متفاوت باشد.

در سیستم‌های اخلاقی کافرانه اصول فراوانی وجود دارند که دیگران می‌توانند مراعات کنند، چونکه پاره‌ای از این قواعد نشأت گرفته از کار خدا در خلقت و حفاظت او می‌باشند. این اصول اخلاقی را می‌توان در صورتی که پشتوانه عقلانی داشته باشند، پذیرفت. حتی در سیستم‌های اخلاقی غیردینی ممکن است پاره‌ای اصول اخلاقی وجود داشته باشند، ولی در آنجا «عقل» احتمالاً حوزه وسیع‌تری در اختیار دارد، و احتمالاً می‌تواند پاره‌ای امور خوب را حذف کند. وقتی ما سایر سیستم‌های اخلاقی و احتمال همکاری با آن سیستم‌ها را، می‌آزمائیم، تمام این موارد را باید در نظر داشته باشیم.

تمامی سیستم‌های اخلاقی دارای مقداری اصول مهم برای جوامع انسانی می‌باشند، حتی در مواردی که وجود خدا انکار می‌شود. اگر متابعان چنان سیستم‌هایی فضای بیشتری به حقیقت اختصاص دهند و بین خوبی و بدی درستی و نادرستی تمایز قائل شوند، این بدین معنی است که از نظر وجدانی می‌توانند تأیید شوند. پیروان چنین سیستم‌هایی ممکن است برای مشارکت در امور معنوی برای بقای جهان در نظم معنوی همکاری کنند. بدین ترتیب حتی کسانی که منکر خدا هستند ممکن است برای بقای دنیای خدا، مورد استفاده او قرار گیرند.

سیستم‌های مشرکانه و سایر سیستم‌های غیرمسیحی سهم دیگری در صلاح عمومی دارند. آشکار است که آنها خواسته و ناخواسته افکار مسیحی

را تکرار و خواه به طور کامل و خواه ناقص تعلیم می‌دهند. آنچه که کلیسای مسیح در طی قرون متمادی تعلیم داده است به سراسر جهان رفته و توسط افراد و مردم بسیاری مورد پذیرش قرار گرفته است. هر چند که آنها نمی‌دانند که این اصول از کجا آمده‌اند، اما باورها و دیدگاه‌های خود را براساس این اصول بنا نهاده‌اند. نام بردن از تمام این «ودیع‌ها» در سیستم‌های مختلف اخلاقی و دینی، غیرممکن است، ولی مورد حیاتی‌تر نظارت دقیق کلیسا به این آموزه‌ها و اصول می‌باشد. فقط اصولی که برطبق مکاشفه مسیح از خدا کلام خدا باشند، معتبر و «دانه نیکو»^(۱۰) می‌باشند.

۳- رابطه مسیحیت با انسان به طور عام

مسیحیان نه تنها از بعد ایمان دینی‌شان بلکه از جنبه دیدگاه اخلاقی از دیگران متمایز می‌باشند. برای فهم این مورد باید به دو تعریف ارائه شده در کتاب مقدس مراجعه کنیم.^(۱۱) تعریف اول «محبت» است. محبت مسیحائی با موارد زیادی که در جهان محبت نامیده می‌شوند، تفاوت دارد. محبت مسیحائی جریان یافته از محبت خودِ خداست. مادام که یک شخص مسیحی در محبت خدا زیست می‌کند، لازم است چیزهایی انجام دهد تا مسیحی باقی بماند، او به این راه و به این شیوه زندگی منتقل شده است و این شیوه، محبت است. وقتی که خداوند ما عیسی مسیح، از محبت شاگردانش صحبت می‌کند، چنین می‌گوید: «شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، بجا آرید»، «در من بمانید و من در شما. زیرا جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.»^(۱۲) ولی از این نقطه نظر یک اشتباه بزرگ متداول شده است: بسیاری بر این باورند که می‌توانند معنویات مسیحی را

بدون ایمان و فرضیه مسیحی داشته باشند. به کلامی دیگر: آنها بر این باورند که می‌توانند به مفهوم مسیحی محبت بورزند، بدون آنکه این محبت را از ناحیه مکاشفات مسیحی دریافت کرده باشند و بدون اینکه مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود قبول داشته باشند.

آنها نمی‌دانند که با چنین افکاری و اعمالی، منبع واقعی محبت را مسدود کرده‌اند، ولی با این وجود فکر می‌کنند که می‌توانند با دیگران طوری رفتار کنند که از این منبع محبت مسدود شده بنوشند. کتاب مقدس این مورد را کاملاً برای ما روشن کرده است: «هیچ کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.»^(۱۳) «ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد.»^(۱۴) «ما او را محبت می‌نمائیم زیرا که او اول ما را محبت نمود.»^(۱۵)

تعریف دوم از مسیحیان در رابطه‌شان با دنیای پیرامونشان و بنیاد آنها بر امور جاودانی است. آنها به عنوان مسیحیان ایماندار هم شهروند جهانی و هم شهروند «آسمانی»^(۱۶) هستند. اینست نتیجه طبیعی ایمان آنها به خدا به عنوان خالق و پدر خودشان و ایمانشان به عیسی مسیح به عنوان نجات‌دهنده و پادشاهشان. وقتی ما شهروند زمینی در یک کشور هستیم وظیفه داریم قانون آن کشور را اطاعت کنیم، که البته وظیفه هر شخص مسیحی است.^(۱۷) ولی همزمان وظیفه داریم آنچه را که متعلق به خداست به او بدهیم. و این مورد یک حق مدنی در هر کشوری است. بخشی از وظیفه مسیحی اینست که طالب «سلامتی شهر» و جایی باشیم که در آن زندگی می‌کنیم و یا به آنجا فرستاده شده‌ایم.^(۱۸) از سوی دیگر باید کاملاً

روشن شود که کشور یا شهری که در آنجا زندگی می‌کنیم، به هیچ‌وجه مقصد نهائی، نیست. بلکه درعوض باید به دنبال «شهری باشیم که می‌آید.»^(۱۹) وقتی ما به سوی آن شهر گام برداریم، پاکی و قداست ما را «دیگران» یا مردم سایر ادیان تقلید می‌کنند و این نوعی کمک و شهادت به آنان است. این یک جنبه از محبت است نسبت به «دنیای خارج از کلیسا.»

۱- متی ۵:۱۳-۱۴ ۲- روم ۱:۲۰؛ ۲:۱۴-۱۵

۳- اعمال ۱۷:۱۶-۳۱، روم ۱:۱۸-۲۳؛ اول قرنتیان ۱۰:۲۰

۴- متی ۲۸:۱۸-۲۰؛ یوحنا ۱۴:۶؛ اعمال ۴:۱۲

۵- اعمال ۱۰:۳۴-۴۳؛ ۱۷:۲۶-۲۷ ۶- یوحنا ۱۷:۳

۷- غلاطیان ۳:۲۴ ۸- اول تسالونیکیان ۴:۱-۸

۹- اول تیموتاوس ۱:۸-۱۱ ۱۰- متی ۱۳:۱۸-۲۳ و ۳۶-۴۳

۱۱- متی ۷:۱۵ تا ۷؛ غلاطیان ۵:۲۲-۲۶؛ افسسیان ۵:۱-۱۱؛ کولسیان ۳:۱۲-۱۵

۱۲- یوحنا ۱۵:۱۲-۱۴؛ ۱۵:۴-۵ ۱۳- یوحنا ۳:۲۷

۱۴- اول یوحنا ۴:۷ ۱۵- اول یوحنا ۴:۱۹

۱۶- فیلیپیان ۳:۲۰ ۱۷- متی ۲۲:۱۵-۲۲؛ روم ۱:۱۳-۱۰

۱۸- ارمیا ۲۹:۷

۱۹- عبرانیان ۱۳:۱۴؛ اول پطرس ۲:۱۱-۱۷

۱۸

مردم خدا - کسانی که در راه خدا گام برمی‌دارند

۱- مردمی که از فیض و حقیقت برخوردارند

فیض و حقیقت از سوی مسیح آمده است^(۱)، ولی بدون فیض ما از حقیقت بهره‌مند نمی‌شویم. تعمید انسان را در موقعیت فرزند خدا قرار می‌دهد، یا به کلامی دیگر، آمرزش گناهان، حیات، و متبارک‌شدن. فرزندان خدا توسط تعمید وارد چنان مشارکتی با مسیح می‌شوند، که امکان دارد در رنج‌ها، مرگ و رستاخیز او سهیم شوند: «آیا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نمائیم.»^(۲) در اینجا به دو مورد اشاره شده است، که مبین موقعیت مردم در ایمان و روش زندگی است. مورد اول مربوط است به تعمید و اساس ایمان. در این مفهوم از فیض، ما تعمید یافته‌ایم «به اسم عیسی مسیح»^(۳)،

باشد که زندگی خود را در ایمان به او بنا نهیم. اساس ایمان آنچه هست که به عنوان هدیه‌ای که شایستگی‌اش را نداریم در مراسم تعمید توسط فیض اعطاء می‌گردد.

مورد دوم مربوط به ادامه زندگی و راه درست برای گام‌نهادن «در تازگی حیات» است. هیچ کس نمی‌تواند توسط خودش قدم در این طریق بگذارد. ادامه زندگی را باید در مسیح عیسی و در کار تام و تمام او برای نجات، یافت، اما با توجه به تک‌تک مسیحیان، می‌باید از تعمید شروع شود.

بدین‌وسیله، اساس زندگی در مشارکت با عیسی مسیح و هم‌نوعان، به ما عطا می‌گردد. تعمید یا معنی دیگری از فیض و دعا مربوط است به اجتماع محلی مردم خدا و کاربرد روزانه تقدیس. «پس خدا از طریق روح‌القدس در تعمید، شناخت واقعی خدا و ایمان را در شخص تعمید گیرنده برمی‌افروزد و ما باید پیوسته در حضور او دعا کنیم که از طریق همان روح و فیض خود، با خواندن روزانه و عمل به کلام خدا، ما را در ایمان و عطایای آسمانی خود حفظ کند و روز به روز ما را تقویت کند و تا پایان ما را نگه دارد» (FC).

۲- مردم خدا - مردمی ایمانی

اگر می‌خواهیم بدانیم که زندگی مسیحائی چیست و چگونه خود را نشان می‌دهد، می‌بایست به تشریح کلمه «ایمان» بپردازیم. ایمان در تمام فضاهای زندگی انسان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است.

ما به دیگران اعتماد نمی‌کنیم مگر اینکه مطمئن باشیم قابل اطمینان هستند و می‌توانیم باورشان داشته باشیم. با این مقایسه‌ای که با زندگی

روزمره خود انجام می‌دهیم، می‌توانیم ایمان مسیحی را تعریف کنیم. بخشی از ایمان مسیحی عبارتست از شناخت خدا مبنی بر اینکه او هست و قابل اعتماد و باورکردنی است. ولی این مورد تنها یک جنبه از ایمان است. جنبه‌های دیگر ایمان عبارتند از، اطمینان و توکل به خدا. ایمان به حقیقت، برداشت مسیح گونه از کلام و متوکل شدن به وعده‌های خدا. اما ایمان جنبه دیگری نیز دارد: ایمان فعال و پویا است و در مرحله‌ای که به نتیجه برسد و یا در آسودن و احساس امنیت، باز نمی‌ایستد و پیش‌رونده است. این ایمان توأم با محبت خدا است،^(۴) و «به محبت عمل می‌کند.»^(۵)

زندگی مسیحی در تمام ابعادش متوجه خداست. زندگی مسیحی مدیون هدیه آفرینش خداست، و به همان نسبت هم براساس نجات و ایمان به مسیح استوار است. سرانجام اینکه، خدا را تنها از طریق کتاب مقدس و عیسی مسیح پسر ازلی خدا، شناخته‌ایم.

بسیار لازم است که این امور روشن شوند، چونکه بدون چنین وضوح و نظمی در شناخت خدا و ترس از خدا، امکان این وجود دارد که مسیحیت با انواع ادیان تداخل کند. ما باتوجه به پسر ازلی خدا عیسی مسیح همیشه به خاطر داریم: «کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.»^(۶)

۳- مردم خدا - مردمی اهل دعا

زندگی مسیحائی باید همیشه همراه با دعا باشد. غیرممکن است که کسی دعا را ترک کرده و آن را موکول به لحظات آخر زندگی بنماید، انسانی مسیحی باشد. مسیحیت نبردی همیشگی برای ایمان است، ولی

این نبرد، نبرد در دعا است. بنابراین می‌شود گفت که دعا باید ویژگی زندگی مسیحائی باشد، و در دعا رشد کند، و توأم با دعای همیشگی باشد.^(۷)

ما می‌توانیم بهترین راه دعا کردن را از دعای شخص عیسی مسیح یاد بگیریم.^(۸) دعای مسیح در تمام جهات، نمونه‌ای برای دعا است: در این دعا تفکرات فراوان و بزرگی نهفته است، هر چند که دعائی طولانی و از نظر کلامی غنی نیست. این دعا فرصتی به انسان می‌دهد تا به بیان نیازهای بزرگ و کوچکی بپردازد که در دل خود احساس می‌کند، ولی بالاتر از هر چیز، شامل نام خدا، اراده خدا و ملکوت خداست. چون خدا نمونه‌ای از دعا را به ما داده است و ماایل است از این الگو نسبت به سایر دعاها بیشتر استفاده کنیم، قطعاً وعده بزرگی در آن نهفته است. بنابراین «برماست که به این دعا بپردازیم، چون علاوه بر این، فرمان و وعده و انتظار خدا از ما چنین است و او خود کلمات و نوع دعا را برای ما ترتیب داده است و آن را بر لبهای ما نهاده است که چگونه دعا کنیم، باشد که مشاهده کنیم رأفت‌های قلبی او را نسبت به خودمان و باشد که هیچگاه شک نکنیم. چنین دعائی خدا را خوشنود می‌سازد و قطعاً مستجاب خواهد شد؛ و برتری بزرگی دارد بر تمام دعا‌های دیگری که ساخته لبهای خودمان می‌باشند» (LC).

دعای خداوند، مخصوصاً دعائی است «به نام عیسی»^(۹) علتش اینست که در این دعا ما می‌گوئیم «اراده تو، انجام شود»، همانطوری که عیسی خودش در باغ جتسیمانی دعا کرد.^(۱۰) گفتن «در نام عیسی» در پایان دعا، همان روشی است که عیسی به ما آموخته است، اما در ضمن اشاره‌ای است به وعده‌های او... «به اسم من طلب کنید».

در دعا چه تقاضائی از خدا بکنیم؟

اکثراً گفته شده است که عبارت «نان روزانه» در دعای ربانی، شامل هر چیز دیگری است که برای بقای زندگی به آنها نیاز داریم: «وقتی شما برای «نان امروز» خودتان دعا می‌کنید، برای آنچه که لازم دارید دعا می‌کنید، از دیگر سو درخواستی است برای رفع آنچه که ما را از رسیدن به این نیازها بازمی‌دارند. بنابراین شما باید افکار خود را بسط دهید، و نه فقط به خاطر مواد خوراکی، بلکه برای تمامی زمین و تمام کسانی که برای ما مواد خام را تأمین می‌کنند، از خدا تشکر کنید. چون اگر خدا مواد غذایی ما را نمی‌رویانید و برکت نمی‌داد و حفاظت نمی‌کرد، ما هرگز نانی برای خوردن و غذایی بر اجاق و سفره‌ای برای گستردن نداشتیم» (LC). نیازی که ما را به دعا به خدا وامی‌دارد، تنها از ناحیه دشمنان خارجی نیست. وضعیت روحانی ما طوری است که باید برای باقی ماندن در ایمان از خدا تقاضای کمک کنیم - برای زیستن در نیاز روحانی تا اینکه مسیحیان ایماندار، در ایمان باقی بمانند. همچنین دعا کردن لازمه زیستن در تقدس است. این یک جنگ روزانه و همیشگی است: «هر چند که ما بخشش گناهان را یافته‌ایم و وجدان ما آگاه شده و کاملاً تبرئه شده‌ایم، با این وجود زندگی ما چنان است که ممکن است امروز امین باشیم و فردا سقوط کنیم. بنابراین حتی گرچه اینک در حضور خدا، آدم‌های خداگونه‌ای باشیم، باید همیشه دعا کنیم که خدا ما را ساقط نکند و درگیر آزمایشات و تجربه‌ها، ننماید» (LC).

انحراف در دعا

یک وسوسه متداول در دعای مسیحی وجود دارد، و آن خودپسندی است. اولین و ساده‌ترین نوع دعا، معمولاً با ارائه نیازهای ما شروع می‌شود. البته درخواست برآوردن نیازها توسط خدا تا آنجا که ممکن است باید به دعا افزوده شود. نقطه دوم اینکه: دعا باید ابزاری در دست ما باشد تا به دیگران کمک کرده و آنها را خدمت کنیم، یعنی باید یاد بگیریم چگونه فراتر از نیازها و آرزوی خودمان دعا کنیم، و به نیاز دیگران هم بیندیشیم و دعا کنیم. اگر چنین دعا نکنیم، دعای ما خودپسندانه خواهد بود، و ما هر چه بیشتر و بیشتر به خود پرداخته‌ایم. چنین دعائی دعای راستین مسیحی نیست. دعای راستین مسیحی همیشه خواهان ایمانی قوی‌تر، محبتی بیشتر، شوق و قدرت بزرگتر برای کمک و خدمت به مردم است.

چنین دعائی که به درون و بیرون خود و هم‌نوعان خود اشاره می‌کنیم، در دعای خداوند ما تجلی یافته است.... : «آنچنانکه ما نیز قرض‌داران خود را می‌بخشیم.» این مورد باید بخش مهمی در تعلیمات مسیحی باشد، تا افکار و دعاها به مسیر محبت، خدمت و تسلی، هدایت شوند.

«بنابراین هر یک از ما باید از ابتدای نوجوانی عادت کنیم که برای تمام خواسته‌های خود هر روز دعا کنیم و همان قدر که نسبت به خواسته‌های خودمان حساس می‌باشیم، نسبت به کسانی که در میانشان زندگی می‌کنیم، خادمان، حاکمان و همسایگان احساس مسئولیت کنیم (همانطوری که گفته شد) و به خاطر داشته باشیم که با حفظ فرامین و وعده خدا، او خواسته‌های ما را بی‌پاسخ نخواهد گذاشت» (LC).

۴- مردم خدا - مردمی که به خدا شهادت می‌دهند

مسیحیان دعوت شده‌اند که در راه و روش زندگی، از طریق گفتار و کردار «نور و نمک جهان»^(۱۱) و شاهدان خداوند خود باشند. شهادت مسیحی نمی‌تواند منحصر به زمان و مکان خاصی چون منبر کلیسا و یا در هنگام تشکیل مراسم شهادت‌دادن باشد. بلکه در هر موقعیت مناسب، یعنی محل کار، خانه، در بین دوستان، در زندگی خصوصی و عمومی، باید مسیحیان شاهدان خداوند باشند. اما اگر می‌خواهیم شهادت ما محترم شمرده شود، نباید شهادت خود را با عباراتی بر زبان آوریم که شنونده خود را کاملاً شرم زده و بی‌نوا حس کند، بلکه شهادت ما باید دارای جنبه شخصی باشد و بتوانیم با شنونده تماس برقرار کرده و او را درک کنیم. اگر بدین طریق شهادت دهیم «وقت را از دست» نداده‌ایم.^(۱۲) تنها چنین مسیحیانی که در ایمان و دعا و تقدس زندگی می‌کنند، دارای تجربه و بصیرت کافی برای تشخیص چنین موقعیت‌هایی خواهند بود. چنین موقعیت‌هایی «برای کارهای نیکو که خدا [از] قبل مهیا نمود»^(۱۳) در اختیار ما قرار خواهد گرفت.

بسیاری از مسیحیان تأکید بر آن نوع شهادت دارند که بیانگر «ایمان» باشد. غالباً شهادت در زندگی و عمل، کارآمدتر از کلمات است. این امکان وجود دارد که مردم بدون ادای کلمه‌ای و فقط از طریق عمل فروتنانه شهادت مؤثری داشته باشند^(۱۴) و وقتی دیگران رفتار محترمانه آنها را مشاهده کنند، به سوی آنها جلب شوند. بنابراین مناسب‌تر اینست که بگوئیم، لازم نیست همیشه ایمان مسیحی را بر زبان آورد، بلکه همیشه ایمان مسیحی را در قلب و زندگی روزانه حفظ نمود.

و این شهادتی کامل و براساس اندرز رسولان می‌باشد: «سیرت خود را در میان امت‌ها نیکو دارید تا در همان اموری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقد خدا را تمجید نمایند.»^(۱۵)

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------|
| ۱- یوحنا ۱:۱۷ | ۲- روم ۳:۶-۴ |
| ۳- اعمال ۲:۳۸؛ ۱۰:۳۴-۴۸، ۱۶:۳۱-۳۳ | |
| ۴- یوحنا ۳:۱۶؛ اول یوحنا ۲:۲۴-۲۹ | ۵- غلاطیان ۵:۶ |
| ۶- اول یوحنا ۲:۲۰-۲۳ | ۷- اول تسالونیکیان ۵:۱۷ |
| ۸- متی ۹:۱۳ | ۹- یوحنا ۱۶:۲۳-۲۸ |
| ۱۰- متی ۲۶:۳۶-۴۶ | ۱۱- متی ۵:۱۳-۱۶ |
| ۱۲- افسسیان ۵:۱۵-۱۶ | ۱۳- افسسیان ۲:۱۰ |
| ۱۴- اول پطرس ۳:۱-۵ | ۱۵- اول پطرس ۲:۱۲ |

۱۹

جنگ مردم خدا

۱- جنگ بر علیه دشمنان داخلی و خارجی

در مردم خدا یک بازدارنده بزرگ وجود دارد، و این بازدارنده ضعف آنان است. یک نمونه متداول از این ضعف فقدان شناخت است. صحبت از اینست که «جزئی علمی داریم.»^(۱) ولی در اینجا باید متوجه یک خطای فاحش بشویم؛ و آن کوتاه آمدن از چنان شناختی است که باید داشته باشیم. چنین فقدان شناختی غالباً عواقب بدی دارد. در قرن‌س کلیساها و مجامع به خاطر اعضای که فرق بین وفاداری نسبت به رهبران‌شان و وفاداری به مسیح را ندانستند، دچار «شقاق» شدند.^(۲) در غلاطیه فقدان شناخت سبب شد که اعضا وسوسه شوند تا فرضیه یهودی از نجات را به فرضیه مسیحی ترجیح بدهند.^(۳) در طول دوران مسیحیت بسیار اندک است دورانی که مردم به خود بالیده باشند که آنچه که دارند از شناخت مسیحیت است. بعضی اوقات فریاد دادخواهی سر می‌دهیم: «ممنونم خداوند خوبم! چه رموز پیچیده‌ای را که نمی‌بینم! مردم عادی، مخصوصاً در

روستاها شناختی از فرضیه مسیحیت ندارند، و با کمال تأسف بسیار از کشیشان شایستگی تعلیم‌دادن را ندارند (بسیاری هستند که انسان شرمنده می‌شود از آن صحبت کند). با این وجود مدعی هستند که مسیحی هستند و تعمید گرفته‌اند و دست‌گذاری شده‌اند، اما حتی نمی‌توانند دعای خداوند و یا اعتقادنامه ایمانی و یا ده فرمان را از بر بخوانند، ولی وقتی پای انجیل به میان می‌آید با مهارت تمام یاد می‌گیرند چگونه از انجیل سوءاستفاده کنند» (SC).

فقدان شناخت از مسائل مسیحی معمولاً همراه است با غرور و اعتماد به خود. تمامی مسیحیان باید در مقابل چنین خطری روحانی خود را محافظت کنند. همراه با این دسته از مسیحیان که هنوز هم «جانهای ناپایدار»^(۴) می‌باشند، خطر بزرگ دیگری وجود دارد، و آن عبارتست از کنجکاوی و کاوش روحانی برای یافتن «چیزهای تازه»^(۵) جماعت‌های مذکور در عهد جدید نمونه‌های فراوانی از چنان فرایض خطرناکی که امروز هم در مورد برخی صادق است، ارائه می‌دادند: فرایضی از خوردن و نوشیدن، ریاضت، «حکمت»، «پرستش فرشتگان» یا «رؤیاهای»^(۶) کلام رسالتی مبنی بر اینکه: «همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکوست متمسک باشید»^(۷)، دلیلی بر ترک اساس مسیحیت ما نیست، بلکه اندرزی در جهت آزمودن نبوت‌هایی است که در کلیسا وجود دارد، تا بدانیم درست می‌باشند یا غلط. رسولان از ما می‌خواهند بدانیم که آیا تعلیمات یا نبوت‌هایی را که اینک و بعداً آشکار می‌شود، منطبق با «سخنان شایسته و صحیح»^(۸) هست یا نه؟

جنگ بر علیه خدایان دروغین

خدایپرستی دروغین هم وجود دارد، این پرستش بدان جهت دروغ است که متوجه خدایان دروغین است. این کار بت پرستی است. وقتی که مردم اسرائیل به سوی سرزمین موعود می رفتند، اکثراً وسوسه می شدند در مقابل خدا طغیان کنند^(۹). بدترین اتفاق وقتی بود که گوساله طلا را ساختند و آن را خدای خود نامیدند و در حضور او شروع به دعا و گذرانیدن قربانی نمودند.^(۱۰) امروز متداول ترین نوع بت پرستی، «خدمت ممونا» است^(۱۱). «بسیاری اوقات شخصی که دارای پول و ثروت است، فکر می کند خدا و همه چیز را در اختیار دارد. او به ثروت و دارائی خود متوکل است و با چنان شدت و اطمینانی بدان فخر می کند که دیگران را فراموش می کند. توجه داشته باش! چنین اشخاصی نیز خدائی دارند و نام آن خدا «ممونا» یعنی پول و ثروت است، و تمامی دل خود را به او بسته اند و توسط آن متداول ترین نوع بت پرستی را در روی زمین انجام می دهند» (LC).

علاوه بر پول و ثروت، قدرت و شهرت هم نوعی خدا هستند: «هر کس متوکل باشد و فخر کند به اینکه مهارت و قدرت و اشتها فراوان دارد، او نیز خدائی دارد، اما خدای او خدای واقعی و یگانه نیست.

افراد خودسر و ایمن و متکبر به این ویژگی های خود می نازند و وقتی این ویژگی ها را از دست می دهند، بسیار اندوهگین می شوند!» (LC).

بت پرستی انواع مختلف دارد. حتی یک مسیحی ایماندار هم ممکن است مرتکب یکی از انواع این بت پرستی ها شود، خواه در اثر غفلت یا ضعف.

بسیاری از انواع بت پرستی ها را می توان به درستی خرافات نامید.

باورهای مختلف در مورد «خوش‌بختی» و «بدبختی»، «چشم‌زخم»، «شانس»، «نظر قربانی» و مواردی شبیه این، به بت‌پرستی باستانی برمی‌گردد و حتی بت‌پرستی واقعی در این روزگار می‌باشند. اینها اگر حماقت صرف نباشند، بت‌پرستی واقعی هستند.

اگر مردم معنی آنچه را که در این محافل خرافی برای خوشبختی و ایمنی بر زبان می‌آورند، بدانند، متوجه می‌شوند که مرتکب بت‌پرستی شده‌اند. اما اگر متوکل به هیچ بت یا خدائی نیستند و سخنان پوچ بر زبان می‌آورند، آنگاه مرتکب گناه دیگری شده‌اند: «لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد. زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخن‌های تو بر تو حکم خواهد شد.»^(۱۲)

در دوران اخیر کلمه «بت» به آنچه که ممکن است آن را «تحسین چهره‌های مشهور» نامید، تلقی می‌شود. این مورد قطعاً نمی‌تواند پرستش خدایان باشد، ولی وقتی هنرمندان، خوانندگان، موسیقیدانان، قهرمانان و غیره بدین طریق مورد ستایش قرار می‌گیرند و ستاینده‌گان آنها را «بت‌ها» می‌نامند، این نیز کاربرد غلط کلمات یا بت‌پرستی واقعی است. اعتقادنامه جامع تعریف درستی از این جریان به ما داده است: «اینک من می‌گویم بر آنچه که توکل کرده‌ای و دل بدان بسته‌ای، همان به درستی خدای شماست.»

آنچه که در اینجا گفته شد تنها ربطی به دارائی، پول، قدرت و شهرت ندارد، بلکه تا اندازه‌ای در مورد ایده‌ها، افکار و فلسفه‌ها، «فوج‌های روحانی شرارت در جایهای آسمانی»^(۱۳)، صادق است. چنین نیروهائی غالباً انسان را

برده خود می‌کنند.

این نیروها همچنين کسانی را برده خود می‌کنند که با عطایا و کارهایشان خود را انسان خوبی تصور می‌کنند، هر چند که انسان خوبی نیستند. بعضی اوقات ما متوجه نمی‌شویم که انتظار دارند، مطیع آنان باشیم و گاهی نیز علناً اطاعت ما را می‌طلبند: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.»^(۱۴)

اینک می‌خواهیم به موضوع شیطان وضد مسیح پردازیم.

۲- نبرد بر علیه ضد مسیح

یک روز عیسی از شاگردانش پرسید: «لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟»^(۱۵) پاسخ کتاب مقدس به این سؤال اینست که: «ولیکن روح صریحاً می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود.»^(۱۶) این وضعیت از طریق ورود ضد مسیح به «قدس الاقداس»، معبد خدا، در کلیسا به وجود خواهد آمد. در رابطه با شرایط کلیسای مسیح در امروز حقیقت اینست که «دجالان بسیار ظاهر شده‌اند»^(۱۷) و اینکه در پایان زمان، بزرگ‌ترینشان، یعنی ضد مسیح ظهور خواهد کرد. براساس تعلیمات کتاب مقدس، هر معلم کاذبی (کشیش کاذبی)، یک ضد مسیح است.^(۱۸)

آنچه که این دسته از معلمان دروغین را مشخص می‌کند، نحوه ارتباطشان با کتاب مقدس و پسر خدا و خونبھائی است که او بر صلیب پرداخته است.^(۱۹)

ضد مسیح در میان تمام تعلیم‌دهندگان دروغین، بدترین خواهد بود. در

مورد او گفته شده که در پایان زمان ماهیت خود را کاملاً آشکار می‌کند. تعلیمات مربوط به ضد مسیح مخصوصاً توسط پولس رسول در رسالهٔ دومش به تسالونیکیان آمده است.^(۲۰)

در پایان زمان شکستی در کلیسا حادث خواهد شد و بی‌قانونی به منتهی علیه درجه خواهد رسید و ضد مسیح «در هیكل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.»

این فرضیه گاه روشن و گاه تاریک است. روشن است چونکه، می‌توانیم به روشنی جدیت این موارد را درک کنیم، تاریخ است. چون نمی‌دانیم کی و کجا چنان مواردی اتفاق می‌افتند. بنابراین ما باید مواظب باشیم به جای تمرکز روی «پسر هلاکت» مواظب گام‌های قدرت‌های شریری باشیم که «به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دل‌های ساده دلان را می‌فریبد»^(۲۱) این هشیاری باید در ما افزوده شود چونکه این اخطار «برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.»^(۲۲)

۳- ابزارها و سلاح لازم برای نبرد

وقتی که پولس رسول راجع به دشمنان بزرگ موعظه می‌کند، به سلاح قابل دسترسی برای این نبرد نیز اشاره می‌کند.^(۲۳) از «خود نجات و شمشیر روح، که کلام خداست»، مخصوصاً با تأکید یاد شده است. هیچ چیزی قابل مقایسه با کلام خدا نیست چونکه کلام خدا «زنده و مقتدر و برنده‌تر از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است.»^(۲۴) همچنین در کتاب مقدس آمده است، کلام خداست که می‌تواند دشمن بزرگ را شکست دهد.^(۲۵)

پاره‌ای تعلیمات در مورد کلیسا وجود دارند که حقیقت ندارند: نخست اینکه کلیسا گام به گام پیروز خواهد شد و سرانجام تمامی جهان را در بر خواهد گرفت. مورد دیگر اینکه اگر کلیسا متحمل رنج‌ها شود علتش اشتباهاتی است که مرتکب شده است و بدون چنان اشتباهاتی، رنجی در کار نخواهد بود. ولی آموزه کتاب مقدس متفاوت است. هرگاه و چنانچه کلیسا براساس کلام خدا تعلیم دهد، متحمل رنج‌های بیشتری خواهد شد. مسیح به کلیسایش وعده داد که در طریق رنج‌بردن، او را متابعت خواهد نمود.^(۲۶) اما باتوجه به آنچه که گفته شد، چگونه می‌توانیم از جلال و پیروزی فرجامین کلیسا سخن بگوئیم، در حالی که مسیحیان واقعی اندک‌اند؟ پیروزی در انجام اراده خداست. خواسته خدا اینست که هیچ‌کس گم نشود، بلکه می‌خواهد همه نجات یابند.^(۲۷) ولی وقتی که پیغام نجات به سراسر جهان برسد، همیشه یک نوع دسته‌بندی وجود خواهد داشت «برای افتادن و برخاستن بسیاری.»^(۲۸) بدین ترتیب مردم «از هر امت و قبیله و قوم و زبان»^(۲۹) جمع خواهند شد - یعنی تمام کسانی که در ایمان به مسیح نجات یافته‌اند. از دیدگاه دنیا ممکن است آنها جمعیت کمی باشند، اما در واقع «گروهی عظیم [می‌باشند] که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد.»^(۳۰)

پیروزی از آن کسی است که بر تخت نشسته است، چونکه او تمام دشمنان خود را شکست داده است، اما از سوئی پیروزی از آن کسانی است که او را به عنوان نجات‌دهنده و پادشاه خود، پذیرفته‌اند، آنها نیز پیروز اعلام خواهند شد، چونکه آنها هم دشمن بزرگ خود را شکست داده‌اند: «ایشان به وساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند.»^(۳۱)

- ۱- اول قرن تیان ۹:۱۳
 ۲- اول قرن تیان ۱۰:۱-۳۱
 ۳- غلاطیان ۱:۳-۵
 ۴- دوم پطرس ۲:۱۴
 ۵- دوم تیموتاوس ۱:۴-۴؛ عبرانیان ۹:۱۳
 ۶- کولسیان ۲:۱۶-۲۳
 ۷- اول تسالونیکیان ۵:۲۱
 ۸- تیطس ۲:۱
 ۹- اعداد ۱۱-۱۶
 ۱۰- خروج ۳۲
 ۱۱- متی ۶:۱۹-۲۱، ۲۴؛ لوقا ۱۱:۱۶-۳۱
 ۱۲- متی ۱۲:۳۶-۳۷
 ۱۳- افسسیان ۶:۱۰-۱۷
 ۱۴- متی ۴:۸-۱۰
 ۱۵- لوقا ۱۸:۸
 ۱۶- اول تیموتاوس ۱:۴ و ۲
 ۱۷- اول یوحنا ۲:۱۸
 ۱۸- اول یوحنا ۲:۱۹
 ۱۹- دوم یوحنا ۷-۱۱؛ اول یوحنا ۲:۲۰-۲۵
 ۲۰- دوم تسالونیکیان ۱:۲-۱۲
 ۲۱- روم ۱۶:۱۷-۱۸
 ۲۲- اول قرن تیان ۱۰:۱۱
 ۲۳- افسسیان ۶:۱۰-۱۷
 ۲۴- عبرانیان ۴:۱۲
 ۲۵- دوم تسالونیکیان ۲:۸
 ۲۶- متی ۱۰:۲۴؛ یوحنا ۱۶:۳۳
 ۲۷- اول تیموتاوس ۲:۴
 ۲۸- لوقا ۲:۳۴
 ۲۹- مکاشفه ۷:۹
 ۳۰- مکاشفه ۷:۹
 ۳۱- مکاشفه ۱۲:۱۱

۲۰

زمان‌های انسان

۱- خدا، مالک تمام زمانهاست

براساس ایمان مسیحی، زمان بخشی از خلقت است. زمان یکی از شرایط برای زیستن ما در این دنیا است. تمام حوادث و تمام فعالیت‌های انسانی زمان خاص خود را دارند.^(۱) بنابراین، همهٔ زمانها با توجه به محتویات خود متفاوت می‌باشند. «زمان تنگی»^(۲) یا حوادث ناگوار، زمان انتقام، زمان دیدار، «اوقات استراحت»^(۳)، «فصول بارآور»، «وقت مقبول» و «روز نجات». هر زمانی به خاطر نیات خدا اهمیت خاص خود را دارد. اهمیت یک زمان خاص ارتباط نزدیکی با طول آن زمان ندارد. اهمیت زمان نه در طول آن بلکه وابسته به حقیقتی است که خدا در آن زمان انجام داده است. پس زمان معنی و محتوای خاصی را می‌رساند و انسان را در تحقق ارادهٔ خدا، کمک می‌کند: «این کلام بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را به جا آوری. ببین امروز حیات و نیکوئی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.»^(۴)

خدا مالک زمانها است.^(۵) بنابراین او برای انسان حد و مرزی مقرر نموده است، هم بر روی زمین وهم در طول زمان: «هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکن‌های ایشان را مقرر نمود.»^(۶)

در تاریخ نجات می‌توان به روشنی مشاهده کرد که خدا چگونه با زمان و انسان برخورد نموده است. در اینجا عباراتی نظیر «زمان» حداقل برای نشان دادن مقاصد «انجیل» دارای اهمیت فراوان می‌باشند. انجیل حاوی پیام شادی بخشی است حاکی از اینکه: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.»^(۷) این واقعه در «زمان» صورت گرفت. بنابراین زمان می‌تواند نشان دهد که پسر خدا به این جهان آمد. این واقعه وقتی روی داد که قیصر آگوستوس بر روم و کیریلیوس بر سوریه حکومت می‌کردند.^(۸)

به همین ترتیب از طریق کلام آموخته‌ایم چه زمانی عیسی کار خود را آغاز کرد، چه زمانی رنج کشید و مرد و چه زمانی از مردگان برخاست.

در کتاب مقدس حتی به «ساعتی» که عیسی مُرد اشاره شده است. وقتی که زمینه‌های لازم برای این واقعه از سوی خدا فراهم شد، آنگاه زمان هم به کمال خواهد رسید.^(۹) چنین است که همه چیز در مورد زمان و نجات در کتاب مقدس گرد آمده است: «زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین مسیح برای بی‌دینان وفات یافت.»^(۱۰)

وقتی ما می‌کوشیم تا اهمیت زمان را برای وقایع بزرگ در تاریخ نجات درک کنیم، این حقیقت را به یاد می‌آوریم که خدا مالک زمان است. از آنجا که خدا خالق همه چیز، از جمله زمان است، او تنها کسی است که

می‌تواند حدود زمان را مشخص کند و به هر زمان معینی محتوای آن را بدهد. او تنها کسی است که می‌تواند زمان را مدیریت کند. او حدای ازلی و ابدی و مافوق زمان است.^(۱۱) او زمان را آفرید تا در خدمت انسان باشد. وقتی خدا «زمانهای معین و حدود مسکن‌های ایشان را مقرر نمود»، بدین جهت بود که «شاید او را تفحص کنند.»^(۱۲)

۲- اهمیت زمان برای نجات شخصی ما

زمان در خدمت فیض است. زمان با توجه به زندگی فردی بدین معنی است که هر کس می‌تواند در طول زندگیش فیض خدا را تحصیل کند و یا با سخت نمودن دل خود فرصت‌ها را از دست ندهد و اگر زمانی داوری بر او اعمال شود علتش اینست که وقتی که با خدا مواجه شد، فرصت‌ها را از دست داد.^(۱۳) اما علاوه بر آن نجات انسان مربوط است به امور ازلی. عبارات «ازل» و «ازلیت» را به مفهوم واقعی فقط می‌توان به خدا اطلاق نمود، از آنجا که او قبل از «بودن» جهان و انسان «بود» است، خدا «ابدی» است، او وجودی است که حتی بعد از پایان زمان هم خواهد «بود».^(۱۴) بنابراین او «اول و آخر»^(۱۵) نیز نامیده می‌شود.

کلمه «ازلی» در مورد آنچه که بیانگر وجود و کارهای خداست، به کار می‌رود. تصمیم خدا از ازل بر این بود که بنی‌آدم نجات یابد، چون از پیش می‌دانست که انسان ساقط خواهد شد. تصمیم او در طرح نجات نیز ازلی است.^(۱۶) بدین طریق حتی انسان هم «در زمان» آفریده شد و در طول زندگیش در این دنیا، به طرق مختلف محدود به زمان است، و احتمال دارد به ابدیت نیز بییوندد: «رحمت خداوند بر ترسندگانش از ازل تا ابد

است»^(۱۷)، پس بنابراین انسان نیز می‌تواند در ابدیت خدا سهیم باشد. خدا این فرصت را به کسانی داده است که از طریق کلیسای مقدسش با مسیح متحد شده‌اند.^(۱۸) ولی ما باید توجه داشته باشیم که این شراکت در حیات ابدی، در همین زندگی شروع شده است و این به ما نشان می‌دهد که «زمان» و «ابدیت» را نباید از یکدیگر جدا دانست. در فرضیه مسیحیت آمده است «آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد.»^(۱۹) یعنی درست هم‌اکنون از نعمت حیات جاودانی بهره‌مند شده است و ادامهٔ این حیات موقوف به پایان وظیفه «زمان» و تبدیل شدن زمان به ابدیت است.^(۲۰) انجیل یا مژده نیکو در قالب دعوتی در این جهان و اینک به ما رسیده است و این موردی است که «زمان» را برای ما چنین مهم نموده است و زمانی که در آن زندگی می‌کنیم، «زمان مقبول»^(۲۱) گردیده است. وقتی چنین واقع می‌شود، هر زمانی، هر مکانی و دل هر انسانی ممکن است بیت لحم، ناصره، اورشلیم، کفر ناحوم، خورزین و بیت صیدای جدیدی شود، چونکه مسیح را به خانه خود راه داده است و او را پذیرفته است. و این برای فقیران^(۲۲) مژدهٔ نیکوئی است. ولی اگر این خبر نیکو مقبول واقع نشود به نحوی که زمان معین «زمان مقبول» نشود، آنگاه به جای فیض داوری خواهد رسید «زیرا ایام تفقد خود را ندانستی.»^(۲۳) این مهم‌ترین معنی کلمهٔ «زمان» است: دورهٔ زندگی انسان، آنگاه که از فیض خدای ازلی بهره‌مند می‌شود.

۳- آیا زندگی کوتاه یا بلند است؟

در کتاب مقدس بعضی اوقات عمر انسان به «یک نفس» و روزهای او به

«سایه» تعبیر شده است.^(۲۴) چنین عباراتی به ما می‌آموزند که زندگی کوتاه است. «مادام که روز است»^(۲۵) چه بهتر که انسان به معنی و هدف زندگی بیندیشد. وقتی که انسان آرزوی عمر دراز می‌کند احتمالاً در اشتباه است. بسیاری انسانها بوده‌اند که عمر دراز اما پر از فقر یا بسیاری از امور شک برانگیز داشته‌اند. از سوی دیگر ممکن است کسانی را مشاهده کنیم که دارای عمری بسیار کوتاه، اما سرشار از وقایع بزرگ بوده‌اند و در روزهای کوتاه عمر خود کارهای بزرگی انجام داده‌اند. این مورد مخصوصاً وقتی روشن می‌شود که ما نگاهی به زندگی عیسی مسیح بیندازیم: دوره‌ای شامل حدود سه سال از روزی که بعد از سالهای آرام جوانی در انتظار آشکار شد. سؤال اینست که: در طول تاریخ بشریت و در یک دوره‌ای چنین کوتاه در کی و کجا می‌توان اینچنین زندگی متبارک و کاری چنین عظیم، پیدا نمود؟ هیچ‌کس هرگز نتوانسته است تعلیمات او را آنچنان که در سراسر اعمالش تجلی می‌یافت، به درستی انجام دهد: «مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند.»

آنچه که به زندگی ارزش و معنا می‌بخشد، در گام اول طول زندگی نیست. ولی خطای دیگری وجود دارد که بسیار متداول و خطرناک است و آن عبارتست از ایده‌ای مبنی بر اینکه در زندگی باید ثروتمند باشیم و این ثروت را از راه پول در آوردن، مال‌اندوزی، موفقیت، قدرت و نفوذ، به دست آوریم. ایده‌هایی این چنینی توسط عیسی مسیح، انکار شده‌اند: «زنهار از طمع بپرهیزید، زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»^(۲۶) در ملکوت خدا قانونی وجود دارد مبنی بر اینکه از دست

دادن‌ها و ضررهای مادی احتمالاً با منافع روحانی و جاودانی جبران می‌شود،^(۳۷) زیرا مهم‌تر از یک زندگی طولانی و موقت «رهانیدن جان» است، که این اصل زندگی است. این امر در مورد کسانی انجام می‌پذیرد که «نصیب خود»^(۳۸) را دارند. و مسیح برای آنها به منزله «زیستن»^(۳۹) است.

زندگی به صورت یک امانت به انسان سپرده شده است، و بنابراین باید روی آن حساب باز کرد. اما دیگر این به عهده خدای دانای مطلق است که یک زندگی کوتاه و زندگی دیگر بلند باشد. پس بسیار مهم است که «ایام خود را بشماریم تا دل خرسندی را حاصل نمائیم»^(۴۰) فیض خدا مهم‌تر از طول زندگی است، فیضی که بدان وسیله دعوت شده‌ایم تا هم زندگی کنیم و هم کار کنیم.^(۴۱)

از آنچه که تاکنون بیان شد می‌توانیم متوجه شویم که تفکر متداول در مورد طول زندگی، شادی، و موفقیت در واقع ارزشی ندارد، بلکه برعکس اگر یک زندگی براساس آنچه که مسیح به ما آموخته است «زیستن در مسیح» و در ایمان و در محبت و عبادت و کامل باشد، آنگاه داشتن عمر طولانی برای صرف در چنین راههایی، نیکوست.

اما آیا اینها مواردی هستند که طالبان عمر دراز در پی آن باشند؟ و اگر به عمر دراز دست یابند ریشه‌های خود را هر چه عمیق‌تر در آن خاک خواهند فرستاد که یک روز از آن برخاسته‌اند؟ بنابراین کتاب مقدس اخطار می‌دهد: «ای برادران، این را می‌گویم، وقت تنگ است.»^(۴۲)

پس «بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید.»^(۴۳)

اگر ما به گذر زمان و کوتاهی عمر انسان توجه کنیم، این سؤال

صمیمانه برایمان مطرح می‌شود که: «در تمام امور دنیائی که مشاهده می‌کنیم و ارتباط روزانه‌مان با مردم، چگونه ممکن می‌شود وارد دنیای آسمانی و ابدی شد، در حالی که هر لحظه امکان دارد بمیریم؟»^(۳۴)

ناصران و فیلسوفان مختلف کوشیده‌اند با این شعار به ما کمک کنند: «به یاد داشته باش که خواهی مرد.» اما راه بهتر دیگری وجود دارد، و آن زندگی عادی مسیحائی در دعوت روزانه دیگران به نجات و به کار گرفتن تعلیمات مسیح در دعا و عبادت است. اینست بهترین راه برای اینکه همیشه به خاطر داشته باشیم که زمان اندک است^(۳۵)، و دیگر اینکه «در اینجا شهری باقی نداریم، بلکه آینده را طالب هستیم.»^(۳۶)

- | | |
|--|---------------------------------|
| ۱- جامعه ۱:۳-۸ | ۲- مزامیر ۳۷:۳۹ |
| ۳- اعمال ۱۹:۳؛ ۱۷:۱۴؛ دوم قرن‌تیان ۲:۶ | |
| ۴- تثنیه ۱۴:۳۰ و ۱۵ | ۵- افسسیان ۱:۲۱ |
| ۶- اعمال ۱۷:۲۶ | ۷- یوحنا ۱:۱۴ |
| ۸- لوقا ۲:۱-۲ | ۹- غلاطیان ۴:۴ |
| ۱۰- روم ۵:۶ | ۱۱- دوم پطرس ۳:۸؛ مزامیر ۹۰:۴ |
| ۱۲- اعمال ۱۷:۲۶-۲۷ | ۱۳- لوقا ۱۹:۴۱-۴۴؛ متی ۲۳:۳۷-۳۹ |
| ۱۴- مزامیر ۲:۹۰؛ اشعیا ۲۸:۴۰ | ۱۵- مکاشفه ۲۲:۱۳؛ اشعیا ۴۰:۱۳ |
| ۱۶- افسسیان ۹:۱؛ ۹:۳؛ کولسیان ۱:۲۶؛ عزرا ۳۷:۲۶ | |
| ۱۷- مزامیر ۱۰۳:۱۷ | ۱۸- یوحنا ۱۷:۳ |
| ۱۹- یوحنا ۳:۳۶ | ۲۰- فیلیپیان ۳:۱۲؛ اول قرن‌تیان |

۱۲-۸:۱۳

- ۲۱- دوم قرن‌تیاں ۲:۶
- ۲۲- لوقا ۴:۱۸-۱۹
- ۲۳- لوقا ۱۹:۴۱-۴۴
- ۲۴- مزامیر ۳:۱۴۴-۴
- ۲۵- یوحنا ۹:۴
- ۲۶- متی ۱۶:۲۴-۲۶
- ۲۷- فیلیپیان ۱:۲۱
- ۲۸- لوقا ۱۰:۴۰-۴۲
- ۲۹- مزامیر ۳:۶۳؛ اول تسالونیکیان ۵:۲۴
- ۳۰- مزامیر ۹:۱۲
- ۳۱- اول قرن‌تیاں ۷:۲۹
- ۳۲- متی ۲۴:۴۲
- ۳۳- فیلیپیان ۱:۱۹-۲۶؛ دوم تیموتاوس ۴:۸-۶
- ۳۴- مزامیر ۳۰
- ۳۵- اول قرن‌تیاں ۷:۲۹
- ۳۶- عبرانیان ۱۳:۱۴

۲۱

زندگی و مرگ

۱- هدیه زندگی

زندگی هدیه‌ای است از سوی خدا. بنابراین در رابطه با آنچه که در زندگی شخصی خود انجام می‌دهیم به او حساب پس خواهیم داد.^(۱) این مورد آنچنان که در رابطه با روح ما صادق است، در مورد جسم ما نیز صادق می‌باشد. به این دلیل ما باید از قدرتهای جسمانی و روحانی خود حفاظت کرده و آنها را به هدر ندهیم. اما زندگی جسمانی، پایان کار نیست، پس می‌بایست در تمام شرایط از جسم محافظت نمود. زندگی جسمانی به عنوان ابزاری به ما عطا شده است تا وظائف خود را انجام دهیم. بدین جهت ما نمی‌توانیم آنچنان به این ابزار پردازیم که از وظیفه خود غفلت کنیم.

بزرگترین الگوی این مورد را در کسی داریم که فرمود: «کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد.»^(۲)

اگر مسیحیان در لحظات خطیر زندگی خواه به دلیل ترس از مرگ و

خواه ارزش نهادن به زندگی، از این نکته غفلت کنند، غفلت آنها تنها نشان‌دهنده عدم آگاهی‌شان از تعلیمات عیسی مسیح است.^(۳)

۲- چرا مرگ وجود دارد؟

«همچنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت، و به اینگونه موت بر همهٔ مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.»^(۴) این فرضیه مسیحیت را از تمامی ادیان و مکاتب فکری، مجزا کرده است. اگر سقوط بزرگ انجام نمی‌شد، دنیا اینک چگونه بود، هیچ‌کس نمی‌داند. ما تجربه و شناختی از آن وضعیتی نداریم، ولی در ضمن به آن تجربه و شناخت هم نیاز نداریم، چون: «به سبب خطای یک نفر و به واسطهٔ آن یک، موت سلطنت کرد.»^(۵)

بعضی اوقات دلایل دیگری برای مردن ارائه می‌گردد، از جمله پیری، ضعف و بیماری. ولی این موارد را در پروسهٔ مرگ باید در درجه دوم محسوب نمود. وقتی کتاب مقدس عمر انسان را ۷۰ تا ۸۰ سال ذکر کرده است،^(۶) پیری و ضعف و بیماری نشانه‌های قدرتی می‌باشند که بعد از سقوط، در کار هستند.

۳- مرگ چیست؟

کتاب مقدس به ما می‌گوید که در مرگ جسمانی روح و جسم از هم جدا می‌شوند، ولی از بین نمی‌روند. ما ممکن است به صورت‌های مختلف بمیریم و ممکن است به صورت‌های مختلف دفن شویم، ولی در هر حال جسم انسان «به خاک راجع [می‌گردد]، که از آن گرفته [شده است].»^(۷)

اگر درک این مورد که خدا چگونه می‌تواند بقایای جسم را از خاک برانگیزاند و دوباره به آن حیات بدهد، برایمان مشکل است، باید متوجه این مسئله باشیم که این مشکل، همان مشکل بزرگی است که با آغاز حیات داریم. واقعیت اینست که: ما باید آنچنان که پایان انسان را فهمیده‌ایم، کم و بیش، آغاز او را هم بدانیم: «تو بر دل من مالک هستی، مرا در رحم مادرم نقش بستی... استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم.»^(۸)

اگر ما بخواهیم جداسدن روح را از جسم درک کنیم، لازمست که فرق بین فرضیه مسیحیت و برخی از تعالیم فلسفی و مکاتب ایده‌آلیستی را تشخیص دهیم. بسیاری از این مکاتب بر این عقیده‌اند که «روح در زندان جسم محصور است»، و تنها از طریق مردن بدن می‌تواند از این زندان رها شود. تمام ایده‌هایی از این قماش با تعلیمات کتاب مقدس در مورد خلقت در تضاد می‌باشند. براساس تعلیم کتاب مقدس از خلقت، هم جسم و همه روح توسط خدا آفریده شده‌اند و هر دو به یک اندازه تحت تأثیر سقوط قرار گرفتند و هر دو نیازمند نجات می‌باشند. بنابراین مرگ جسم شامل رهایی یا نجات روح نیست، بلکه روح و جسم در لحظه مرگ از هم جدا می‌شوند، ولی این جدائی موقتی است. آنها دوباره در رستاخیز مردگان متحد می‌شوند و دوباره به صورت یک انسان کامل درمی‌آیند و در همان وضعیت با آینده ابدی خود مواجه می‌شوند.

باید پذیرفت که مرگ موردی ترسناک است. مرگ مرحله‌ای ترسناک در اتحاد و تمامیت انسان است. ولی این مرحله موقتی است. بدن مرده به طریقی دفن می‌شود، یا سوزانیده می‌شود، ولی روح به جایگاه خود می‌رود

و منتظر می‌ماند برای رستاخیز جسم و پیوستن به آن. بنابراین مرگ پایانی قطعی بر اتحاد روح و جسم انسان نیست. این اتحاد گسسته شده در مرگ، در هنگام رستاخیز دوباره تجدید می‌شود.^(۹)

فرضیه مسیحیت راجع به زندگی و مرگ را باید کاملاً از تمام فرضیه‌ها و مکاتب دیگر جدا دانست، خواه با فرضیه مسیحیت مشابهتی داشته باشند یا نداشته باشند. تمامی اندیشه‌ها و باورهای راجع به مرگ می‌بایست مانند مسیحیت براساس فرایض نامبرده شده یعنی خلقت و سقوط، نجات در عیسی مسیح و اتحاد جسم و روح باشند. خدا دنیای خوبی آفرید - دنیائی بدون گناه و مرگ. اما به دلیل سقوط و عصیان انسان بر علیه خدا، قدرت‌های شیطانی به جهان آمدند، و بدین ترتیب مرگ هم آمد.

اینست حقیقت کلی در مورد مرگ. وقتی کسی می‌میرد، علت مرگش گناه و جرم شخصی او نیست. وقتی کسی می‌میرد ثابت می‌شود که او به عنوان انسان در فرجام همگانی بشریت سهیم است و طبق کلام خدا «مردم را یک بار مردن و جزا یافتن مقرر است.»^(۱۰)

۴- مرگ شکست خورده است

وقتی پولس رسول می‌فرماید: «وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهائی بخشد؟» سپس با فریاد شادی ادامه می‌دهد: «خدا را شکر می‌کنم که به وساطت خداوند ما عیسی مسیح!»^(۱۱) چرا آن سخنان ناامیدکننده و این فریاد خوشحالی؟ او به این حقیقت رسیده است که مسیح پسر ازلی خدا، به جهان آمده است و در شرایط انسانی ما سهیم شده است. سهیم‌شدن او در شرایط انسانی ما در

زمان کودکی، تربیت‌شدنش، حرفه‌اش، در کارش در خستگی و اشک‌هایش و رنج‌هایش تجلی یافت. آنچه که مهم‌تر است اینست که او به خاطر خطایای ما رنج کشید و مرد و مدفون شد و سپس از مردگان برخاست و شرایط ما به خاطر کاری که مسیح انجام داد دگرگون شد: «چنانچه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی به وساطت خداوند ما عیسی مسیح.»^(۱۳) «بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل‌شدن ما برخیزانیده شد.»^(۱۳) «زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد، به وسیله یک، یعنی عیسی مسیح.»^(۱۴)

بدین جهت است که مرگ شکست خورده است و شکست‌دهنده خود یا عیسی مسیح خداوند را ملاقات کرده است.

ولی اینک مردم اکثراً می‌پرسند: «اگر چنین است، پس ما چرا می‌میریم؟»

پاسخ این سؤال را می‌توان به دو طریق داد. اول: همه انسانها از طریق گناه اصلی گناهکار شده‌اند و بدین ترتیب محکوم به مرگ می‌باشند. واقعیت اینست که کسی که به مسیح ایمان داشته باشد با خدا آشتی داده شده است و «از موت به حیات منتقل گشته است»^(۱۵)، ولی در عین حال در فساد انسان سهیم است. این میراث حاکی از اینست که شیطان تا پایان در زندگی او کار می‌کند و ممکن است در هر زمان او را از مسیر حیات

منحرف سازد.

مرگ مزد گناه است برای تمام انسانها چونکه انسانها گناه را از «آدم» به میراث برده‌اند. دوم: کسی که ایمان دارد، در ظاهر خواهد مرد، یعنی بین جسم و روح او جدائی خواهد افتاد، ولی از سخت‌ترین و مشکل‌ترین بخش مرگ رهائی می‌یابد، چون مسیح می‌فرماید: «هر که به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد.»^(۱۶) و «اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.»^(۱۷) و «هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده گردد، و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد.»^(۱۸) حتی گرچه مرگ شکست خورده است، کتاب مقدس هیچگاه منکر قدرت مرگ در ایجاد درد، اندوه و ترس نیست. یک ایماندار مسیحی شاید مایل باشد «رحلت کند و با مسیح باشد»^(۱۹) ولی در این صورت هم از درد و اندوهی که غالباً دوشادوش مرگ است، رها نخواهد شد. عوامل فراوانی در این درد و اندوه دخیل می‌باشند: آنچه که در آخرین روز و آخرین ساعت زندگی اتفاق می‌افتد، جدائی بین روح و جسم و جداشدن از کسانی که دوستشان داریم، می‌باشد.^(۲۰)

ما در دعا‌های خود متردد هستیم، از یک سو مرگ، ما را از دردها و رنج‌های زندگی می‌رهاند و به سوی وعده آسمانی خود می‌رویم، و از سوی دیگر می‌خواهیم زنده بمانیم تا به خدمت به هم‌نوعان خود ادامه دهیم.

۵- زمان رحلت

باتوجه به مسئله‌ای به نام مرگ، سؤال چگونه مردن مهم‌تر از چه زمان مردن است. این بدین معنی است که زمان مردن ما خواه زود و خواه دیر،

خواه بعد از بیماری و خواه در حین سلامتی، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. مهمترین سؤال در مورد مرگ اینست که اگر با مرگ مواجه شویم به خود چه می‌گوئیم؟ شاید بگوئیم «من هر لحظه می‌میرم.» اگر ما نتیجه‌گیری درستی از مرگ داشته باشیم، برای پذیرش مرگ آماده خواهیم بود. می‌توان به طریق دیگری این را توضیح داد: مسائل زیادی هستند که در طول زندگی بارها با آنها مواجه می‌شویم، مواردی نظیر کار، امتحان، بیماری و غیره. اگر در چنین مواردی بارها شکست بخوریم، ممکن است دوباره شروع کنیم و موفق شویم و ولی در اینجا یک استثناء وجود دارد و آن مرگ است. تجربه مرگ یک بار اتفاق می‌افتد، و این واقعه منحصر به فرد تعیین‌کننده نتیجه زندگی ما می‌باشد مبنی بر اینکه آیا این زندگی متبارک بوده است یا نه. بنابراین طریق درست مردن، بسیار مهم است، یعنی به نیکی مردن، یعنی مهیا بودن برای ملاقات خدا^(۳۱). خدا در فیض خود فرصت‌های زیادی برای این آمادگی به ما داده است: فرصت‌هایی که بیمار می‌شویم و یا کسانی در اطراف ما بیمار می‌شوند و حوادث و اتفاقات بزرگ و ناگوار دوران ما. در تمام این موارد ما می‌توانیم صدای خدا را بشنویم: «بار دیگر شاید نوبت تو باشد!»

ما همیشه در مورد مرگی که در انتظار ماست می‌اندیشیم. آیا قبل از مرگ مدتی طولانی دچار بیماری می‌شویم و یا مدتی کوتاه؟ آیا در هشیاری کامل می‌میریم یا در ناآگاهی کامل؟ و مواردی نظیر این. ما باید تمام این سؤالات را موکول به اراده و تصمیم خدا بنمائیم. به هر حال چیزهایی هم به عهده ما گذاشته شده‌اند که می‌توانیم انجام دهیم و در مورد آنها تصمیم بگیریم. مهم‌ترین این موارد اینست که به تمام وظایف و

مسئولیت‌هایی که با خدا و مردم داریم، عمل کنیم.^(۲۳) تمامی دعوایی که با دیگران داریم و هنوز هم برقرار می‌باشند، حل و فصل شود و مدعیان خود را ببخشیم و «اگر ممکن است به قدر قوه خود با جمیع خلق به صلح»^(۲۳) بکوشیم، سپس آماده برای رحلت شویم، چون مرگ ممکن است هر لحظه فرا رسد. اگر مرگ زود و یا دیر بیاید، تغییری در رابطه ابدی ما با خدا به وجود نخواهد آمد. ما برحسب اراده خدا دیر یا زود «به سلامتی رحلت»^(۲۴) می‌کنیم.

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱- روم ۱۲:۱۴ | ۲- یوحنا ۱۳:۱۵ |
| ۳- اول یوحنا ۴:۱۸-۲۱ | ۴- روم ۱۲:۵ |
| ۵- روم ۱۹:۱۵-۵ | ۶- مزامیر ۱۲-۷:۹۰ |
| ۷- پیدایش ۱۹:۳ | ۸- مزامیر ۱۳۹:۱۳-۱۵ |
| ۹- لوقا ۱۶:۲۲؛ ۲۳:۲۳ و ۴۶؛ اول قرنتیان ۱۵:۳۵-۵۸؛ اول تسالونیکیان ۵:۲۳ | ۱۰- عبرانیان ۹:۲۷؛ دوم تیموتاوس ۱:۴ |
| ۱۱- روم ۲۴:۲۵-۷ | ۱۲- روم ۲۱:۵ |
| ۱۳- روم ۲۴:۲۵-۴ | ۱۴- روم ۱۷:۵ |
| ۱۵- یوحنا ۵:۲۴ | ۱۶- یوحنا ۶:۴۷ |
| ۱۷- یوحنا ۸:۵۱ | ۱۸- یوحنا ۱۱:۲۵-۲۶ |
| ۱۹- فیلیپیان ۱:۲۳ | ۲۰- فیلیپیان ۱:۲۱-۲۶ |
| ۲۱- عاموس ۴:۱۲ | ۲۲- متی ۵:۲۱-۲۶ |
| ۲۳- روم ۱۲:۱۸ | ۲۴- لوقا ۲:۲۹ |

۲۲

بازگشت مسیح

۱- ملکوتی که متزلزل نخواهد شد

وقتی که مردم خدا در ایمان گام بردارند، به سوی «شهر آینده» و «ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید»^(۱) گام برمی‌دارند. تسلی بزرگی در فهم این مورد وجود دارد. ولی برخوردار شدن از امنیت دلیل قدم زدن مردم خدا با مسیح نیست، بلکه این امنیت پی‌آمد همگامی آنان با مسیح است. نکته اصلی اینست که «ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید» را غالباً نوعی «امید» تلقی می‌کنند. اما امید مسیحی را می‌بایست از سایر امیدهای دنیائی کاملاً متمایز نمود.

امیدهای دنیائی چیزی بیشتر از «آرزوها» نیستند. امید مسیحی «امید زنده» و «امید به خدای زنده»^(۲) است. چنین امیدی «باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.»^(۳)

۲- عیسی مسیح با جلال باز خواهد گشت

کتاب مقدس به روشنی تمام بازگشت مسیح را تعریف کرده است. بازگشت مسیح به دلایلی چند صورت می‌پذیرد، یک دلیلش استهزاء و ریشخند دشمنان ایمان است.^(۴) دلیل دیگر گرایش مسیحیان به تنبلی است، تا جایی که دو دل یا دلسرد می‌شوند و سرانجام ایمان خود را از دست می‌دهند. اینست که نجات‌دهنده ما می‌فرماید «آنچه به شما (شاگردان) می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!» «لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟»^(۵) ولی زمان بازگشت مسیح بر ما آشکار نیست: «پس بیدار باشید، زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.»^(۶) این تعریف احتمالاً برای ما تعجب‌آور و باورنکردنی است. اما وقتی مسیحیان شروع به تحقیق و تفحص روی این موارد نمودند، مقهور حکمت و فیض خدا شدند، و خدا با مکتوم نگهداشتن اسرار بازگشت مسیح، این را ثابت نمود.

اما علیرغم تعلیمات روشن کتاب مقدس در مورد زمان بازگشت مسیح، این حقیقت همیشه مورد توجه قرار نگرفته است. دوره‌هایی در تاریخ کلیسا وجود داشته‌اند که مردم وسوسه شده‌اند با نتیجه‌گیری‌های پیچیده زمان دقیق بازگشت مسیح را تخمین بزنند. این اقدام توسط مسیحیان معمولی و اساتید شناخته شده صورت گرفته است. آنها با آمیختن نشانه‌های زمانی در کتاب مقدس بازگشت مسیح را تخمین می‌زدند، و در کنارش تفسیر خاصی به طریق خود ارائه می‌دادند. اگرچه روش‌ها و نتیجه‌گیری‌هایشان محکوم است، ایرادی بر ایمانشان در خداوند وارد نیست و علاقه آنها به «روز مسیح» قابل ستایش است.^(۷)

چون تلاش‌های آنها برای تعیین زمان محکوم است، خواه این را بدانند، خواه ندانند، آنها در تضاد با تعلیمات کتاب مقدس می‌باشند.^(۸)

۳- نشانه‌های بازگشت مسیح

نشانه‌هایی چند مبنی بر نزدیک‌شدن زمان بازگشت مسیح در کتاب مقدس ارائه شده است.^(۹) این نشانه‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: نشانه‌هایی در جهان انسانی، نشانه‌هایی در طبیعت و سیارات و نشانه‌هایی در درون کلیسا. در رابطه با نشانه‌های دسته اول می‌توان به جنگ‌ها، امراض مهلک، قحطی‌ها و فحشا، اشاره نمود. در رابطه با نشانه‌های طبیعی و کیهانی می‌توان به زلزله‌ها، طوفان‌های مهیب و تحولات عظیم در عالم ستارگان اشاره نمود. در رابطه با نشانه‌های درون کلیسا می‌توان به ظهور معلمان کذب به تعداد فراوان‌تر از هر زمان، گستاخی و بی‌شرمی لجام گسیخته و ازدیاد ارتداد علنی و آشکار در برگشت از انجیل مسیح و بالاخره ظهور و اعمال ضد مسیح اشاره نمود.

در مخالفت با نشانه‌های دنیای انسانی و طبیعی غالباً بحث می‌شود که چنین نشانه‌هایی در تمام طول تاریخ بشریت وجود داشته‌اند و نمی‌توان مفهوم خاصی در رابطه با بازگشت مسیح بدانها بخشید. اما براساس شهادت کتاب مقدس این نشانه‌ها در صورتی که به درستی مورد مطالعه قرار گیرند، روشن می‌باشند.

هر چه بیشتر که به زمانهای آخر نزدیک شویم، این نشانه‌ها بیشتر تکرار می‌شوند و مطابقت بیشتری یا نشانه‌های ارائه شده در کتاب مقدس پیدا می‌کنند.

اگر پیشگوئی‌های متداول در مورد پیشرفت در جهان تا این درجه تحقق یافته است، تعجب آور نیست که نشانه‌های درون کلیسای مسیح در حال فزونی و علنی شدن باشد. نبوت‌های خاصی در مورد ارتداد بزرگ در عمیق‌ترین آموزه‌های کتاب مقدس، چه در مورد الوهیت مسیح، و کفار او برای گناهکاران، اینک در بسیاری از کلیساهای جهان، تحقق یافته است.^(۱۰) این جریان موجب آزار کسانی شده است که نمی‌خواهند از ایمان ارتودکسی (عقیده درست) کلیسا، منحرف شوند.^(۱۱) ستایش‌کنندگان مسیح و کلام او از این آزارهایی که از ناحیه دشمنان خارجی و قسم خورده مسیح است، بی‌بهره نمانده‌اند.^(۱۲)

مهم‌ترین نشانه‌ها

معمولاً می‌شود گفت که بسیاری از نشانه‌ها واقع شده‌اند، و یکی پس از دیگری آشکار شده‌اند. ولی نشانه‌هایی هستند که بیشترین توجه را جلب می‌کنند. این نشانه‌ها عبارتند از موعظه انجیل به تمام قوم‌ها، وضعیت قوم یهود، و آخرین ظهور ضد مسیح^(۱۳). ولی در رابطه با این اشارات باید کاملاً مواظب باشیم و اخطارهای مسیح به خاطر داشته باشیم. تمام این موارد را می‌توان در یک نمونه روشن نمود و آن سقوط و نابودی شهر اورشلیم می‌باشد.^(۱۴) حتی در این رابطه اورشلیم «سنگی گران بار برای جمیع قوم‌ها [خواهد بود] و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد.»^(۱۵)

هیچ‌کس به آن اندازه مستعد نیست که به تفصیل بگوید کدام کلمه در متی فصل ۲۴ فقط اشاره به سقوط اورشلیم است و کدام کلمه فقط اشاره

به پایان زمان است. این دو دوره در بسیاری جهات در این فصل از انجیل متی درهم تنیده‌اند. عیسی وقتی که با شاگردان اولیه‌اش صحبت می‌کند این دو دوره را در سخنان خود در هم تنیده است. به نظر می‌رسد که او چنین گفت تا سخنان او متناسب با زمانه آنها و تمامی دوران‌ها باشد - سخنانی در قالب اطلاعات، اخبارها، مشورت‌ها - تمام این موارد آنها را بر آن می‌داشت که مراقب باشند.^(۱۶)

علاوه بر آن باید گفت که درک کامل این نبوت‌ها و نشانه‌ها تنها زمانی مقدور است که آخرین نشانه‌ها واقع شوند: «شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که (آمدن مسیح) نزدیک، بلکه بر در است.»^(۱۷) و سرانجام اینکه ما باید متوجه باشیم که اگر می‌خواهیم بدانیم زمان بازگشت مسیح نزدیک است یا نه، مشکل دیگری به وجود می‌آید، و آن بررسی میزان دسترسی مردم تمامی جهان به انجیل، قبل از پایان زمان می‌باشد.^(۱۸) آیا لازمست که کلام نجات‌بخش به گوش تک‌تک افراد از هر قومی برسد؟ و یا کفایت که کلام تبدیل به «شهادتی» برای انسان گردد؟

پاسخ این سؤال هر چه باشد، باتوجه به تحولات اخیر در کار بشارت در این جهان، ممکن است به زودی به جایی برسیم که دلیل کافی در اختیار داشته باشیم تا بگوئیم، براساس کلام خدا، اینک باید پایان زمان باشد، و اینک باید مسیح بر در ایستاده باشد.

۴- نشانه‌هایی در رابطه با کشور و مردم اسرائیل

در بعضی جهات بازگشت مسیح مرتبط است با وضعیت مردم زمینی او و کشورشان. ولی در رابطه با این مسئله ما باید کاملاً محتاطانه فکر کنیم.

آنچنان که سقوط اورشلیم و پایان زمان در فصل ۲۴ متی درهم تنیده‌اند، مسئله یهودیان و بازگشت مسیح بسیار با هم مرتبط می‌باشند. قبل از اینکه ما انتظار بازگشت مسیح را داشته باشیم، باید اتفاقی برای یهودیان بیفتد. براساس کلام خدا یهودیان «مردمان وعده»^(۱۹) می‌باشند و توسط خدا به طریقی خاص و برای هدفی خاص محافظت شده‌اند.

خدا می‌خواهد که قدرت و جلال خود را، داوری و فیض خود را در پیش چشمان ما به نمایش بگذارد. اما همچنین مایل است به ما نشان دهد که زمانهایی وجود دارند که فیض جاری می‌شود و زمانهایی وجود دارند که دلها سنگی می‌شوند، اما در آن روز که نبوت‌ها، تهدیدها، مجازات‌ها و وعده‌ها تحقق یابند، آنگاه انتها فرامی‌رسد.

سؤال کلی در مورد رابطه بین مردم یهودی و بازگشت مسیح در حول یک آیه کلیدی در جریان است: «ای برادران می‌خواهم رازی برای شما فاش سازم و آن اینست که یک حالت بی‌حسی روحانی موقت قوم اسرائیل را فراگرفته است تا آن زمانی که تعداد افراد ملل که قبلاً معین شده‌اند، تکمیل گردد و بعد تمام قوم اسرائیل نجات خواهند یافت.»^(۲۰) اینک با این سخنان ممکن است این شبهه پیش بیاید که تمام یهودیان تا زمان نجات یافتن کلیه افراد سایر قوم‌های کافر و ورود آنها به ملکوت خدا، سنگ‌دل باقی می‌مانند. اما یهودیان بسیاری در کشورهای مختلف، مسیحی شده‌اند. این یک سوی سکه است. سوی دیگر سکه جمله «تمامی

* - نقل از رساله به رومیان ۱۱: ۲۵-۲۷ ترجمه مؤده برای عصر جدید.

قوم» است. در اینجا یهودیان تفاوتی با قوم‌های کافر ندارند. هر چند که کار بشارتی از روزگار رسولان تاکنون ادامه داشته است، ما نمی‌توانیم بپذیریم که هر فردی در میان اقوام کافر، مسیحی شده باشد. این مسئله در مورد یهودیان هم صادق است: برخی مسیحی شده‌اند و برخی مسیحی نشده‌اند. در اینجا موقعیت کافران و یهودیان یکسان است. ولی تفاوتی در عبارت «بعد» «همچنین» (در ترجمه کینگ جیمز) مشاهده می‌شود... «و بعد تمام قوم اسرائیل نجات خواهند یافت.»^(۳۱) بعد (همچنین) یعنی «به همان ترتیب»: به همان ترتیب که بسیاری از کافران در این روزهای دل‌سختی یهودیان، به سوی ملکوت خدا گام برمی‌دارند، نجات یافتگان اسرائیل نیز آنگاه که سخت دلی در بین آنها متوقف شود، به سوی ملکوت خدا گام برمی‌دارند. وقتی این تعداد عظیم یهودیان که در اینجا «تمام قوم اسرائیل» (همگی اسرائیل) نامیده شده‌اند، ایمان بیاورند، آنگاه عیسی مسیح خداوند در جلال بازمی‌گردد.

ولی پولس رسول چگونه می‌تواند این مورد را «راز» بنامد؟^(۳۲) ما باید فرق بین زمان پولس رسول و زمان خود را تشخیص دهیم. خوانندگان رومی رسالهٔ پولس چگونه می‌توانستند حدس بزنند که یهودیان قرن‌ها سنگدل باقی می‌مانند و گذشته از آن بعد از چنان زمانی از سنگ‌دلی، بتوانند «همگی» به سوی ملکوت خدا بروند؟ پولس به خوانندگان گفت که این یک «راز» است. ولی برای ما کمتر از یک راز است، چونکه مشاهده می‌کنیم چگونه سخنان پولس رسول به حقیقت پیوسته است؛ ولی هنوز هم رازی وجود دارد، چونکه هنوز هم باید بیرسیم: چگونه این پیشگویی تحقق می‌یابد و «همگی اسرائیل» ایمان می‌آورند؟ این نمونه‌ای است از

اقدام درخشان خدا در امر نجات، و در عین حال یکی از بزرگترین نشانه‌ها است که طلوعه بازگشت مسیح می‌باشد.

۵- نشانه ضد مسیح

علاوه بر آنچه که در مورد «ضد مسیح» گفتیم، باید چند مورد را اضافه کنیم: «ضد مسیح» همیشه از طریق ضد مسیح‌های گوناگون در کار بوده است، ولی او خودش در شکل کامل و بلافاصله بعد از بازگشت مسیح ظاهر می‌شود. پولس رسول او را «مرد شریر» و «فرزند هلاکت» نامیده است و می‌گوید او «خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود» و دیگر اینکه «مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.»^(۲۳) وقتی این واقعه وحشتناک اتفاق بیفتد و قطعاً اتفاق خواهد افتاد، براساس کلام خدا، آنگاه شکی وجود نخواهد داشت که «پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش»^(۲۴) خواهد آمد.

۱- عبرانیان ۱۳:۱۴؛ ۱۲:۲۸

۲- اول پطرس ۱:۳-۹؛ اول تیموتاوس ۴:۱۰

۳- روم ۵:۵
۴- دوم پطرس ۳:۳-۴

۵- مرقس ۱۳:۳۷؛ لوقا ۱۸:۸
۶- متی ۲۵:۱۳

۷- فیلیپیان ۱:۱۰
۸- متی ۲۵:۱۳

۹- متی فصل ۲۴

۱۰- اول تیموتاوس ۴:۱-۳؛ دوم تیموتاوس ۳:۱-۹؛ دوم پطرس ۳:۳-۷؛ اول

یوحنا ۲:۸-۲۵؛ یهودا آیات ۱۷-۲۱.

- ۱۱- متی ۱۱:۵ و ۱۲؛ اول پطرس ۴:۱۲-۱۹
- ۱۲- متی ۹:۲۴-۱۰ ۱۳- متی ۱۴:۲۴؛ مرقس ۱۶:۱۵-۱۶
- ۱۴- متی فصل ۲۴ ۱۵- زکریا ۳:۱۲
- ۱۶- متی ۴:۲۴، ۱۱، ۱۳، ۲۵، ۴۲ ۱۷- متی ۳۳:۲۴
- ۱۸- متی ۱۴:۲۴ ۱۹- روم ۴:۹
- ۲۰- روم ۱۱:۲۵-۲۷ ۲۱- روم ۱۱:۲۶
- ۲۲- روم ۱۱:۲۵ ۲۳- دوم تسالونیکیان ۲:۳-۴
- ۲۴- متی ۲۵:۳۱

۲۳

داوری آخر

۱- داوری و داور

داوری آخر، آنچنان که کتاب مقدس می‌گوید، آخرین داوری از سلسله داوری‌های پیشین خواهد بود.^(۱) وقتی که خداوند داوری خود را اعلام می‌دارد، بدین معنی است که آخرین سخنان در مورد خوبی و بدی، راستی و ناراستی، خدادوستی و بی‌خدائی، گفته شده است و دیگر هیچ‌کس عذری در مقابل تصمیمات خدا ندارد.^(۲) در داوری آخر، عدالت کامل حکم‌فرما است.

بنابراین داوری آخر به ستایش و جلال و انصاف و جاودانگی خدا، منجر می‌شود. او داور اعلا است، اما او خدای تثلیث است، خوشایند او در عظمت ازلی و ابدی‌اش، منجر به اجرای داوری در نام شخص دوم خدائی تثلیث که هم نجات‌دهنده و هم داور است، می‌گردد.^(۳)

۲- چه کسی داوری می‌شود

«جمع امت‌ها در حضور او (پسر انسان) جمع^(۴) می‌شوند. وقتی

اعتقادنامه رسولان می‌گوید «زندگان و مردگان» معنی‌اش همان است. تنها فرقی که وجود دارد اینست که تفاوتی قائل شده است بین کسانی که تا روز داوری مرده‌اند («مردگان») و کسانی که در روز داوری زنده می‌باشند. بدین ترتیب کلمات این اعتقادنامه قویاً مشخص می‌کند که داوری بر همهٔ انسانها یعنی «جمع امت‌ها» اجرا می‌شود.

اما کتاب مقدس نیز می‌گوید که داوری «از خانه خدا شروع می‌شود.»^(۵) این آیه در نظر اول با موارد زیادی که در کتاب مقدس آمده مبنی بر اینکه کسانی که به مسیح ایمان دارند داوری نمی‌شوند، متضاد به نظر می‌رسد. ولی اگر این مورد درست است، سخن گفتن از داوری جمیع امت‌ها و یا «مردگان و زندگان» چگونه ممکن است؟ اگر ما تمامی تعلیمات کتاب مقدس را در این باب بررسی کنیم متوجه خواهیم شد که تمام این آیات بخوبی در هم می‌گنجند.^(۶) توضیحش اینست که ما باید تفاوتی قائل شویم بین داوری پنهانی فردی و داوری رسمی، یا داوری آشکار. داوری آشکار تأییدیه‌ای رسمی از داوری خصوصی است. از یک نظر داوری ایمانداران واقعی به مسیح آنگاه که مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفته و به خاطر مسیح عادل اعلام شده‌اند^(۷)، انجام شده است و این رأیی است صادر شده از بارگاه خدائی مبنی بر کفایت آنان و این رأی در داوری آخر و در آخرین روز، تأیید شده است. اما این داوری آخر نیز به دلیل دیگری لازم است: داوری‌های دروغین فراوانی در میان انسانها جریان داشته و دارد. بنابراین همه چیز باید در روشنائی قرار بگیرد تا یک داوری عادلانه و نهائی بر تمامی انسانها جاری شود^(۸). اما داوری کسانی که ایمان نیاورده‌اند، کاملاً واقعی است، نه قراردادی. آنها نمی‌توانند خود را در ردای

عدالت مسیح بیوشانند، چونکه این ردای عدالت به آنان تعلق ندارد. بنابراین پوشیده شده در اعمال خودشان در مقابل داور خواهند ایستاد.^(۹) در آن لحظه همه چیز در سایه این حقیقت که به نجات‌دهنده خود ایمان نیاورده‌اند، و خود را در ردای عدالت خود، پیچیده‌اند، آشکار خواهد شد.^(۱۰)

۳- دفترهای داوری

«دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، به حسب اعمال ایشان از آنچه که در دفترها مکتوب است.»^(۱۱)

برای فهمیدن درست این کلمات باید بسیار احتیاط کنیم، البته خدا برای به یادداشتن مواردی که باید داوری شوند برخلاف ما انسانها نیازی به دفتر و دستک ندارد.^(۱۲) ولی علیرغم این حقیقت وقتی سخن از دفترها به میان می‌آید، فقط منظور اینست که با تصاویر و سایر نمادها این مفهوم را به ما برساند که هیچ چیز از نظر خدا در داوریش پنهان نیست.

ممکن است نام بردن از «دفترها» موجب وحشت ما شود که شاید حاوی مطالبی بر ضد ما در روز داوری باشند. در این صورت ما باید به دفتر دیگری که نامش ذکر شده است، بیندیشیم و آن «دفتر حیات»^(۱۳) است. فیضی که در زندگی به ما ارزانی شده است، از روز ازل و به نام ما در آسمان نوشته شده است.^(۱۴) و این به ما نشان می‌دهد که یک شخص قبلاً در این زندگی می‌تواند در کنار کسانی قرار بگیرد که در آزمایش بزرگ و نهائی تبرئه خواهند شد، مشروط بر اینکه در زندگیش به عیسی مسیح خداوند ایمانی زنده داشته باشد.^(۱۵)

سؤال دیگری در مورد آن «دفترها» وجود دارد: «آیا تمام گناهان، از جمله گناهایی که قبلاً آموخته شده‌اند در این دفترها مجدداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت؟» بسیاری از اساتید کتاب مقدس چنین عقیده‌ای دارند. ولی چنین نیست، چونکه این مورد در تضاد با فرضیه کتاب مقدسی «آمزش» می‌باشد: «من هستم، من که به خاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گناهان تو را به یاد نخواهم آورد.»^(۱۶)

«تو جمیع گناهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت.»^(۱۷)

۴- «پاداش‌ها» و مزدها در داوری

در مواردی چند کتاب مقدس از پاداشی که به ایمانداران و گاهاً به تمامی مردم تعلق می‌گیرد صحبت کرده است. همچنین در رابطه با داوری آخر نیز از پاداش‌ها نام برده شده است. از آنجا که پاداش‌ها انواع مختلف دارند، لازم است تفاوت بین آنها را بدانیم. مهمترین نکته در تمام این موارد اینست که به قدری انسان گناهکار است و به طرق مختلف و فراوانی ساقط شده است که نمی‌تواند چیزی از خدا تقاضا کند. بنابراین انسان دلیلی ندارد و حق این را ندارد که پاداش یا مزدی از خدا بخواهد. نکته بسیار مهم دیگر اینست که نجات هرگز براساس تلاش‌ها و کارهای ما به دست نخواهد آمد. نجات تنها از طریق فیض و به خاطر عیسی مسیح ارزانی می‌گردد نه حتی مواردی نظیر ایمان انسان به کلام خدا و یا ایمان او به عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده‌اش. اعمالی هم هستند که شایسته پاداش می‌باشند. ایمان تنها یک دست گشوده شده برای تحصیل پاداش است، پاداشی که کاملاً رایگان است و ما کاملاً شایسته دریافت آن

نمی‌باشیم. بدین ترتیب هیچ ابهامی در رابطه با پاداش ایمان و ایماندار وجود ندارد.

فقط وقتی که این نکات مورد توجه قرار بگیرند امکان بررسی این قضایا در کتاب مقدس، آنگاه که سخن از «پاداش‌ها» و «مزدها» می‌کند، وجود خواهد داشت. این هدایا انواع مختلفی دارند. نوع اول متوجه اعمال نیکوئی است که ممکن است مردم در دنیا انجام داده باشند. خدا از تمام این اعمال خوب برای اهداف خویش استفاده می‌کند. او به عنوان خالق و نگهدارنده جهان از یک نفر استفاده می‌کند تا کس دیگری را کمک و خدمت کند. از میان این اعمال نیکو حتی یک عمل بی‌پاداشی نمی‌ماند. حتی اگر ما فقط همسایه تشنه خود را سیراب کنیم و غریبه‌ای را جرعه‌ای آب بنوشانیم، چنین کارهای ساده‌ای بی‌پاداش نمی‌مانند.^(۱۸) ما نمی‌دانیم وقتی خدا چنین اعمالی را پاداش می‌دهد، چگونه عمل می‌کند، ولی وعده او را داریم مبنی بر اینکه او چنین کاری انجام می‌دهد. در رابطه با کارهای خوب، فرقی بین ایماندار و بی‌ایمان وجود ندارد. اما پاداش شخص بی‌ایمان ولی نیکوکار در این جهان به او داده می‌شود.

نوع دوم متوجه خودِ نجات است. هر چند که نجات تنها از طریق فیض به خاطر عیسی مسیح و بدون هیچ اقدامی از ناحیه انسان، حاصل شده است، بعضاً در کتاب مقدس می‌خوانیم که نجات مقایسه شده است با مزدی که حاصل زحمت کارگر است. نجات هم اینگونه است و دارای همان اهمیت برای کسی است که نجات یافته است. اگر دو نفر نجات می‌یابند، یکی نسبت به دیگری بیشتر نجات نمی‌یابد. عیسی برای نشان دادن این حقیقت مثلی گفته است که در آن این مورد را با توصیفات از زندگی

دنیائی کارگران، درهم تنیده است. در این مثل او نشان می‌دهد که تمامی انسانها، خواه کسانی که از قدیم و خواه کسانی که جدیداً مسیحی شده‌اند به یک درجه از نجات برخوردار می‌شوند.^(۱۹) در این مثل کارگرانی که در آخرین ساعت روز به کار دعوت شده‌اند، مزد یک روز کامل کاری را می‌گیرند.

نکته مهمی در این مثل نهفته است: نجات برای همگان یکسان است. بنابراین غیرممکن است که این مثل را از دیدگاه اجتماعی و سیاسی، تفسیر نمود. اگر بکوشیم چنین دیدگاهی را به امور اجتماعی تسری دهیم، در اشتباه محض می‌باشیم. این مثل تنها به این مورد می‌پردازد که خدا نیکو و فیاض است: او به کسی که دیر رسیده است همان نجاتی را ارزانی می‌دارد که به شخصی که زودتر از او آمده است، ارزانی داشته است، حتی اگر این آخرین نفر، جانی باشد.^(۲۰)

نوع سوم متوجه خدمت ایمانداران در ملکوت خداست. آنچنان که خدا همه کسانی را که کار خوب انجام می‌دهند، پاداش می‌دهد، مردم امین خود را نیز در ابدیت پاداش می‌دهد. خدا در روز داوری تمام اعمال نیکوئی را که ایمانداران در طول زندگی خود انجام داده‌اند، البته نه به عنوان «یکی از این برادران کوچکترین»^(۲۱)، پاداش می‌دهد. خدا همه چیز را در مورد این اعمال نیکو می‌داند. او «بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسینی که در آن مشغول بوده و هستید، ظاهر کرده‌اید، فراموش کند.»^(۲۲)

۵- محکومیت ابدی

وقتی کسانی که داوری می‌شوند از خدا جدا می‌شوند و محکوم به «عذاب جاودانی» می‌شوند، دیگر داوری آنها تغییر نخواهد کرد و محکومیت آنها همین است.

در اینجا ما باید توجه داشته باشیم که در عهد جدید تمایزی روشن در بین «برزخ» و «جهنم» وجود دارد. مراد از برزخ مکانی است که جانهای گم شده از زمان مرگ تا رستاخیز در آن نگه داشته می‌شوند. جهنم یا هاویه نیز البته قبل از داوری وجود دارد. چونکه مکانی است آماده شده برای شیطان و فرشتگان او، اما جانهای گم شده قبل از اتمام داوری به آنجا نمی‌روند.^(۲۳)

پس نکته اصلی در کتاب مقدس در مورد جهنم و مجازات ابدی چیست؟ این نکات در فرضیه مسیحیت به روشنی بیانگر موقعیت دشمنانی است که بعد از سقوط بزرگ زیسته‌اند. همچنین نشان می‌دهند که این سقوط علاج‌پذیر نیست، مگر اینکه خدا گام اول را بردارد: «برحسب خوشنودی خود که در خود عزم نموده بود.»^(۲۴)

بنابراین انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد مگر اینکه مسیح را بپذیرد، یا او را رد کند.^(۲۵) در داوری آخر همه این موارد بررسی و فتوای جاودانی صادر می‌شود. ما نمی‌توانیم با گفتن اینکه «این مورد با محبت خدا منافات دارد»، از این حکم ایراد بگیریم.

وقتی مردم چنین می‌گویند، با چنین افکاری خود را گمراه می‌کنند. آنها نخست تصویری از «خدای محبت» می‌کشند، سپس به آزمایش داوری خدا در آن تصویر می‌پردازند. ولی عکس آن درست است، چونکه این مائیم

که باید براساس تصویری که خدا از محبت به ما داده است، آزموده شویم.^(۲۶)

مطالعه و بررسی داوری آخر همیشه باید همراه با مطالعه و بررسی انجیل باشد. وقتی چنین باشد بررسی داوری و مجازات ابدی قویاً تأکیدکننده مفهوم انجیل است: کتاب مقدس در مورد فیض خدا و انتخاب غیرقابل اجتناب بین مجازات و نجات ابدی، سخن گفته است: «انجیل به درستی فرضیه‌ای است که تعلیم می‌دهد انسان باید ایمان بیاورد، باشد که آمرزش گناهانش را از خدا بگیرد، یعنی پسر خدا، خداوند، عیسی مسیح لعنت شریعت را بر خود گرفته است و تاوان تمامی گناهان ما را پرداخته است و ما تنها توسط او می‌توانیم مورد لطف خدا قرار بگیریم و آمرزش گناهان را از طریق ایمان به او دست آوریم و از موت و تمام مجازات‌های گناه رهایی و تا ابد نجات یابیم» (FC).

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| ۲- مکاشفه ۱۹:۱-۲ | ۱- روم ۹:۲۸ |
| ۴- متی ۲۵:۳۲ | ۳- یوحنا ۵:۲۶-۲۷؛ اعمال ۱۷:۳۱ |
| ۶- یوحنا ۵:۲۴؛ دوم قرنتیان ۵:۱۰ | ۵- اول پطرس ۴:۱۷-۱۹ |
| ۸- متی ۵:۱۱ و ۱۲؛ اول قرنتیان ۴:۵ | ۷- روم ۳:۲۲ |
| ۱۰- روم ۱۱:۱۳-۱۴ | ۹- متی ۲۵:۴۱-۴۶ |
| ۱۲- عبرانیان ۴:۱۳ | ۱۱- مکاشفه ۲۰:۱۲ |
| ۱۴- لوقا ۱۰:۲۰ | ۱۳- مکاشفه ۲۰:۱۱-۱۵ |
| ۱۶- اشعیا ۴۳:۲۵؛ ارمیا ۳۱:۳۴ | ۱۵- مکاشفه ۳:۵ |
| ۱۸- متی ۱۰:۴۲ | ۱۷- میکاه ۷:۱۸-۱۹؛ اشعیا ۱:۱۸ |

۲۰- لوقا ۲۳:۳۹-۴۳	۱۹- متی ۱:۲۰-۱۶
۲۲- عبرانیان ۶:۱۰	۲۱- متی ۲۵:۴۰
۲۴- افسسیان ۱:۷-۱۰	۲۳- متی ۲۵:۴۱ و ۴۶
۲۶- یوحنا ۳:۱۶	۲۵- متی ۱۱:۲۰-۳۰؛ ۲۵:۴۱-۴۶

۲۴

برکت ابدی

۱- آسمان و زمین جدید

در داوری عظیم، جهان کنونی به انتهای خود می‌رسد، و به جای آن «آسمانی جدید و زمینی جدید»^(۱) خواهد آمد. آیا خدا وقتی همه چیز را نو می‌گرداند از چیزی وابسته به دنیای قدیم استفاده می‌کند؟ اگر خدا چنین کند، باز هم آن آسمان و آن زمین جدید خواهد بود. چونکه «آسمان اول و زمین اول درگذشت.»

درک ما از این چیزهای جدید و شرایط جدید چگونه است؟^(۲) مهم نیست که به اندازه و رنگ بسنده کنیم. مهم اینست که بدانیم «چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود»، هرگز داخل آن دنیای جدید نخواهد شد، مگر آنانی که در «دفتر حیات برّه مکتوبند.»^(۳) علتش اینست که خدا بر آنجا حاکم است، جلال او در آنجا ساکن است، تخت خدا و برّه، در آنجا قرار دارد و خادمان خدا در آنجا او را برای همیشه خدمت می‌کنند، چونکه «شب و روزی در آنجا خواهند بود.»^(۴)

بعضی اوقات اساتید مسیحی از یک «بازآفرینی» خلقت و جهان، با این نگرش که نه تنها خلقت تازه می‌شود، بلکه همهٔ انسانها نجات می‌یابند و برکت جاودانی را به دست می‌آورند، صحبت کرده‌اند. ولی درک درست از عبارت «بازآفرینی» در آمدن پسر به جهت نجات جهان، تحقق می‌یابد. شیطان که در قیل و قالش بر ضد خدا، مردم را به سقوط رهنمون می‌شد، دیگر قدرتی ندارد. تمام دشمنان از جمله گناه و موت، شکست می‌خورند. صدمه ناشی از سقوط ترمیم می‌شود. نظم خلقت خدا، احیاء خواهد شد. همهٔ این امور در پایان، آنگاه که خدا «کل در کل»^(۵) شود، تثبیت می‌شوند.

۲- جلال آسمانی

«چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.»^(۶) اینست آسمانی که ما رؤیای دیدن و درک آن را در سر می‌پرورانیم. توانایی‌های ضعیف ما در درک آن، زیاد وابسته به محدودیت‌های معمولی انسانی نمی‌باشند، بلکه تا درجه بسیار زیادی، بر این حقیقت استوار است که هیچ کس در این جهان نمی‌تواند خدا را ببیند و زنده بماند.^(۷) اشعیای نبی درمقابل رؤیای جلال خدا آنچنان ترسید که مشرف به موت شد.^(۸) در کوه تجلی، سه نفر از شاگردان عیسی جلال جهان ابدی را مشاهده کردند و چنان مغلوب آن صحنه پرشکوه شدند که بر زمین افتادند و از خوف بر خود لرزیدند.^(۹) وقتی که شاول فریسی نجات‌دهندهٔ جلال یافته را در جاده عمواس ملاقات کرد. بر زمین افتاد و با فروغ جهان ابدی نابینا شد.^(۱۰)

کتاب مقدس در بیان برکت ابدی و هر چیز دیگری که مربوط به امور آسمانی است محتاطانه و محدود است. خداوند ما عیسی مسیح ایده‌ها و ادعاهای نامعقول شاگردانش را رد کرد.^(۱۱) همچنین به آنها نشان داد که موردی هست که باید آن را مقدم بر کسب اطلاع از زندگی آسمانی و متبارک بنمائیم و آن اشتیاق شدید برای ورود به ملکوت خدا و کسب برکت جاودانی است. چنین اشتیاقی باید در صدر قرار گیرد.^(۱۲)

بیان ناگفتنی‌ها

کتاب مقدس اکثراً با تصویرهای مختلف به بیان حیات و برکت جاودانی پرداخته است. این تصویرها غالباً در عبارت «ملکوت» آمده‌اند: «ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح»^(۱۳) یا «آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است»^(۱۴) همچنین با عبارت «شهر» نیز به تشریح برکت و حیات جاودانی پرداخته است: «شهر مقدس اورشلیم»^(۱۵) یا «شهری مهیا شده توسط خدا برای ایمانداران» یا «شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی» یا «شهر آینده»^(۱۶) آسمان و برکت همچنین در قالب «خانه» توصیف شده‌اند. مسیح این خانه را به عنوان جایی که دارای اطاق‌های بسیار^(۱۷) است، بیان کرده است.

در کنار این تصاویر، توصیفات دیگری نیز از حیات و برکت جاودانی در کتاب مقدس آمده است که می‌رسانند برکت آزادی است: «اورشلیم بالا آزاد است که مادرِ جمیع ما می‌باشد»^(۱۸) یک انسان متبارک برای همیشه از قید هر آنچه که در زندگی او را می‌آزرد، رها خواهد شد. بدین ترتیب او برای همیشه از قید گناه که آن همه بر ضد آن جنگیده بود، خواهد

رست.^(۱۹) علاوه بر آن او از قید موت که این همه از آن می‌ترسید و سرانجام به چنگش افتاد، آزاد خواهد شد.^(۲۰)

یک انسان متبارک را می‌توان در عبارت «دارنده ارزش‌های برتر» یعنی آنچه که در زندگیش از آن محروم بود، توصیف نمود. یعنی او در آسمان بر همه دانستنی‌ها اشراف کامل خواهد داشت.^(۲۱) او همچنین دارای خلوص کامل و قدرت اراده‌ای خواهد شد که کاملاً با اراده خدا مطابقت دارد. او دارای امنیت کامل خواهد بود، چونکه در آنجا دیگر هیچ قدرتی وجود ندارد تا او را «از محبت خدا که در خداوند ما عیسی مسیح است، جدا سازد.»^(۲۲) این وضعیّت متبارک قابل مقایسه با هیچ‌یک از موقعیت‌های زمینی نیست. با این وضعیّت، یعنی بودن در فهم کامل، خلوص، امنیت و قدرت کامل در مسیح، «انسان نجات یافته دیگر نیازی به موعظه شریعت و تهدید و مجازات شریعت و انجیل ندارد، چون این موارد مربوط به این زندگی ناکامل و فانی می‌باشند. ولی وقتی او خدا را با قدرت روح القدس خدا، رودررو ببیند، اراده خدا (پدر آسمانی) را با شادی تمام و داوطلبانه و بدون هیچ فشار و مانعی، و با خلوص کامل، انجام می‌دهد و در ابدیت شادی می‌کند» (FC).

۳- بزرگترین و بالاترین مورد متبارک شدن ابدی چیست؟

می‌توان این سؤال را بدین طریق خلاصه نمود: مانند شدن به فرشتگان. کاستی‌ها و نواقص جسمی و ضعف‌ها دیگر نخواهند بود. بدن‌های جلال یافته زیبا و مجلل خواهند بود، چونکه مانند بدن جلال یافته مسیح خواهند شد.^(۲۳) این بدن‌ها فارغ از آن نیازها و فشارهایی خواهند بود که

غالباً ویژگی زندگی زمینی می‌باشند.^(۲۴)

یک انسان متبارک باتوجه به خدمت آسمانی، چون فرشتگان خواهد بود.

انسان متبارک خوانده نشده است تا بیهوده در آسمان زیست کند، حتی گرچه این یک ایده بسیار متداول است. او نیز چون فرشتگان خداوند «کلام او را به جا [می‌آورد] و آواز کلام او را گوش [می‌گیرد].»^(۲۵) بنابراین انسان متبارک در آسمان خدا را خدمت می‌کند: او «پیش روی تخت خدا شبانه روز در هیکل او (خدا)، وی را خدمت» می‌کند.^(۲۶) خدمت خدا به معنی ستایش او نیز می‌باشد. این خدمت ستایشی است از «هر امت و قبیله و قوم و زبان.»^(۲۷)

این سرود ستایش «چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید» است.

دسته سرایندگان عظیمی از تمامی نجات یافتگان چنین می‌سرایند: «هللویا، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق سلطنت گرفته است! شادی و وجد نمائیم و او را تمجید کنیم.»^(۲۸)

خدمت آسمانی به معنی **دعا** نیز می‌باشد. اما باتوجه به اینکه همه نیازها و آرزوها برآورده شده‌اند، دیگر چه نیازی به دعا هست؟ ولی علی‌رغم تکامل و شادی آسمانی، یک نیاز باقی است، نیاز به شکرگزاری، ستایش و عبادت: «عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند، خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو، ای پادشاه امت‌ها... زیرا احکام تو ظاهر گردیده است.»^(۲۹) ولی وقتی متبارکان چون فرشتگان می‌شوند، والاترین و بزرگترین کار آنها خدمت کردن و سرودن سرود ستایش و دعا نیست، بلکه

بالاترین و بزرگترین کار آنها تحقق بزرگترین علاقه آنهاست. از یک جهت این نیاز قبلاً توسط موسی هنگامی که با خدا صحبت می‌کرد، بیان شده است: «مستدعی است آنکه جلال خود را به من بنمائی.»^(۳۰) این درست مثل اینست که بگوئیم که بزرگترین و والاترین اقدام، دیدن خداست. البته دیدن فرشتگان مقدس که در بیشتر موارد پیشین از نظر انسان، ناپیدا بوده‌اند، تعجب‌آور است، ولی بالاتر از هر چیز، این مورد غیرقابل بیان قرار دارد: دیدن خدا، دیدن کسی که دیگر از نظر انسان پنهان نخواهد بود؛ دیدن کسی که دیگر وقتی عبور می‌کند، پشت به ما نخواهد ایستاد و دیدن کسی که اجازه نخواهد داد تا وقتی که جلال جاودانی مقدسش بر بیننده آشکار می‌شود، بر زمین بیفتد.^(۳۱) بنابراین «ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است، آنچه خواهیم بود، لیکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.»^(۳۲)

دیدن خدا به منزله دیدن نجات‌دهنده ما عیسی مسیح می‌باشد. پسر انسان، پسر ازلی خدا، خدا را بر ما آشکار کرده است.^(۳۳) دیدن خدا، یعنی دیدن برّه و این حقیقت در آسمان تأیید شده است. خداوند ما عیسی مسیح در آسمان برّه است، بره‌ای ایستاده بر کوه صهیون، جایی که پذیرای بیعت تمامی نجات یافتگان است: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و برّه را است! ... برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانائی، خدای ما را باد تا ابدالابد. آمین.»^(۳۴)

نجات یافتگان با شادی غیرقابل وصفی خدا، و کسی را که گناه آنان و تمامی جهان را رفع کرده است، خواهند دید. این برّه به نظر «ذبح

شده»^(۳۵) می‌نماید. حتی در ابدیت هم عیسی مسیح نشانه‌های نبرد و پیروزی را که به شاگردانش اولیه‌اش نشان داد،^(۳۶) با خود دارد. این نبرد و پیروزی زمینه سرود ستایشی است که در آسمان طنین می‌افکند: نجات‌یافتگان دشمن بزرگ خود را «به وساطت خون برّه»^(۳۷) شکست داده‌اند و به خاطر مسیح نامشان در «دفتر حیات برّه»^(۳۸) نوشته شده است. و اینک آنها برای همیشه از دیدن صورت خدا و ایستادن «در پیش تخت و در حضور برّه»^(۳۹)، و اقامت در شهر آسمانی، شهری که «جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش برّه است»^(۴۰)، مسرور می‌باشند.

جلال بر پدر و بر پسر و بر روح القدس

چنانکه در ابتدا بود

اینک نیز

و همیشه باد

- ۱- مکاشفه ۲۱:۱؛ دوم پطرس ۱۳:۳ ۲- اول قرنتیان ۱۳:۹-۱۲
- ۳- مکاشفه ۲۷:۲۱ ۴- مکاشفه ۱:۲۱ تا ۵:۲۲
- ۵- اول قرنتیان ۱۵:۲۴-۲۸ ۶- اول قرنتیان ۲:۹
- ۷- خروج ۳۳:۱۲-۲۳؛ داوران ۱۳:۲۲ ۸- اشعیا ۶:۷
- ۹- متی ۱۷:۱-۸ ۱۰- اعمال ۹:۱-۱۹
- ۱۱- متی ۲۰:۲۰-۲۳ ۱۲- لوقا ۱۳:۲۲-۳۰
- ۱۳- دوم پطرس ۱:۱۱ ۱۴- یعقوب ۲:۵
- ۱۵- مکاشفه ۲:۲۱ ۱۶- عبرانیان ۱۱:۱۶؛ ۱۲:۲۲؛ ۱۳:۱۴
- ۱۷- یوحنا ۱۴:۲؛ دوم قرنتیان ۵:۸ ۱۸- غلاطیان ۴:۲۶
- ۱۹- روم ۷:۱۴-۲۰؛ افسسیان ۶:۱۲؛ عبرانیان ۱۰:۳۲
- ۲۰- مکاشفه ۴:۲۱ ۲۱- اول قرنتیان ۱۳:۹-۱۰
- ۲۲- روم ۸:۳۱-۳۹؛ مکاشفه ۲۱:۲۲ تا ۵:۲۲
- ۲۳- فیلیپیان ۳:۲۱ ۲۴- لوقا ۲۰:۳۴-۳۶
- ۲۵- مزامیر ۱۰۳:۲۰-۲۱ ۲۶- مکاشفه ۷:۱۵
- ۲۷- مکاشفه ۷:۹ ۲۸- مکاشفه ۱۹:۸
- ۲۹- مکاشفه ۱۵:۳-۴ ۳۰- خروج ۳۳:۱۸؛ یوحنا ۱۴:۸
- ۳۱- عبرانیان ۱۱:۲۷؛ خروج ۳۳:۱۷-۲۳؛ اشعیا ۶:۷-۱۷؛ متی ۱۷:۱-۸
- اعمال ۹:۳-۵
- ۳۲- اول یوحنا ۳:۲؛ اول قرنتیان ۱۳:۱۲
- ۳۳- یوحنا ۱:۱۴-۱۸؛ ۱۴:۱۱؛ اول یوحنا ۱:۱-۳
- ۳۴- مکاشفه ۷:۹-۱۲؛ ۱۴:۵-۱۱ ۳۵- مکاشفه ۵:۶؛ اشعیا ۴:۵۳-۱۲
- ۳۶- یوحنا ۲۰:۱۹-۲۹؛ لوقا ۲۴:۳۰-۳۱
- ۳۷- مکاشفه ۱۲:۱۱ ۳۸- مکاشفه ۲۱:۲۷
- ۳۹- مکاشفه ۷:۹ ۴۰- مکاشفه ۲۱:۲۳

اختصارات

ACA- Apology of the Augsburg confession

CA- Augsburg Confession

FC- The Formula of Concord

LC- The Large Catechism

PPP- Of The Power and Primacy of the Pope

SA- The Smalcald Articles

SC- The Small Catechism

عالیجناب اسقف ژوزف ایمبرگ در سال ۱۹۴۲ به عنوان
اسقف Växjö در سوئد برگزیده شد. او از سال ۱۹۴۴ تا
۱۹۵۶ در آفریقای مرکزی و جنوبی و سپس در سال ۱۹۶۵
تا ۱۹۷۱ در کنیا خدمت نمود، سپس به کلیسای خود در
سوئد بازگشت و دو کتاب در سوئد یکی در مورد تعصبات
مسیحی (۱۹۷۸) و دیگر در مورد اخلاقیات مسیحی ۱۹۸۵
تألیف نمود.

نویسنده در همکاری با کمیته داوطلبان ادبیات مسیحی
در کلیساهای لوتری تعداد دیگری کتاب در مورد مسائل
کانونی مسیحیت نوشته است کتابی که اینک در اختیار
دارید، به درخواست همین کمیته نوشته شده است.

